

توضیح
نکات در سند فوری
در سند فوری



945

[illegible]

و من بعد از آنکه در این شهر رسید
چند روز در آنجا بماند و بعد از آنکه
در آنجا رسید و در آنجا بماند

بعضی از آنها را می بیند

مفتی کا جواب و تعلیل

که با قضا هر حال که بر او افتد در نزد عفو خالی از قوه نیست یعنی هر طایفه ای با قضا و ستم اسلام پس
جایز نیست تقلید بکار اینها هر چند که قرش بار ندارد باشد چهارم آنکه اشیای عیسی باشد این جمیع نیست تقلید
عبرانی عیسی جمیع اقسام ایشان هر چند از سایر مذاهب جدا باشد یعنی آنکه عادل باشد پس جایز نیست
تقلید فاسق هر چند بدانی که دروغ میگوید تقلید بر مقتضای این اجتهاد نمیکند هم چنین است در رجوع
الحال که بدان عادل است یا فاسق که تقلید او هم جایز نیست لکن با جهل بحال تقلید نمودی بعد معلوم
شد عدل او در زمان تقلید پس همان تقلید بکار نیست و اگر تقلید بخلاف مقتضای عدل او باشد
معاوضه که فاسق بود به آن تقلید کافی است بلکه عذر انجوع بخیر عادل نماید در اعمال اینها و هم چنین
در اعمال عیسی از غیر صحیح و بطاعت فضا و احادیث بدانکه عدل از مجتهد شرع جواز تقلید اخذ و اولی الامر
در شرط جواز عمل بخیر و بدی نیست پس هر چند فاسق که تقصیر در مقتضای اجتهاد نکرده باشد جایز است عمل
بر آن خود کند بلکه واجب است عمل بر خود کند حرام است که تقلید کند باین منصف و فضا و افتاد و موقوف بر اولی
عینت چهارم و مال نام روی له الفدا اخر این باید هر چند جواز تصرف مجتهد این اموال عینت چهارم
و بخوان خالی از قوه نیست ششم آنکه بری باشد در نزد من خفی هم عمل آنکه ظاهر اولی باشد یعنی اولی از
از جزیقی نباشد بلکه از یک طرف نیز علی الاحوط فتنه آنکه مجتهد باشد این معنی که ملکه در جمیع راستی
مسائل داشته باشد چه مطلوب باشد چه منجر هر چند احوط ترک تقلید بخیر می باشد اینست مراد
از مجتهد جامع الشرائط اهلی و مراد آنکه وجوب فتوی عینا بر مجتهد و مسئله که سؤال شود مشروط
بچند شرط است اول آنکه در مسئله مخصوصا دلیلی و اعتقاد داشته باشد که اگر عام بحکم مسئله بنا
حوزه احتیاط مسئله را نیز نباید دادند لکن سؤال از اجتهاد شود و بوجوب فتوی ثابت نیست این
واضح است بلی اگر عام مسئله بالفعل نداشته باشد بلی که قادر باشد بخصول مقتضای حصول علم بدین
عبر و هیچ این وقت بر فرض وجوب فتوی لازم است و آنکه بخصول علم نماید اگر خود محتاج شود بعلوم مسئله
در عمل نفس خود و مقتضای محتاج شود بک مسئله وقت و ساعت علم بهر دو مسئله نداشته باشد
مقدم دارد علم بک مسئله متعلقه بعل خود داد و آنکه دست مسائل مسئله مخصوصا بچند بلی
که با قضا و فتوی داشته باشد بک باشد یا نه بک باشد یا نه بک باشد یا نه بک باشد یا نه بک باشد یا نه بک باشد
نیز آنکه اگر چه بک باشد یا نه بک باشد یا نه بک باشد یا نه بک باشد یا نه بک باشد یا نه بک باشد یا نه بک باشد
بله در اینوقت فتوی واجب است مثل از وقت و فعل مسائل که من اعتقاد اجتهاد که در زمان حرمش با اعتقاد
و بوجوب فتوی عینا نیست بلکه مجتهد عمل با اعتقاد خود کند اگر اعتقاد مجتهد خلاف اعتقاد مسائل باشد

10

١٢٨

۱۰۰

الحمد لله

...

3/15/51

11

کتاب

15

4

١٠

١٧

19

5/15/54

١٢

12

4

10

در اجزاء و تعلیقات

بل اولی و احسن بلکه احوط آنست که بجهت تعلیل آن سؤال جواب قوی باید همدیگر را در جوابی که
 مجهول جاهل یا غفله سائل باشد خود هم نداند که بجهت آنکه بجهت سائلان و خصوصاً در جاهلی که سائل بگوید
 که در ستم بجهت آنکه بگوید ستم را بدینست که مقتضی سائل از سؤال بجهت اطلاع بر مدعی غرض از آنکه
 نباشد بلکه مقتضی علم بجهت عمل باشد لکن کو بجهت سائلان را اندک سائل بگوید که مقتضی علم
 بجهت عمل است غرض از آنکه بگوید بجهت خالی از قوه نیست چه تمام آنست که در علم غفله جاهل
 نباشد یا با عسر و حرج باشد یا آنکه احتیاط ممکن باشد لکن سائل جاهل یا غفله باشد یا ستم آنست که
 بر سائل علم بجهت لازم نباشد که اگر لازم نباشد بجهت قوی نیست ثابت نیست مثل صغیر و مثل مسائل حج
 و حیض و غیره بر سطلع و غیره و غیره بجهت جاهل مثل سائل را و غیره بجهت عدم جواز و غیره مثلاً
 و مثل اعمال مستحبه و مکروه و غیره و غیره احتیاجی است که باید دانست که واجب و لازم نیست لکن باید
 که مستحب است یا مکروه یا اگر احتمال حرج و وجوب یا عدم واجب است که بجهت سائل علم بجهت قوی نیست
 نیز لازم نیست و ستم آنست که از برای بجهت خوف و غفله یا قوی نباشد چه برای ستم و چه برای غیر
 خود از مؤمنان که اگر خوف و غفله باشد لازم نیست بلکه لازم است که ستم آنست که بجهت سائلان
 که تکلیف مضایق سائل رجوع باین بجهت نیست که اگر بگوید که تکلیف مضایق نیست یا معلوم نباشد و بجهت سائل
 لازم نیست قوی نیست آنست که قوی و معاد و بجهت سائلان که بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان
 شده که در آن وقت است بجهت قوی و بجهت سائلان که در سائلان یا پیشتر سؤال اند بجهت جواب از برای
 اول ستم که برای سائلان نباشد اگر در غیر سؤال کنند احوط و در این نباشد بجهت سائلان و بجهت سائلان
 سائلان نزع کنند و بجهت سائلان مخصوص بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان
 بل احسن آنست که بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان
 آنکه اگر بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان
 او با عسر و حرج باشد یا با عسر و حرج باشد یا با عسر و حرج باشد یا با عسر و حرج باشد یا با عسر و حرج باشد
 رجوع کرده باشد مگر در صورتی که قطع بجهت سائلان باشد که در این وقت حکم او حکم بجهت سائلان
 در قطع بجهت خود که باید عدل نماید و اعمال سابقه را اعتبار نکند اما بجهت سائلان که طالع شد
 بجهت خود را بجهت سائلان است فضائل و عبادت و معاملات که بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان
 خود را بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان
 و در اعمال سابقه نه و غنائم بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان و بجهت سائلان

نباشد

منہادی

در چهار تفلیک

نما می آید الا فایلی اگر دست را اخذ نموده فهم مسئله نیز نمود و بعضی عدل را بنویسند تقلید است اگر چه
باشد از اینها معلوم شد که در هر احکام فرقی که حکم معلوم نباشد باید تقلید کرد چه مستحب چه واجب
چه عین و اینکه میگویند که در مسیحا تقلید لازم نیست بنا بر تقلید کرد به اصل آنچه است که عقل
قاطع حاکم است که هر غایب را باید در حق عمل بدانند که خداوند را خواست این عمل را بنا بر وجهی باشد
چه مستحبی چه او تقوی و نه باشد چه باجتهاد باشد چه تقلید یا هر چه دیگر که نمیدانند که حکم او چه چیز است
و ملتفت نیز باشند بجهل خود باید تقلید بکنند اگر قادر بر اجتهاد نباشند اینها را در اول سنن کرامه
جایز است برای مجتهد مقلد و مقلد را بنفستد نیز باید تقلید کند امر و در آنکه بعضی عمل چنانچه
خاصل بشود باجتهاد یا تقلید هر چند حاصل قبض و بطریق ثالثه که از اجتهاد است که اینها است که
اجتهاد طریق نیست سلام تر از اجتهاد و تقلید لکن خود در بعضی از موارد ممکن نیست مثل اینکه امر را بر مباد
یا حرام باشد یا اینکه امر را در مباح و حرام نباشد یا واجب باشد که زمان امر در جمیع امور و ممکن نباشد
و نحو التزام با آن برای غالب مردم است و چون علم بکیفیت اجتهاد نیز ممکن است که او حق را نیز برای عین
مجتهد و غالب مسائل ممکن نیست چنانچه بعضی از علماء آنچه را به از پیش نامنقش بر قلب علم و وجهی مضاعف چه نزد
و ندیده شرطی نیز در مقام بنی اجتهاد و طریق ثالثه اند لهذا اقتضا شد باجتهاد و تقلید
و مراد باجتهاد است که محتاج بنکر و عمل نیست و امر را در میان و جو فعل و عدل و جو فعل مثل اینکه
نمیدانند چنانچه بنی باجتهاد و تقلید بعد معلوم شود که چنانچه در نا اینکه امر را در شود و مباد
بزرگ مثل اینکه نمیدانند غسل از غایب مفسد و نه است یا نه و از اینها بنا بر اجتهاد و بعد معلوم شود
چه تقلید یا اجتهاد که مفسد بود یا نه که امر را در شود و مباد و جو فعل و عدل و جو فعل مثل اینکه نمیدانند غسل
یا مستحب میخوانند بقصد غیر از مطلقه نیز بقصد جوید نه است یا نه و از اینها بنا بر اجتهاد و بعد معلوم شود
است یا مستحب میخوانند یا در او با بقصد غیر از مطلقه در حق مباح که محتاج بنکر و عمل است و شریک است
با تقلید ممکن نیست مثل اینکه نمیدانند که در هشت فرسخ مرکب از فتن و بکر کش حکم و اضر است یا نام
و وقت سفت تقلید یا اجتهاد را در اجتهاد مباد به جمع مباد و اضر است یا نام ستم است که محتاج بنکر و عمل
است و شریک است که است لکن ممکن است اجتهاد یا تقلید و یا امکان از ترک میکند و اوجع میکند
بانه و یا جوید از جمع مباد مثل اینکه نمیدانند که لباس از لباس است و میخوانند که مفسد است یا مستحب
کند یا و جوید از جمع مباد و زمان میکند در جمیع اقسام از بقیه جان است اجتهاد و فساد حکم با امکان
علم بقضیه است که با علم حالی میکند سفاهت در کتاب علم اجمالی و ترک علم بقضیه مندفع میشود با امکان

کراچی ہاؤسنگ بورڈ

فرض اگر فرض عینا باشد و چند احوط و لزوم احباط است بر عینا که محتاج است خصوصاً بطا و در تکرار
عمل یا امکان علم شرعی یا جهاد یا تقلید یا بدانکه او مکلف شود و شخص حق تقلید کند مسلم داشته باشد که
احباط این است بجان عمل نماید اگر چنانچه وعدا و اهل خبر و بلکه عجمی نیز نهاده دهند و اینکه
احباط اینست بعضی ظاهر است و که اگر با آن نیز میتواند و خود و دیگران محل تا مل است پس نهاده و علی واحد
یا مطلق و غیره عینا نکند و در شخص احباط یا امکان یا جهاد یا تقلید عدم عینا حرج بلکه اگر
بصورت حکم یا اینکه این احباط است نیز محل تا مل است اگر چه در احباط علم واجب است بر هر کس که مکلف
باشد تا در وجه تحصیل علم از او یا جهاد یا تقلید باشد یا فایده بر آن اگر نه کند و احباط نیز نکند خواه
کار است و عینا اینکه گاه مدکور و صغیر است یا کبیر یا یکیش یا بیشتر بجهت مخالفت حکم و افعی است
بجهت مخالفت حکم ظاهر که اگر چه احباط یا تقلید باشد که آن محل اتمام نیست پس با و اینکه تقلید یا جهاد یا تقلید
عاطا باشد بر وجهی دیگر حکم است نه با و اینکه اگر چه احباط یا تقلید نماید لازم نیست بر عینا شرط و
نفس و عینا و اینکه واجب است بر عینا مثل حد سوره یا بنوعی مثل حد سوره یا بنوعی کوچه یا بنوعی لازم نیست عینا
عینا از مانع کال بلکه ناعلم بطول و غیره اگر بدایع و غیره فعل یا بول یا بجا آورد یا بجا آید یا بجا آید یا بجا آید
هر کار که میگوید یا بجا آید یا بجا آید یا بجا آید یا بجا آید یا بجا آید یا بجا آید یا بجا آید یا بجا آید یا بجا آید
خبر که غالب مردم پیش از این مثل مسائل شک سهوی یا اگر داد و الفروع باشد که غالب الناس با و پیش
ناشد لازم نیست علم احکام او چنانچه لازم نیست علم احکام او چنانچه لازم نیست علم احکام او چنانچه لازم نیست
و اگر آنکه عمل جاهل غیر عینا چه بد و غامض هرگاه مطابق و موافق رای عینا است که تقلید او چنانچه
بکلیف اینست چنانچه حاصل رجوع با و پیش این اگر چه احباط یا تقلید او را کرده و عمل نیز موافق رای او شده عمل او صحیح
بسیار از پیش از اینست و چه باشد از این قبیل هیچ شرعی و اگر مخالف رای عینا است یا بطل و اعاده یا نقص
لازم است در خارج وقت فضا لازم نیست عمل الا فوی و گویند که عینا بگوید که فضا لازم است امر عینا
ست که مداموافقت و مخالفت با و پیش بر رای عینا سوال پیشانیه عینا است اگر چه عینا رای عینا
تقریر بطلان عمل عینا بوده و اعاده لازم شده و لکن بعد از سوال رجوع از انقول خود و حکم بجهت
و اعاده ساقط است و اگر چه در خارج وقت باشد مدامر بر رای عینا که مسقط فضا است چه رای عینا عمل
شد یا عینا سوال نیز که مدامر رجوع و فضا بر صفت قوت است عینا و با این فرض قوت و فضا عینا
و عینا ساقط و در وقت نیز عینا است که مدامر بر رای عینا باشد که مسقط اعاده پیشانیه و لکن احوط آنست
مدامر رای عینا سوال پیشانیه است که او از موافقت با و پیش این است که ظاهر در نزد احقر آنست

محمّد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا اله الا الله محمد بن عبد الله

کونفیدنس

معدن کربن جہاں قفلید

و دیگر وظنون الاجتهاد و مظنون الاعلیه باشد مقدم بر اقل علیه را اگر نظر مجتهد باشد تقلید
اعلم را لازم بداند و الا مقدم بر اقل و موقوف الاجتهاد و هم چنین اگر فتوای مجتهد موقوف باشد
و فتوای اهل وظنون باشد متنب علیه بخوبیست که در متنب اجتهاد گذشته است و هر ششتم آنکه تقلید
از باب صفت ظن است بطایفه حکم الله باری مجتهد نیست پس باید که مقلد فاطح بخطا مجتهد نباشد
باید عمل بری مجتهد نماید هر چند ظن بخطا مجتهد بیشتر باشد علی غیر اینست که مقلد در تقلید
افضا نماید یا پیرو فتاوی و دیگر در نظر او را و ثواب باشد با عینا موافقه احتیاط و مشورت و غیر این بلکه بعضی
گفته اند که مقلد باید ابتدا تقلید لازم است که تقلید کسی کند که قول او مظنون الاصابه باشد بلکه
از بعضی ظاهر میشود که اگر تقلید کرده و بعد از آن ظن خلاف آن قول به سرسانده عمل نماید بلکه از
بعضی ظاهر میشود که اگر مظنون او قول مثبت شود معتبر است تقلید مثبت است لکن خواهی است که تقلید از
مقلد ظن مقلد نیست مگر اعاده مظن بر مقلد لازم نیست و اکثر مقلدان اینهم معلوم نیست و در حال مقلد
بالنسبه بقصود مجتهد و چند قسم است اول آنست که مقلد فاطح است بخطا مجتهد در حکم محض و وضو و غیر
قسم جایز نیست تقلید را از حکم مخصوص و دوم آنست که فاطح است بخطا مجتهد در یکی از احکام معتبره
شبه مخصوص و این قسم نیز جایز نیست تقلید از فتاوی این احکام معتبره اگر مقلد یقین کند که این مجتهد
دو اکثر فتاوی او ابواب فقهیه از طهارت و نذایه خطا کرده جایز نیست تقلید او بایضا و در قسم اول
که در غیر موقوف و تفصیلی اجمالی بخوبی شبهه خصوصه تقلید جایز است اما آنست که فاطح است خطا
مجتهد در یکی از مجموع مسائل طهارت و نذایه و ابیشر از یکی لکن بخوبی شبهه غیر خصوصه هر چند در بعضی
مسئله غیر معتبره باشد بالنسبه بخروج ابواب فقهیه در این قسم ضرورت دارد تقلید و اگر علم اجمالی
ضرورت دارد چهار آنست که مقلد فاطح بخطا مجتهد باشد و در این حکم نه اصل حکم در این قسم جایز
تقلید پس در صورت خطئه بخطا مجتهد در دلیل حکم خطا آورد حکم بطریق اولی جایز است تقلید از غیر
آنست که مقلد بحسب قسم خود ظن داشته باشد و خطا مجتهد را اصل حکم در این قسم جایز است تقلید
پس در صورت قطع بعد خطا مجتهد در حکم باطن بعد خطا باشد و خطا او بطریق اولی جایز نیست تقلید
ششم آنست که مقلد یقین نداشته باشد بخطا مجتهد در حکم معین لکن در شاهد عادل از اهل
جزیه هر چند مجتهد باشد شهادت او قطعی بدهند بخطا مجتهد در حکم مخصوص و این قسم نیز جایز است
تقلید حکم در غیر دو قسم مقلد شهادت نیست بلکه اگر در شاهد عادل شهادت دهند بخطا
راوی در ابیشر از امام در این وقت آن را و این نیز نیست مجتهد آنکه سماع از امام و بخوان مورد شهادت

مجلس فیض

مفردات چهار و نقلی

مبتدیان را با خبر و مختصر نموده یکدیگر را هر چند از دو قطع باشد یا غلبه این نباشد که قول او در حق
مفردات از چند ساقط شود اگر طبعی از آن نیست مفرد که مجتهد خود را با اسم معین کند
در صورتی که مجتهد مختصر باشد یا آنکه نقلی را علم را لازم بدانیم و اعلام مختصر و یکی باشد بلکه اگر
احتمال از دیگران و نفر باشند این و نفر شای باشد و درای موافق باشند لازم نیست که معین
نماید بلکه اگر معین کرده و خطا را اسم نموده ضرر ندارد بلی اگر معین کرده و ظاهر شده که آن معین
اصلا مجتهد نبوده و باین وقت نقلی نکرد و هر چند لازم نیست حد مجتهد پس اگر مجتهد نقلی
باشد و ای ایشان موافق یکدیگر باشد جایز است که نقلی هر دو نماید و بجا نماید جمع کردن مجتهد
با موافق بای و نقلی ضرر ندارد بلکه از بعضی از جهات مافیه است که میباید آنکه معین نموده مجتهد
با اعلام نموده با عادل نبوده مفرد خط نموده بلی خصوص نقلی صحیح است و طبعی شرط است
آنکه اطلاع به رساند برای مجتهدان مسئله و بعد از ای و داد و آنکه اطلاع و فهم مسئله
و علم باشد با امکان نداشت و وی غنیه و احتمال استیم آنکه بنای عمل بر این باشد باشد جایز است
پس اگر علم حاصل نموده و هنوز جرم بر نقلی او نگذرد نقلی حاصل شده بلکه اگر این نزد
عمل نماید با نقلی نخواهد بود پس مجتهد سابق مجتهد بدین علم حکم و بدین نیز نقلی نقلی
چهار آنکه معلوم او مطابق بای مجتهد و موافق باشد پس اگر مجتهد فتوی بطهران عرف جنبه
حوام داده است مفرد از کلام مجتهد اعتقاد کرد که عرف جنبه حرام نیز پاکست و این وقت نقلی
خواهد بود و اگر عکس فرض شود که مجتهد فتوی بطهران عرف مطلق جنبه اده و مفرد اعتقاد
نموده که مجتهد فتوی بطهران عرف جنبه غیر حرام داده اند نقلی مجتهد نیست بحسب مجتهد
بلکه اگر نقلی باشد نقلی در طهاره مطلق نیست فرض اینست که مفرد نقلی است مطابق
واقع نیست و آنچه که مطابق واقع است مفرد نقلی و یا بجز آنکه اخذ بقول مجتهد فتوی مجتهد
باشد چنان مجتهد فتوی باشد یا آنکه فتوی نداشته باشد منوط باشد آن نقلی نخواهد
بود بلکه اخذ احیانا خواهد بود بلی اگر احیانا وجودی یا استیجاب باشد مفرد اخذ احیانا
از جهت احیانا نگذرد بلکه از جهت عنوان وجودی ندب نموده انوقت نقلی خواهد بود و بسای
که آن نقلی است و احیانا بودن بلکه اگر اخذ بقول نموده با اعتقاد آنکه فائز مجتهد است
و بعد معلوم شد که آن قول قول مجتهدش نیست مجتهد را در مسئله نقلی نموده و قائل
بان قول این نقلی نموده ششیم آنکه آن فتوی نقلی نباشد یا آن معنی که از مذاق مجتهد

فتوی فتوی باشد

مبتدیان را با خبر و مختصر نموده یکدیگر را هر چند از دو قطع باشد یا غلبه این نباشد که قول او در حق
مفردات از چند ساقط شود اگر طبعی از آن نیست مفرد که مجتهد خود را با اسم معین کند
در صورتی که مجتهد مختصر باشد یا آنکه نقلی را علم را لازم بدانیم و اعلام مختصر و یکی باشد بلکه اگر
احتمال از دیگران و نفر باشند این و نفر شای باشد و درای موافق باشند لازم نیست که معین
نماید بلکه اگر معین کرده و خطا را اسم نموده ضرر ندارد بلی اگر معین کرده و ظاهر شده که آن معین
اصلا مجتهد نبوده و باین وقت نقلی نکرد و هر چند لازم نیست حد مجتهد پس اگر مجتهد نقلی
باشد و ای ایشان موافق یکدیگر باشد جایز است که نقلی هر دو نماید و بجا نماید جمع کردن مجتهد
با موافق بای و نقلی ضرر ندارد بلکه از بعضی از جهات مافیه است که میباید آنکه معین نموده مجتهد
با اعلام نموده با عادل نبوده مفرد خط نموده بلی خصوص نقلی صحیح است و طبعی شرط است
آنکه اطلاع به رساند برای مجتهدان مسئله و بعد از ای و داد و آنکه اطلاع و فهم مسئله
و علم باشد با امکان نداشت و وی غنیه و احتمال استیم آنکه بنای عمل بر این باشد باشد جایز است
پس اگر علم حاصل نموده و هنوز جرم بر نقلی او نگذرد نقلی حاصل شده بلکه اگر این نزد
عمل نماید با نقلی نخواهد بود پس مجتهد سابق مجتهد بدین علم حکم و بدین نیز نقلی نقلی
چهار آنکه معلوم او مطابق بای مجتهد و موافق باشد پس اگر مجتهد فتوی بطهران عرف جنبه
حوام داده است مفرد از کلام مجتهد اعتقاد کرد که عرف جنبه حرام نیز پاکست و این وقت نقلی
خواهد بود و اگر عکس فرض شود که مجتهد فتوی بطهران عرف مطلق جنبه اده و مفرد اعتقاد
نموده که مجتهد فتوی بطهران عرف جنبه غیر حرام داده اند نقلی مجتهد نیست بحسب مجتهد
بلکه اگر نقلی باشد نقلی در طهاره مطلق نیست فرض اینست که مفرد نقلی است مطابق
واقع نیست و آنچه که مطابق واقع است مفرد نقلی و یا بجز آنکه اخذ بقول مجتهد فتوی مجتهد
باشد چنان مجتهد فتوی باشد یا آنکه فتوی نداشته باشد منوط باشد آن نقلی نخواهد
بود بلکه اخذ احیانا خواهد بود بلی اگر احیانا وجودی یا استیجاب باشد مفرد اخذ احیانا
از جهت احیانا نگذرد بلکه از جهت عنوان وجودی ندب نموده انوقت نقلی خواهد بود و بسای
که آن نقلی است و احیانا بودن بلکه اگر اخذ بقول نموده با اعتقاد آنکه فائز مجتهد است
و بعد معلوم شد که آن قول قول مجتهدش نیست مجتهد را در مسئله نقلی نموده و قائل
بان قول این نقلی نموده ششیم آنکه آن فتوی نقلی نباشد یا آن معنی که از مذاق مجتهد

مقدمه در جنها و تقلید

۱۲

که اگر سوال کند قوی بجهت خود را در مثل اینکه میداند که بجهت اجتماع امر و نهی واجب بر منبذ اند یا
 انکه احتیاط را در رعایت لازم میداند و این مسئله از فروع این دو فاعله می باشد لکن هنوز سوال
 نکرد که فعلی بدست آورده باشد هفتم آن مسئله از ضوابط و قطعاً بنا باشد هشتم آنکه در احکام
 شرعی غیر معتبر باشد و مفاهیم موضوعات شرعی غیر لغوی و عرفی و هم چنین مضامین از آنکه خفیه باشد و اما
 مضامین ظاهر مثل ای بودن محال بودن و نحو آن و در تقلید نیست اتباع بجهت دان لازم نیست
 پس اگر بجهت اعتقاد باشد که صبح ناظم شده است یا آنکه این مایع آب است و مفید خلائق از اعتقاد باشد
 یا اعتقاد بجهت عمل نماید یا اگر حکم کند یا نبیند که در کافراست مثلاً و مثلاً نفس سائک دارد و نحو
 آن حکمش متبع است و نفس حکم از جانب نیست که حکم حاکم مطهر و در هر جا نافذند این طریقی آنکه در این
 مسئله مسیون تقلید بنا باشد یا آنکه باشد رجوع از تقلید جایز ندانیم که اگر مسیون تقلید باشد
 و رجوع از تقلید نیز جایز ندانیم تقلید نخواهد بود بلکه اگر تقلید بجهت دان آورده و فراموشی نموده
 بجهت دان بگویند که مخالف با اول است تقلید ثانی تقلید نخواهد بود هر آنکه بجهت دان می باشد پس صبح
 نیست تقلید یکی از بجهت دان مورد متابعت بجهت دان ما نیز هر آنکه تقلید مستلزم تفکیک میان حکم کلی یا
 افرادش و حکم با موضوع عشر باشد چنانچه در مسئله بعضی در تقلید مبادی در این است که بجهت دان
 تقلید را مسئله اول حکم در مسئله اول اگر حرام باشد با سواد شود بواسطه معاضه با حکم بجهت دان مسئله
 شخصیت با بجهت دان علم لیاقت بجهت دان تقلید از بجهت دان نبودن با فاسد بود با علم نبودن با مبتدیان
 بجهت دان هرگاه تقلید با علم را لازم بدانیم و تقلید مبتدیان حرام بدانیم در این وقتان تقلید بجهت دان نخواهد
 آمد هر آنکه کسی تقلید بجهت دان نموده و آن بجهت دان بعد از تقلید می باشد قوی است که آن تقلید باطل
 نمیشود بلکه مفید بعد از موت بجهت دان بجهت دان در باقی بود و رجوع نمودن از تقلید او و تقلید بجهت دان
 حتی اگر موت از مطلق تقلید نیست و اگر تقلید بجهت دان و امتزاجه اصل با در مسئله خاصه مثلاً و
 بعد از موت بجهت دان نخواهد که تقلید مبتدیان بجهت دان این تقلید نیز خالی از قوه نیست خصوص در وقتیکه
 در آن زمان بجهت دان کرده باشد خصوص در جائیکه ائمه است علم باشد خصوص در جائی که ظن معتقد
 بصحت قول بجهت دان است قوی باشد از حیث لکن بجهت دان نقل احکام عابیه با مردم جوان تقلید
 ابتدا احوط تر است از اینها هر آنکه است که بایست فواید بجهت دان بجهت دان بجهت دان بجهت دان
 چند قسم است اول آنکه بجهت دان قبل از موت بجهت دان مثلاً آنکه تا بجهت دان عابیه با بجهت دان
 اجازه ندارد و بعد بجهت دان قوی باشد در وقتان بجهت دان بجهت دان اجازه لازم است تا نام مدائن

تقلید بجهت دان

مفتی محمد امجد علی دہلوی

و این محل کلام نیست و قریب است که در این محل از نظر قریب باشد که این مقصود از بنای کمال است
و بنای مجتهد میباشد از این جهت که چون باطل میشود بنای مجتهد است که باین نحو نیست بلکه مقصود
اینست که کلامی که مقصود میباشد از اینست که از بنای خدا و کمال آنجا که در عین الله و غیره مثل این
و کمال از مجتهد را بنویسند و باینکه هر چند اشکال در جواب عمل هم چنانست که بنای کمالی که
خالق از قوه نیست بلکه اینست که مجتهد در مقام نصیحت نصیحت بود که اگر عیب خود را بداند امر و نهی
بعد از فوت مجتهد مشکل و مشبه شود و از هر آنکه اگر مجتهد بر تقلید کرده و عیال که جامع
الشرایط بوده و بعد از تقلید انجام میدهد تا سوا کاف و با مخالف با عیال شده که ملکه اجتهاد از او رایل شد
با مجنون شده باز رجوع نموده از ای سابق خود تا آنکه اضلال حواس برای او از چیزی زیاد و بی پروا
شده احوط در جمیع صورتی که مجتهد تقلیدش باطل میشود و بنای تقلید آنکه تا آنکه مخصوص در
و سقوط کفر هر چند که در جمیع صورتی که مجتهد حکم اینها حکم مؤلف است ظاهر اول آنست که از نظر
آن شرط است و حال استغناء آنرا که شرط است و حال عملی است که استغناء علی الله مقایسه ریختن ضابطه
الکلام نصیر می نموده اند که چنانچه حکم مجتهد بموت فتوی مجتهد باطل میشود فتوی مجتهد نیز بموت
و سقوط باطل میشود و من سب در هر بنی که اگر تقلید مجتهد نموده رجوع از آن نکند که رجوع از تقلید
راجع از اجلا اجازت نداشته اند و نقل اجماع بر آن نموده هر چند خالی از منافست نیست بلکه حوازی رجوع در
مناظره قوه میباشد چه بعد از عمل چه قبل از عمل و لکن اجتناب شدیده و نه رجوع است خصوص بعد
از عمل امر حاکم است که در مقلد لازم نیست که فعلی از حال مجتهد خوشایند باشد یا با فاسد شده یا نه رجوع نمی
تواند بلکه اعتماد نماید بر آن باینکه علم بخیر و شر مخصوص باشد و شکی نیست که مثل مجتهد در
یکی از این مسئله متعلق بوضو و مثل رجوع نموده که در این وقت اگر ایها را مبطل تقلید نماید لازم نیست
بمقلد که شخص را بداند که بعد از آن اطلاع و رجوع لازم نیست که اخذ بر او نماند بلکه جایز است که
تقلید مجتهد بکند تا بعد از آنکه هر آنکه است که جایز است و مسائل متعدده تقلید و مجتهد با پیشتر باید
و لازم نیست که اخذ مسائل اجماعی از یکی نموده باشد بلکه میتواند که در مسائل وضو تقلید مجتهد
نماید و در مسائل غسل تقلید مجتهد بکند تا بعد از آنکه بلی شرط در جوانی بعضی است که مسائل متنا
یا قطع مجاز الف و افع بنا شد مثل آنکه مسئله کایه که قریب است و در بعضی از فرع آن تقلید مجتهد
نماید و در بعضی دیگر تقلید مجتهد بکند مثل آنکه در مسئله نجاسه غسل و طهارت آن در غسل نجاسه
از خون یا اول و غیره مجتهد بول تقلید فاعل نجاسه نماید در غسل نجاسه و غایب تقلید فاعل

卷之五

زین العابدین

۱۰۰

مجلس

مقتل در جاه و تقلید

۱۴

بطور آنکه مانند مثل آنکه در اشراط بیع بصیغه عدم حصوان بدان و گرفتن در ماکولات و مشروبات
و البس و افش و تقلید کسی کند که بصیغه شرط نیست بجز در غایب و دادن و گرفتن بقصد انشاء
بیع حاصل بشود و حاجت بصیغه ندارد و در مثل خانه و کار و انشای غلام و کتبه تقلید کسی
بکند که بیع بصیغه را باطل میداند میگوید که بیع بمعاطاء حاصل نمیشود یا بیع ضایعه نیست که
بیع تقلید کسی بکند که بصیغه را شرط نمیداند هر چند در فرض مثلاً و لکن در وقف مثلاً تقلید
کسی بکند که بصیغه را شرط میداند مانند نکاح مثلاً اینکه در مسئله حوازی و نکاح واجب و توسع یا
اخلال بواجب معتبر فور و عدم جواز آن تقلید کسی بکند که مثلاً نیاز در صیغه دارد و وسعت فتن
صحیح میداند یا لیس که یکسکه اخلال بازالتیخاسته در صیغه نماید مانند تیراز و یا اینکه خود را خدا
بخاسته در صیغه نموده تقلید بجهت دیگر نماید که بگوید ضو که فتن یا اخلال بواجب فوری صحیح نیست
با اینکه بگوید نماز در وسعت فتن صحیح نیست هرگاه اخلال بواجب فوری نموده از قبیل اخلال با
دین یا مطلقاً صاحب بنیافت برادری و از قبیل اخلال بر دین اسلام در نماز یا قبول جاهل محکم
مسئله یا اخلال بعلیم جاهل در زمان حاجت یا اخلال با مور معروف فنی از منکر یا اجتماع شرائط آن
قبیل ظن یا اثر بخوان که بعضی افعال این مسائل جایز نیست مثلاً اینکه بعضی غایب و محکم و
موضوع محکم یا آنکه جایز نماید حکم بجهت دیگر فرمود که آن فرد در دنیا بجهت افراد محکوم علیه نیست
مثلاً اینکه تقلید بجهت نماید که بجهت میداند خون جوانی که نفس سائل دارد و مادر را نیز صاحب نفس
سائل میداند بجهت دیگر نیز همین حکم را میکند لکن مادر را صاحب نفس میداند و این شخص
مقتل در خصوص تقلید کسی بکند که مادر را صاحب نفس میداند لکن در حکم تقلید این
بجهت نمیکند بلکه تقلید بجهت میکند که مادر را صاحب نفس سائل میداند یا آنکه روزه منکر است
در سفر یا تقلید کسی نمیکند که جایز نمیداند چنانچه فرسخ ملقون از دهان آب یا برانیز سفر نمیداند مقلد
در حکم تقلید این بجهت نمیداند لکن در چهار فرسخ مرگ از فتن و برکشتن یا تقلید کسی میکند که او را
سفر میداند و لکن خود نمیدارد و سفر را نیز میداند که در این هنگام و حاصل حکم تقلید فاعل بخیر است
صودر سفر نموده و لکن در سفر تقلید او نموده بلکه تقلید بجهت نموده که چهار فرسخ ملقون را سبق
میداند پس بنابر این که در این چهار فرسخ ملقون حرام است اما حرمش برای بجهت اول و اما
سفر نه آن نیز برای بجهت اول بلکه برای بجهت ثانی که این بعضی نیز محال است که چند سفر بود
چنانچه فرسخ را اجزاء کرده باشد یا آنکه علم و عدل داشته باشد زیرا که مناط بجهت در تقلید معتقد

مقدمه در اجتهاد و تقلید

بجهت حق و صوم و سفر غیر چهار فرسخ است پس هر چه منقلب بر چهار فرسخ راهی کدام آورد و مجتهد
ندارد فرق نیست با این عدم جواز میان آنکه حکم بر مفهوم محکوم علیه شود یا بن مصداق علاوه آنکه
حکم فوری هم جایز می باشد حکم قضائی و فصل خصوصیه و مصداق جوئی و کلام در حکم قضائی
نیست بل در رواه اخبار اگر آن اختلاف فرض شود جایز است برای مجتهد که در حکم اخذ بر و این بنا بر
موضوع اخذ بر و این دیگر بر آنکه رواه اخبار از حکم الله بالنسبه موضوعا و اضربه میباشد نه موضوعا
معنیه و در اختلاف و مجتهد در معنی تقلید خواهد مباد که مدار در معنی تقلید برای مجتهد نیست
که تقلید او میباشد امر شایسته هر آنکه ظرفی اخذ مطلقه مسائل شرعیه را از مجتهد بسیار است و اول
اینست که بمشایرت و مواجعه بدین واسطه مقلد اخذ مسائل از مجتهد نماید و قاعده آنست که اخذ از دو
عادل نماید که از دو عادل برای مجتهد برای او نقل نمایند پس آنست که اخذ از عادل واحد نماید
که برای مجتهد نقل نماید اگر دو عادل یا یک عادل بگوید که برای مجتهد نیست نه بحسب جماع از
جتهد بلکه بحسب مقتضا کتاب و باید لایزال عبارت بن نیز حجت میباشد این هر سه باید در حال
ضبط باشد که اگر آن مجتهد با عادل نامل از مجتهد بسیار باشد باشد که اخذ از او اسیرای او
شده باشد یا آنکه کثیرا استنباط شده باشد اخبار بان قول نیست چه آدم آنکه اخذ از کتاب مجتهد
نماید بشرط آنکه خود بداند که آن کتاب از آن مجتهد است یا آنکه دو شاهد عادل شهادت بدهند یا آنکه
مشهور باشد استناد آن کتاب بآن مجتهد که احیانا و علم عادی حاصل شود و اینست که این کتاب از آن
مجتهد است بشرط آنکه آن کتاب بجهت فوری درست شده باشد نه بجهت عرض دیگر و بشرط آنکه آن کتاب
خالی از غلط باشد غلطی که مضرب فوری باشد نداشته باشد کافیست و او مظنه و یقین بر بنوی
غلط شرط نیست که غالباً برای مؤلف کتاب یقین بجهت ممکن نیست چه جا دیگران و بشرط آنکه غالباً
کتاب در حال بلوغ و عدالت ضبط باشد بشرط آنکه در عین حال مراجعین یا کتاب یا مجتهد جامع
الشرایط باشد و از در مراجعین نرفته باشد بشرط آنکه رجوع از آنچه در کتاب است نکرده باشد
علی الاحوط و بشرط آنکه از برای آن کتاب عارض مستلزمی افزوی نباشد مثل اینکه مقلد از خود
بجهت با عادل دیگر خلاف آنچه در کتاب است بنده باشد یا در رساله دیگر خلاف آن بنوده باشد
که باین شرایط شش گانه جایز است اخذ کتاب اگر محتاج از برای کتاب حاصل شود یا اخذ نماید
یا آنچه در آخر ضار شده است اگر نارنج معلوم نباشد اخذ نماید یا آنچه اعتقاد بان بشرط است مثل
اینکه قول خود مجتهد افوی نیست آن کتابی که بخط او افوی نیست آن کتاب بخط غیر او و عادل چیز فهم

در این کتاب
بسیار از
کتابهای
معتبره
است

مقدمه بر اجتهاد و تقلید

اگر بگویند عباد غیر از من و اگر ناریخ معلوم نباشد و اوستی نیز در میان باشد اعظام نماید بان تقلید باشد
 در سابق داشت اگر استبداد تقلید باشد اخذ با حیطه نماید و الا اخذ با حیطه قولین نماید و اگر
 این هم ممکن نباشد و نفع نیز ممکن نباشد منحصر باشد طرفی اخذ بطرفی و غیره و غیره و غیره
 مختار است و اخذ هر یک از اینها هر کفایتی که هرگاه مسئله عارض شود و حکم مسئله را نداند
 مختار است که اخذ نماید یا بجز آن نماید اگر با بلیت اجتهاد داشته باشد اگر احیطه ممکن نباشد لکن اجتهاد
 ممکن باشد بلیت عسر و حرج اجتهاد واجب است اگر هیچکدام ممکن نیست واجب است که از آن بگذرد
 نماید بلیت بیکر اگر هرگز ممکن نباشد عسر و شققت یابد در هرگز نباشد اگر هرگز ممکن نباشد یا آنکه
 عسر و حرج داشته باشد اعظام نماید بجز بیکر در نظر او فوّه داشته باشد که او حکم الله است هر چند
 بجز اعظام دیشهر نباشد یا بقرول اعظام اموال باشد یا اعظام بکنت متاخرین از قبیل المعه منظومه و غیره
 اجزاء العباد است اخذ صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه و لا ینال الاحکام سبب است اطلاق
 مقامه بعضی گفته اند که اگر بوقل منشد شود طرفی اخذ احکام بجز بیکر نباشد یا عدم امکان وصول
 بجهت بجز خوف یا عسر و حرج و رجوع با و یا رجوع بیکر با رجوع با و یا رجوع با حیطه نماید یا
 امکان و عدم عسر و حرج الا بجز آن نماید یا امکان عدم عسر و حرج و الا با با بلیت الجملة اعظام دیشهر
 خود نماید بجز آنرا که در نمیده و با عدم قابلیت اعظام نماید یا خدشه و بین احتیاط و الا باشد و الا
 دیشهر منقول اعظام نماید یا مثل مجرای العلوم و اما با فو و شیخ جعفر بعد از اینها مثل شهادت و تحقیق
 بنسب و با واسطه و لا رجوع نماید بقرع عارف بنسب و با واسطه و اگر از اینها منع است بنسب حاصل و اگر
 با با استقامت عمل نماید یا مختار همانست که اول مذکور شد هر چه ممکن است که هرگاه و بکل و موکل و وصی
 و مختلف باشند در اجتهاد یا تقلید پس شرط صحفه و کالک است که برای بکل جایز نباشد یا بشرط آنکه
 اگر حرام نباشد بکل باشد از این نیست کالک و در جای که جایز است یا بشرط بکل پس اگر قطع دارد بیکر
 موکثر از اهل اجتهاد نمیتواند که میباشد بخل شود و اگر شک دارد یا قطع و با قطع نباشد یا
 بدانکه موکل تقلید یا اجتهاد ندارد یا آنکه شک دارد که اجتهاد یا تقلید دارد یا نه و این صریح میباشد
 که بکل اعظام یا تقلید یا اجتهاد خود نماید یا بخل و کالک لازم نیست یا وصی پس در چنین حالت
 همیشه یا بخل یا مشغول الذمه نیست از قبیل این و کفر و بخوان عمل میکند بموافقای خود و از اجتهاد یا
 تقلید اما در چیزهایی که قبضه مشغول الذمه میباشد مثل نماز و روزه و حج و حقوق الناس و غیره
 است حکم آن حکم و بکل میباشد پس اگر حق و روزه و نماز و حقوق و غیره و الا لازم میباشد

در صورتی که
 اگر با بلیت
 اگر با بلیت
 اگر با بلیت

در صورتی که
 اگر با بلیت
 اگر با بلیت
 اگر با بلیت

مقدمه در جبهان نقلیه

در نماز واجب میخواند که استبجا صلوة و سوره ناید هم چنین اگر نمازی در سفر از موصی فوت شده
و موصی اعتقادش تمام آن صلوة بود و موصی اعتقادش بر مقرر بوده موصی نمیتواند که استبجا نماز فسخ
نماید مگر در صورتی که قطع داشته باشد بخطا موصی در موضوع با حکم که در این وقت مدار با اعتقاد واجب
میباشد اما موصی غیر بالنسبه و غیر لیس اشکال ملاحظه رای نمیکند و لکن صغیر بعد از بلوغ
ناید ملاحظه رای خود نماید و بعد از اقبال گذشته پس اگر موصی نقلیه که نموده که حتما حاصل مؤثرش را
واجب نماید پس خدا حق حاصل مؤثر واجب نماید پس حکم اختلاف او و طفل اختلاف مذکور هب شخص واحد
با اعتقاد نقلیه و غیره زمان یا بجهت واحد که رجوع کند از قول خود و اما کسی که با مشایع برای میت
نماز رضا بخواند مثل پس از اوقای این است که او مطمئن علی برای خود میکند و زمان که از پدرش فوت شده
و هم چنین کسی که غیر از برای میت نماز میکند هم چنین کسی که استبجا صلوة ناید غیر از برای میت
با وصایه که او هم ملاحظه و خود میکند مگر مؤثر که اگر کسی که نقلیه نمود و بعد از وفاتش این مجتهد
رجوع بجهت دیگری نموده و حق او بفار احرام داشته عدل نموده و بعد هم بجهت ثانی نیز فایده اینست که
بجهت دیگری نموده که این مجتهد بفار نقلیه میت واجب میباشد عدل احرام میباشد حال آنکه است که
نقلیه مجتهد اول بر کرد چون عدل اول بحسبای مجتهد ثالث مجاب بوده و عدل اول بجهت اول و احکم
ظاهر میبوده اما کسی که مجتهد ثانی جایز نقلیه نموده نه همیشه برای واجب نیست اعاده اعمالی که نقلیه
ثانی با اول نموده بعد از عدل اگر کسی که مجتهد اولی که نموده عمل هیچ کدام نکند احباط میکند غیر
است جمیع نیز نقلیه بین رجایه که جمیع ممکن باشند نیز خویشاوندی که اگر در نفرها باشد نمایند
و بعد از معامله بحسب اجتهاد با نقلیه مختلف شوند در حکم معامله بگویم بدانند و دیگری فاسد بدانند
بعضی از اجداد علما ما حکم بطلان معامله نموده نموده اند و گفته اند که معامله شخصیت مختلف نمیشود و
حکم صیغه و قیاسی اینست که مستلزم است احدی از احوال تقوی غیر مجتهد خود عمل نماید بطلان عقد
است از طرفین و این کلام در حکم واقعی عقد صحیح است اما در حکم ظاهری اجتهاد بحسب ظاهر که در
عبدیه از افراز و خوان نقلیه است استبجا صلوة و احوال حال مرض و قیام بالنسبه و باید بر آن
هر یک از اوقات کسی که با وصل شده است تکلیف خود عمل میکنند مگر اینکه مرافعه کنند و
پیش که شرع از وقت هر جا که شرع حکم کند همان منبع ملاعتش و ای کسی که مخالف حکمها که
ماطل میباشند و میباشند که آنکه بعضی گفته اند عمل ناشی از اجتهاد با نقلیه چنانچه صحیح است و این
مجتهد با نقلیه هم چنین است و مؤثر هر یک از این نیست برای نقلیه بگویم مجتهد بر وجه نقلیه که

در نماز واجب میخواند که استبجا صلوة و سوره ناید هم چنین اگر نمازی در سفر از موصی فوت شده و موصی اعتقادش تمام آن صلوة بود و موصی اعتقادش بر مقرر بوده موصی نمیتواند که استبجا نماز فسخ نماید مگر در صورتی که قطع داشته باشد بخطا موصی در موضوع با حکم که در این وقت مدار با اعتقاد واجب میباشد اما موصی غیر بالنسبه و غیر لیس اشکال ملاحظه رای نمیکند و لکن صغیر بعد از بلوغ ناید ملاحظه رای خود نماید و بعد از اقبال گذشته پس اگر موصی نقلیه که نموده که حتما حاصل مؤثرش را واجب نماید پس خدا حق حاصل مؤثر واجب نماید پس حکم اختلاف او و طفل اختلاف مذکور هب شخص واحد با اعتقاد نقلیه و غیره زمان یا بجهت واحد که رجوع کند از قول خود و اما کسی که با مشایع برای میت نماز رضا بخواند مثل پس از اوقای این است که او مطمئن علی برای خود میکند و زمان که از پدرش فوت شده و هم چنین کسی که غیر از برای میت نماز میکند هم چنین کسی که استبجا صلوة ناید غیر از برای میت با وصایه که او هم ملاحظه و خود میکند مگر مؤثر که اگر کسی که نقلیه نمود و بعد از وفاتش این مجتهد رجوع بجهت دیگری نموده و حق او بفار احرام داشته عدل نموده و بعد هم بجهت ثانی نیز فایده اینست که بجهت دیگری نموده که این مجتهد بفار نقلیه میت واجب میباشد عدل احرام میباشد حال آنکه است که نقلیه مجتهد اول بر کرد چون عدل اول بحسبای مجتهد ثالث مجاب بوده و عدل اول بجهت اول و احکم ظاهر میبوده اما کسی که مجتهد ثانی جایز نقلیه نموده نه همیشه برای واجب نیست اعاده اعمالی که نقلیه ثانی با اول نموده بعد از عدل اگر کسی که مجتهد اولی که نموده عمل هیچ کدام نکند احباط میکند غیر است جمیع نیز نقلیه بین رجایه که جمیع ممکن باشند نیز خویشاوندی که اگر در نفرها باشد نمایند و بعد از معامله بحسب اجتهاد با نقلیه مختلف شوند در حکم معامله بگویم بدانند و دیگری فاسد بدانند بعضی از اجداد علما ما حکم بطلان معامله نموده نموده اند و گفته اند که معامله شخصیت مختلف نمیشود و حکم صیغه و قیاسی اینست که مستلزم است احدی از احوال تقوی غیر مجتهد خود عمل نماید بطلان عقد است از طرفین و این کلام در حکم واقعی عقد صحیح است اما در حکم ظاهری اجتهاد بحسب ظاهر که در عبدیه از افراز و خوان نقلیه است استبجا صلوة و احوال حال مرض و قیام بالنسبه و باید بر آن هر یک از اوقات کسی که با وصل شده است تکلیف خود عمل میکنند مگر اینکه مرافعه کنند و پیش که شرع از وقت هر جا که شرع حکم کند همان منبع ملاعتش و ای کسی که مخالف حکمها که ماطل میباشند و میباشند که آنکه بعضی گفته اند عمل ناشی از اجتهاد با نقلیه چنانچه صحیح است و این مجتهد با نقلیه هم چنین است و مؤثر هر یک از این نیست برای نقلیه بگویم مجتهد بر وجه نقلیه که

در نماز واجب میخواند که استبجا صلوة و سوره ناید هم چنین اگر نمازی در سفر از موصی فوت شده و موصی اعتقادش تمام آن صلوة بود و موصی اعتقادش بر مقرر بوده موصی نمیتواند که استبجا نماز فسخ نماید مگر در صورتی که قطع داشته باشد بخطا موصی در موضوع با حکم که در این وقت مدار با اعتقاد واجب میباشد اما موصی غیر بالنسبه و غیر لیس اشکال ملاحظه رای نمیکند و لکن صغیر بعد از بلوغ ناید ملاحظه رای خود نماید و بعد از اقبال گذشته پس اگر موصی نقلیه که نموده که حتما حاصل مؤثرش را واجب نماید پس خدا حق حاصل مؤثر واجب نماید پس حکم اختلاف او و طفل اختلاف مذکور هب شخص واحد با اعتقاد نقلیه و غیره زمان یا بجهت واحد که رجوع کند از قول خود و اما کسی که با مشایع برای میت نماز رضا بخواند مثل پس از اوقای این است که او مطمئن علی برای خود میکند و زمان که از پدرش فوت شده و هم چنین کسی که غیر از برای میت نماز میکند هم چنین کسی که استبجا صلوة ناید غیر از برای میت با وصایه که او هم ملاحظه و خود میکند مگر مؤثر که اگر کسی که نقلیه نمود و بعد از وفاتش این مجتهد رجوع بجهت دیگری نموده و حق او بفار احرام داشته عدل نموده و بعد هم بجهت ثانی نیز فایده اینست که بجهت دیگری نموده که این مجتهد بفار نقلیه میت واجب میباشد عدل احرام میباشد حال آنکه است که نقلیه مجتهد اول بر کرد چون عدل اول بحسبای مجتهد ثالث مجاب بوده و عدل اول بجهت اول و احکم ظاهر میبوده اما کسی که مجتهد ثانی جایز نقلیه نموده نه همیشه برای واجب نیست اعاده اعمالی که نقلیه ثانی با اول نموده بعد از عدل اگر کسی که مجتهد اولی که نموده عمل هیچ کدام نکند احباط میکند غیر است جمیع نیز نقلیه بین رجایه که جمیع ممکن باشند نیز خویشاوندی که اگر در نفرها باشد نمایند و بعد از معامله بحسب اجتهاد با نقلیه مختلف شوند در حکم معامله بگویم بدانند و دیگری فاسد بدانند بعضی از اجداد علما ما حکم بطلان معامله نموده نموده اند و گفته اند که معامله شخصیت مختلف نمیشود و حکم صیغه و قیاسی اینست که مستلزم است احدی از احوال تقوی غیر مجتهد خود عمل نماید بطلان عقد است از طرفین و این کلام در حکم واقعی عقد صحیح است اما در حکم ظاهری اجتهاد بحسب ظاهر که در عبدیه از افراز و خوان نقلیه است استبجا صلوة و احوال حال مرض و قیام بالنسبه و باید بر آن هر یک از اوقات کسی که با وصل شده است تکلیف خود عمل میکنند مگر اینکه مرافعه کنند و پیش که شرع از وقت هر جا که شرع حکم کند همان منبع ملاعتش و ای کسی که مخالف حکمها که ماطل میباشند و میباشند که آنکه بعضی گفته اند عمل ناشی از اجتهاد با نقلیه چنانچه صحیح است و این مجتهد با نقلیه هم چنین است و مؤثر هر یک از این نیست برای نقلیه بگویم مجتهد بر وجه نقلیه که

مقدمه ترجمه ها و نقلها

۱۸

عامل آن عمل شود بعضی گفته اند که در امور عامه مثل نظم و ترتیب که جمیع قبائل و اقوام در حق آن محالف
 او در امور قوم و جمیع اشخاص را موافق است مثل لیکت و زوجین و خواهرها و انصاف است که با مخالف و موافق
 مذاکره کند بعضی عمل مخصوص بجای که قوت و شرط وجود با جزئی شود با انبساط یکسره مخالف است
 در وقت مظهر مشکل است که در جای که شریعت قطعی با اجماع قطعی با دلیل معتبر شرعی قائم شود و برین
 آثار و خبر بران عمل در حق کل مثل زوجین و ملک و ارض است که در این موارد که جایز نیست از برای
 مفلس و اضعاف انشا حکم و فصل خصوصاً و منعم دادن بلکه جایز نیست نشستن در مجلس مضایقه و مضایقه
 و هم چنین است طایفه اشخاص مدعی بعضی فصل خصوصاً و منعم دادن و نیز در بعضی موارد از برای
 است بلکه اگر حق غیر این باشد یا نباشد یا نباشد حکم آن و نه حرام است مالک آن نیست و میشود پس رفتن بر آن
 و از این رو غیر مجتهدان که نمایند مگر آنکه در حال ضرورت باشد مثل خوف از حاکم جور یا آنکه خوف از
 تنه و بیعت خوف خود داشته باشد اگر عرفاً و عباداً بگوید و خصوصاً اگر خوف بمثل قتل نفوس و عصب و روح باشد
 که در این فرض واجب است بلکه در حال ضرورت احوط است که شخص خوف خود را باند و مجتهد یا عادل و متین
 یا عدم امکان رجوع بجهت یا شفا یا بد بلکه بعضی این گناه را کبیره دانسته اند بلی است نشستن در مجلس مضایقه
 و رفتن بر آن در آن مجلس طایفه اشخاص مدعی بعضی فصل خصوصاً و منعم دادن و نیز در بعضی موارد از برای
 از برای مفلس و اضعاف انشا حکم و فصل خصوصاً و منعم دادن و نیز در بعضی موارد از برای
 با جزئی اخذ و رجای که معلوم باشد که مجتهد نیست نیز رفع بشود و این احوط است در چند جا و از این است
 از حکم الله بحسب فتوی مجتهدان که دلیل مسئله است و خوا و خالی از قوه نیست لیکن استنباط شده است
 ترک استنباط است حق آنکه لازم نیست مفلس و رجوع خود که بداند مذمت مجتهد خود را
 در غیر نقلیه بلی لازم است آنچه دیگر مثل باقی بود بر نقلیه و رجوع از نقلیه با امر و نهی
 چه آنکه هر کتابی که مجتهدان در زمان جوشش نموده که نقلیه از آن حاصل میدادند یا خد کتاب
 بعضی عمل اینچنین در کتاب است و از کتاب نیز باین قصد نموده جایز است که بعد از وفات آن مجتهد باین
 بماند و جمیع کتاب نقلیه مبتدیان نیست بلکه میتوانند بهین نقلیه را در حق مجتهدان نیز جایز
 باشد و مادامیکه معلوم نشود که مذمت مجتهدان مذمتی منافی مذمت مجتهدان است مثل اینکه مجتهدان مذمت
 اخذ بکار بر نقلیه بماند امر نیست بجز آنکه اگر ای مجتهد را در یک مسئله از آن اخذ نموده و عمل
 نموده و اینچنین نموده و لیکن مذمت این بوده که عمل شرط نقلیه نیست و مذمت مجتهدان مذمت
 که نقلیه مبتدیان بعد از زمان جان یا از مجتهدان است که نقلیه را باندانند استنباط از عمل و نه عمل

در این موارد که جایز نیست از برای مفلس و اضعاف انشا حکم و فصل خصوصاً و منعم دادن و نیز در بعضی موارد از برای

و رفتن بر آن در آن مجلس طایفه اشخاص مدعی بعضی فصل خصوصاً و منعم دادن و نیز در بعضی موارد از برای

از برای مفلس و اضعاف انشا حکم و فصل خصوصاً و منعم دادن و نیز در بعضی موارد از برای

با جزئی اخذ و رجای که معلوم باشد که مجتهد نیست نیز رفع بشود و این احوط است در چند جا و از این است

از حکم الله بحسب فتوی مجتهدان که دلیل مسئله است و خوا و خالی از قوه نیست لیکن استنباط شده است

در این فرض واجب است بلکه در حال ضرورت احوط است که شخص خوف خود را باند و مجتهد یا عادل و متین

[illegible]

وہی ہے جس نے ان کو

۱۰۰

ادبیت الخلاقه و فیه

۲۳

این حکم در او جاری نیست بلکه پاکست نافض وضو و نمیشود خپداست غیر آن کرد و باشد هر چند مظهر
 باشد که با او بول هم هست و مادری حق تان چون استیغاث نیست بطونه مشتمل که از این اظا هر میشود
 پاکست باغت وضو نمیشود و بدانکه استیغاث از بول و غایط هر دو پاکست بحد شرط اول آنکه استیغاث
 معین نجاست شود بطعم باز که با بود و آنکه مخلوط نجاست بکری باشد مثل خون و بواسیر غیره با آنکه
 نجاست از خارج محل استیغاث رسد مثل بول و غیره بلکه بیشتر استیغاث نجاست که از غلظت استیغاث است هر چند بعد از غسل یا
 از غسل یا بجز مانع طهاره غلبه باشد بلکه بیشتر استیغاث نجاست که از غلظت استیغاث است هر چند بعد از غسل یا
 احتراق کنند اما مخلوط شدن بماء یا وندی یا چوب یا عریان از چوبهای که هضم نشده بیرون آمده ضرر ندارد
 ستم نکردن ادره از استغاث و بعد آنکه از اسم استیغاث پیش از رسیدن آب بعد از آنکه غرض از شستن دست
 استیغاث کردن باشد نه غرض دیگر چنانچه اگر اجزاء نجاست در آب استیغاث ظاهر باشد نه ضرر ندارد و هر چند
 احوط است اجتناب از خصوص قوی که در دفعه وضو شسته باشد بلکه احتیاط است که اگر چنین نجاست
 در غسل باشد بهتر از آن باشد هر چند متمیز و جدا باشد بخواه بول که با فطره بول باشد چنانچه
 آنکه از موضع منقاره اصلی یا غاری که منقار شده بیرون آید پیش از موضعی سوراخ شود و بول با آنجا
 بیرون آید از اسم استیغاث خارج است و غسل با بول خفته نکرده و باغیر از آن نمائند خصوص در غیر طهارات
 علی الاحوط و بیشتر استیغاث از غسل مزبله و مطهره نیز اجتناب نمایند پیش از غسل مطهره نیز مزبله باشد نجاست
 اش پاکست اگر غسل مزبله باشد نه مطهره یا غسل مزبله و مطهره را باشد نجاست اولی است هر چند آنجا
 استیغاث هم چنین بیشتر استیغاث که غسل مطهره کل محل نجاست را پاک نمایند بعضی محل را که شک کنند در غیر
 آب استیغاث یا غایط نجاست را بعد از ادره بر منقار و غلبه استیغاث نیست اگر شک کنند و استیغاث ادره نجاست
 و کثیر الشک میباشد با بر نکردن بگذارد تا بهین حاصل شود یا اینکه بجای آنکه هر چند از بینت اخلا
 بیرون بیاید و متذکر گردد مگر اینکه زمان بادی بگذرد که شک را از آن جمله و سواسی است شود و اگر
 بداند که این ایذاله نجاسته غوره و لکن نمیداند که آن نجاست بول و غایط بوده یا نه و بر فرض بودن بول
 و غایط نداند که از آن بول و غایط از منقار غوره و نا آنکه آب استیغاث احتیاط شود و پاک باشد با غیر صحیح
 تا آنکه نجاست باشد احوط نجاسته و فوی طهاره است خصوص اگر احتمال از آنکه نجاسته مثل خون و من
 نرود و آب استیغاث هر چند بعد از شرائط منقار پاکست لکن وضو غسل یا نجاسته نیست بنا بر احوط
 پس رفع حدث نمیکند بلکه وضو و غسل غیر دفع حدث با آب استیغاث نیز نه اندک مثل وضو و غسل نجاست
 و غسل استیغاث با آنکه نجاسته با نجاسته و نجاسته با آب استیغاث را هر چند بعضی جانی استند و لکن در

باید که در وضو و غسل با آب استیغاث نجاسته احتیاط شود و اگر شک در نجاسته باشد وضو و غسل با آب استیغاث نجاسته صحیح است و اگر شک در نجاسته باشد وضو و غسل با آب استیغاث نجاسته صحیح است و اگر شک در نجاسته باشد وضو و غسل با آب استیغاث نجاسته صحیح است

اول فصل في بيان حكمه وخصه

20

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس

چند لازم نیست

۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲

در غسل جنین

و اگر غسل جنین
در وقت عادت
باشد

و طوبی شنبه ظهر شود و غسل جنین احکام واجب است بدانکه خون حیض که در شکم
و ناز و جهنده است یا سوزش برین می آید و غالباً فان کاهی خلاف اینها هم میشود و هرگاه
ضعیفه و بر نیز رد و مایه در پی موافق هم و مثل هم در عادت وقت خون بر بیند قطع شود و صاحب
عاده عادت و وقتیه هر دو است اگر یک دفعه پنج روز و یک دفعه هفت روز مثلاً در اول ماه بر بیند
این صاحب عاده و وقتیه است نه عادت و اگر یک دفعه اول ماه و دفعه دوم مثلاً آخر ماه بر بیند هفت دفعه
پنج روز باشد این صاحب عاده است نه وقتیه و بعضی بعضی میگویند که عاده اول و دوم
بعضی را نیست و دفعه مثل هم در عادت اول عاده دوم و بعضی را نیست هم چنین اگر عادت عاده اول تا نیم
در نیمه سیم و دفعه مثل هم خون بر بیند عادت اول و دوم عاده سیم و بعضی را نیست هکذا و هرگاه ضعفه
شد کند که خون از او خارج شده باشد یا نه فرار دهد بدانکه خارج نشده و مخصوص نیز لازم نیست چنانچه
باشد چه خارج از نماز و اگر چیزی از او خارج شود و شد و در که خون است یا نه عالم بخون بودن ندارد
یا که مثل بول و موی و قشای است اما اگر خون یا نجسه بر بیند بدانند که از دهنش آمده یا از جای
دیگر از بدنش از خون یا نجسه است غسل بر او نیست اگر خون شنبه زهره فاسد شود مثل آنکه چیزی بر
آید و شک کند که از او است یا نه انسان یا غایب حکم بحض می شود مخصوص اگر ضعفه حیض در آن باشد
و اگر ایام عاده حیض باشد و اگر در غیر اینها از آن خون بر بیند حیض نیست بلکه استحاضه است
و اگر غسل واجب باشد واجب غسل بجا آورد و از برای عبادت و هم چنین هر چه کرد و نه بعد
از آن بارس می بیند حیض نیست بلکه استحاضه است زن یا باشد می شود بعد از پنجاه سال اگر غیر قریبتر
باشد بعد از شصت سال بنا بر مشهور و اگر شک در بلوغ داشته باشد خونش یا ضعفه حیض باشد
یا باشد حیض همین علامه بلوغ است هم چنین اگر غیر قریبتر شک در پنجاه سال داشته باشد سبب
شک در شصت سال داشته باشد خون بر بیند که از سه و زاده بوده و وقتیه باشد حیض است خصوصاً
اگر ضعفه حیض باشد اگر شنبه شود بخون بکار باید امتحان کند باین نحو که پیوسته در دو و سه صبر
کند پس اگر پیوسته طوطی در برین آید خون بکار است و اگر خون حیض است که ممکن نشود و اینها خون
کند و بشناسد باید هر حال که پیش بوده بدان عمل کند چه استحاضه چه رجوع و چه حیض و اگر
حال سنا نقش معلوم نشود بهتر است که با خطا عمل کند از نزول حیض و عمل استحاضه نامعلوم
شود و اما اگر ممکن باشد که اینها خون نکند نماز کند نمازش باطل است چنانچه اگر بعد معلوم
شود که حیض هم نبوده بل اگر ترانه اینها غفله یا سنا یا خون باشد ضرر ندارد و باید

و اگر غسل جنین
در وقت عادت
باشد

فصل فی تشخیص جنین حیض است

۳۵

جنین در رحم است

تلفیق هم او زن
و در زیادتی او

جنین در رحم است

خون حیض در تمام ستر و متصل منتهی باشد هر چند در باطن رحم باشد که هر وقت پدید برود و لحظه
حیدر کند و بیرون آورد و پینه خون لوده باشد اگر چه خون بخوبی خود بیرون نیاید اگر بغیر پاکه بیرون
آید و خون لوده نباشد حیض نیست شب قبل و شب چهارم را اعتبار نیست خارج از سر و زانست
هم چنین شب تا برده که استخاضه است حیض نادره از در و زانست سر و زانست و استخاضه نادره
معنی ندارد و هرگاه سر و زانست در بیرون در و زانست نه بیند حیض نیست هرگاه در زانست
خون پدید ظاهر شد ناظم روز چهارم و در باطن رحم و خوب بوده که هر وقت اگر پینه داخل میگرد
بیرون می آید و اگر بخودی خود ظاهر نشده بجهت کی آن نیز حیض است پس شرط خون حیض چند چیز است
اول آنکه خارج شود هر چند بقدره باشد اگر خون حیض در رحم ستر و زانست نماند و اگر
بیرون نیفتد حکم حیض بر او جاری نیست و آنکه کثران ستر و زانست و بیخاه ستر و زانست
و شش سیال در زانست نباشد الا استخاضه است حیض است آنکه کثران ستر و زانست و زانست و زانست
نباشد چهارم آنکه آن ستر و زانست هم باشند چنانچه گذشته که ستر و زانست در زانست
کند و حکم کردن بحیض بخیر آنکه آن ستر و زانست ستر و زانست بخوبی گذشته علی ستر و زانست
شرط نیست ششم آنکه ایام ثلاثه نام نباشند هر چند بیلقی نباشد چنانچه گذشته هرگاه خون
و بد قطع شد پیش از ده روز و باز زود هم بد قطع شد نام حیض است تا ایام که خون قطع شد
بود و اگر ستر و زانست خون بد قطع شد باز زود هم بد قطع نشد نام حیض است تا ایام که خون قطع شد
خون او حیض است دوم استخاضه و غیره از العاده و اما ذات العاده پس بقدر عادت حیض است
اگر خون ایام عاده و ستر و زانست استخاضه است اگر بیاد و خون که بصفت حیض نباشد و روز فاصله
با استخاضه یا باکی هر دو حیض است و صانع عاده و وقت در وقت اگر خون بر پینه از عاده کند
اگر بصفت حیض نباشد اگر چه یک روز یا دو روز هم پیش عاده باشد مگر آنکه پیش کند بیرون
حیض که باید اوقاف عاده را نکند صانع عاده عدد تیر اگر خون بد بصفت حیض از عاده کند
و اگر بصفت حیض نادره اوقاف عاده پیش عاده است و در پیش از سفر و زانست و زانست اگر زانست
کند یا چند که بر حاضری است و یا او را چند که بر استخاضه و اجابت نام معلوم شود پیش از عاده
و بر طبق اجابت است و یا عارض و عمل استخاضه بر سبیل اجاز و تفصیل در سالی دیگر
ذکر شد و اما اگر خون از عادتش نکرده نادره روزی که معلوم شود و اگر خون را حیض است
و غیر است خصوص اگر بصفت حیض نباشد باشد بعد از صبر نادره روزی که به اشتباه معلوم شود

در غسل حیض است

۳۶

که هر چه جز قوه و اگر زده بماند پس کشش میاید و نه که عادتش قرار نگرفته باشد خواهش صغیر حیض
 نباشد با آنکه مندمه نباشد که نازده خون بدیده باشد و اول بدن خون قبل از سروز اگر احتیاط نماید
 بر زدن جابض و اعمال استحاضه و استسقاء است هر چند که خود را جابض بداند یا کی نیست و اگر یکسری سروز
 خوش قطع شود بعد سروز دیگر ستم بر بقیه حیض است اول استحاضه اگر چه خون اول در زمان عادت
 هم بوده باشد اگر نیت العاده در تمام عادتش خون بدید بعد از عادتش هم قطع نشده نازده کند شده
 و بمن هم نباشد با خون بام عادتش با آنکه بمن موافق با عاده باشد همان زمان عاده حیض است و با
 استحاضه اگر بمن باشد یا ستم باشد بمن مخالف با عاده باشد ممکن باشد حیض بودن هر دو مثل آنکه
 بمن بعد از فضل باده و حاصل شده حکم میشود که بام عاده و بمن هر دو حیض است هرگاه در روز عادت
 نشود و اگر مجموع زمان عاده و بمن زده و روز نکند و هم حیض است و اگر زده بگذرد رجوع بر ساعت
 و عادت عاده اول است از رجوع بر بمن و ستم و در مضطر که عاده برای مستقر نشده باشد با آنکه ستم
 عاده کرده نباشد بطوریکه حفظ بام عاده ندارد و هر چند بطور اجمال باشد همین که خون ایشان از بدن
 علی بمن نکند اگر بمنی و خون ایشان باشد پس هر چه صغیر حیض است حیض است و هر چه طبع است
 است عمل استحاضه کند بشرط آنکه خونی که صغیر حیض است کمتر از سروز باشد و بدینگونه باشد و اگر
 بمن یا بشرط بمنی و نازده نبوده باشد رجوع نماید مندمه و نه که عاده مستقر ندارد بعد از وقت عاده
 خوششان خود نباید عاده ایشان عمل کند و اگر مختلف باشند غالبی یکروز و اگر ممکن نباشد که خبر
 ایشان بیکروز اگر خون ستم نباشد تا بگاه بخار ستم نباشد سروز در ماهی و ده روز در ماه دیگر یا ده
 هر ماهی شش روز یا هفت روز یا حیض قرار دهد هرگاه خوش ستم نباشد تا بگاه بلکه همان بخار و نازده
 ده نموده باز بخار ستم یا بین ستم هفت می تواند روز و حیض قرار دهد مگر آنکه یقین کند که حیض ستم
 بده روز بمن ستم یا بین ستم هفت که یقین بخار ستم ندارد حیض قرار دهد اگر از اینها که حیض
 روز قرار دهد تا طهر است بمافی استحاضه هرگاه حیض عاده و بمن خوش نازده روز بگذرد و صغیر
 حیض انداشتن نباشد بعد از عادتش صغیر حیض را ستم نباشد ممکن نباشد که هر دو حیض باشد عادت
 یا حیض قرار دهد اگر چه صغیر حیض را ستم نباشد اگر صغیر اجمال باشد تا بگاه یا بده و یا بچیت
 که احتیاطا طهر کند یا بین طهر که بمنی بر طهر و وقت صغیر کند بعد بپیدا اگر او بدینچنین باشد یا ستم
 و اگر او به خون نیست یا کسوف واجب است که غسل کند مگر آنکه یقین کند که خون عود میکند و اگر
 در حاله را کی باشد که بخار زده و روز از خون عود میکند تا بگاه یا بده و یا بچیت که غسل کند و ستم

مستحب است که در وقت حیض غسل کند

و اگر در وقت حیض غسل نکند

کند

فصل فی غسل جنس

[illegible]

و هم چنین اگر قبل از وقت طهارت بوده و هر شش عدد بکسج بود که وقت داخل شده و آنوقت گذشت
که راه اقل واجب تمام ممکن بوده که عدد مسقط تکلیف خارج شده فضا لازم است الا نحو هر چند
و جوین فضا مشکک است و اما اگر طهارت اضطراری بهیچ عدم وسعت و فضا باشد بهیچ نبودن فضا باشد
در این وقت فضا لازم است نه فضا هر چند احوط او بیشتر و با عدم او فضا نیز احوط است نه است
که حایض وقت نماز وضو نیستا و در موضع پاک یا مکان نماز نشو و بشوید نه بشوید مشغول بشوید یا
و بعد نماز وضو است بشوید تا از وضو نماند و اگر چه ران وقت در غیر این وقت در حوض حایض
نماز نماز آن که از وضو نماند و اگر چه ران وقت در حوض حایض نماز آن که از وضو نماند و اگر چه ران وقت
حایض نماز آن که از وضو نماند و اگر چه ران وقت در حوض حایض نماز آن که از وضو نماند و اگر چه ران وقت
نکند که حایض نباشد یا پاک شود بعد از پاک شدن و بعد از پاک شدن و بعد از پاک شدن و بعد از پاک شدن
و در احکام مسخاضه باید دانست که خون استخاضه در غایب حالت فساد و در وقت وضو و نماز
بسیار است و در مسخاضه خارج میشود و در مسخاضه خارج میشود و در مسخاضه خارج میشود و در مسخاضه خارج میشود
بر مبادی و در وقت که در مسخاضه خارج میشود و در مسخاضه خارج میشود و در مسخاضه خارج میشود و در مسخاضه خارج میشود
باشد و در مسخاضه خارج میشود و در مسخاضه خارج میشود و در مسخاضه خارج میشود و در مسخاضه خارج میشود
فصل در مسخاضه و در مسخاضه خارج میشود و در مسخاضه خارج میشود و در مسخاضه خارج میشود و در مسخاضه خارج میشود
که خون پنبه و سوراخ که در وقت وضو و در مسخاضه خارج میشود و در مسخاضه خارج میشود و در مسخاضه خارج میشود
شرط است بعد از مسخاضه مطهر اینکه خون را باطن خارج شود و هر چند بعد از وضو باشد استمرار خون
شرط نیست بلکه کافیست بعد از خروج بمقدار ذره و جو خون در باطن بخور که توان بیرون آورد و اگر هیچ
بیرون نیامد المهره چندان باطن موجود باشد اثری را وضو نیز میباید و هرگاه از وضو خون استخاضه
آمد واجب است که احتیاطا کاذب خود که خون را چه قسم از استخاضه اگر معلوم شد که چه قسم از خون است همان عمل
کند اگر معلوم نشد که مکی باشد محض علم اگر ایند که خون باشد استخاضه فلبا استخاضه است اگر ایند که
خون باشد عمل بجا است تا بعد از مسخاضه فلبا استخاضه فلبا استخاضه فلبا استخاضه فلبا استخاضه فلبا استخاضه
و اگر پنبه را عوض کند وضو را سبیل خون به پنبه و ظاهر فرجه اگر در وضو نشستن بر وضو ظاهر میشود
بشود بلکه در زمان این فرجه از وضو یا البقیه بشوید از برای هر نمازی نمازها واجب وضو ندارد
و در حال وضو و نماز فرج خود را محکم بنشیند و بعد از وضو یا فاصله نماز کند تا از وضو یا فاصله نماز کند
منتهی وضو است و در وضو یا فاصله نماز کند تا از وضو یا فاصله نماز کند تا از وضو یا فاصله نماز کند

وَاللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ

فصل در غسل خاصه

در غسل خاصه

وفاصله

در غسل خاصه

که از برای هر دو کف ظاهر و باطن و در وسط هر آنچه را که در ظاهر و باطن و در میان آنها و در
 علاوه بر آن غسل هم برای تمام از صبح بجا آورد و اگر پیش از صبح خون منوطه بر بیند هرگاه بعد از نماز صبح
 منوطه شود از برای نماز ظهر و عصر و بگسل بکند احتیاطا و جوابا و هم چنین از برای نماز مغرب و عشاء
 اگر قبل از مغرب عشاء یا بعد از نماز عصر و منوطه شود و هم چنین در کثرت باید بجا آورد و آنچه را که مستح
 یا مستحاضه فایده بجا آورد و از بقیه بپزد که خوف فتنه و وصول نجاسه و شستن و ترنج و وضو و غیره نماز
 واجب علاوه بر آن سه غسل باید یکی را قیام یکی را ظهر و عصر یکی را برای نماز مغرب عشاء و هرگاه
 استحاضه یا منوطه بعد از نماز قطع شود یا لمسه از برای نماز دیگر غسل را کند چنانکه پیش گفته
 کثرت زیاد از دو نماز و آب بگسل جمع کند و اگر جایز است از برای هر نماز بگسل کند هرگاه فاصله در بین
 نشود بین آن دو نماز یا آنکه بعد از وضو و پیش از نماز است که فاصله در بین آن دو نماز بگسل کند
 از برای هر نماز غسل کند هرگاه بعد از شروع غسل با وضو و خون از وضو خارج نشود یا خیر نماز
 غسل با وضو و نداد و اگر بعد از غسل و پیش از نماز خون استحاضه یا رطبه باطن قطع شود غسل
 غسل استحاضه باید بکند و بگسل اول آنکه آنکه چنانچه کثرت که در ظاهر و باطن قطع شود و آنکه
 وضو و غسل و نماز را داشته باشد طهاره نماید علی الاحوط و اگر وقت تنگ باشد نمی تواند نمودن
 همان غسل نماز کند اگر وضو و تیمم را داشته باشد و تیمم کند یکی ای وضو و تیمم دیگری ای غسل
 اول بعد از آنکه طهاره و ظاهر و باطن را بدو تیمم آنکه آنکه احتیاطا و اگر شک در وضو و تیمم برای نماز
 غسل با تیمم داشته باشد که نماز همان غسل نماید اگر احتمال بدو که در باطن و هم نیز قطع شده یا اگر بعد
 معذور شود که در باطن و هم قطع شده بود اعاده طهاره نماید بلکه نماز با احتیاطا اعاده نماید اما اگر در
 استای نماز خون قطع شود از باطن و هم وضو و تیمم را داشته باشد نماز را قطع کند اعاده طهاره و نماز
 نماید و اگر نماز تمام کند اعاده طهاره و نماز نماید با احتیاط است و هم چنین است اگر خون از باطن قطع
 و رطبه نیز با لمره قطع شده و لکن نیست شود و ارام بکشد که بعضی از اوقات خارج شود و بعضی از اوقات
 خارج نشود و زمان عدم خروج که آنرا اعاده طهاره و وضو و تیمم را داشته باشد بعد از اعاده طهاره
 طهاره و نماز و وضو و تیمم را داشته باشد اعاده کند و اگر خون را داشته باشد از ارام گرفت و تیمم بدو که در باطن قطع شده
 بود بعد از تیمم که قطع شده اعاده طهاره و نماز نماید حکم انقطاع کثرت و طهاره است و اگر نبیند
 کند با ارام گرفتن خون او و زمانی که کثرت طهاره و نماز را دارد و اگر آنکه نظار از نماز امان ندارد
 و در بعضی لکن افروجه و وجود این نظار و شباهت و هرگاه استحاضه منوطه شود و در وقت پیش از نماز

مورد

فصل چهارم در غسل نفاس است

مغفر و عشا تا پیش از نماز صبح غسل از برای نماز صبح واجب است هرگاه بعد از نماز صبح و پیش از نماز عشا
ببند و قطع شود از برای نماز ظهر احوط غسل است و واجب است که وضو حفظ کند خود را از خون در کف
و نه از بقای مکان که خون از او خارج شود چنانچه گذاشت که نفیض کرد در حفظ کردن خود را خارج
شد و بین نماز اعادة نماز نماید بلکه وضو و غسل لازم آید اگر حفظ کرد لکن خون خارج شود بجز غلبه
و زیادتی ضعیف ندارد و هرگاه در بین نماز صبح غلبه و وضو شود نماز باطل است باید غسل کند و نماز را ایضا
کند و اگر وقت تک باشد تیمم کند هرگاه مستحاضه غسل کند وضو بناید و خون از خون بشوید و صفات
باز وضو ندارد و هرگاه مستحاضه کثیر و پیش از هر نماز خون او قطع شود از بین بندش تا دیگر هیچ غسل بر
او واجب نشود و کثیر آنکه زمان قطع و سعة اعادة غسل او شده باشد اگر در بین غسل مستحاضه
یا بعد از غسل مستحاضه خدای تعالی بول غبره وضو شود وضو غسل فواید مخصوص اگر بغیر این باشد
پس منوط آنکه اگر نماز با تمام آن غسل یا همان غسل و لکن وضو بناید هر چند وضو وضو و کثرت باشد
و نماز کند احوط اعادة وضو و غسل هر دو میباشد قبل از نماز و اگر خدای تعالی همان وقت باشد
که غسل از برای او میکند یا بیشتر باشد مثل آنکه متوسط عارض شود و دشواری غسل کثیر اعادة
غسل اگر نفیض بر حفظ خون و نفیض بر بغیر و با تمام غسل یا با چند در شروع بنماز نکرده باشد
و اگر غیر آن خدای تعالی از آن باشد مثل آنکه دشواری غسل متوسط کثیر عارض شود یا آنکه
میان باشد مثل منتهی یا چنانچه اگر با غسل نکند از برای آن خدای تعالی و دیگر نکند **فصل پنجم**
در احکام نفاس است بدانکه بعد از وضع طفل با سبط آن اگر چه ضعیفه یا جافه باشد خون بر تپند و نا
ده و قطع شود یا اگر زده روز یا در ظرف روز هر چند بلغمه باشد که قطع شود نفاس است و اگر شک
و لاوت در نفاس نیست و شخص در تجسس هم واجب نیست و خون پیش از تولد طفل چیزی میشود و شرط
یک آنکه در روز وضو واجب نیست و بجز آنکه نفاس در روز فاصله باشد یا بعضی نیست و هرگاه از خروج
طفل خون خارج شود نفاس است یا برافوی تمام طفل که تولد یافته باشد و نفاس است اگر چه بدو اطفال
باشد تولد طفل و هرگاه ضعیفه و وقت تولد طفل خون بدو پاشد و زده هم باز خون بدو پاشد
شد تمام ده روز نفاس است و هرگاه بعد از تولد طفل خون بدو پاشد و زده هم قطع شد نفاس
همین سه روز بعد از آنکه در روز زده هم مثل خون بدو بمقدار خطه همان خطه نفاس است و هرگاه بعد
از تولد تمام طفل خون بدو زده و زده قطع شد نفاس است و هرگاه از زده روز
بنماز نکند اگر عاده در بعضی ندارد و روز نفاس یکبار و اگر عاده در بعضی از نفاس یکبار

و اگر در وقت نماز باشد وضو بناید

و اگر در وقت نماز باشد وضو بناید و اگر در وقت نماز باشد وضو بناید

فصل در غسل من حیث

و زاید بر عادتش تا استیاضه قرار دهد لحوطه السنکه جمع کند مابین نزول نفاس و اعمال مستحبه
و احوط از آن نفاس کردن نماز است بعد از عادتش تا در روز و هرگاه خون نفاس در سینه در و قطع
شد و ضعیف عسل کرد و روزه گرفت و درین روز و غذای خون بدستین است از برای اطفال
کردن خواه صبا عاده باشد قبل از نفاس عادتش باشد یا غیره العاده و اگر بعد از عادتش باشد
احوط تمام صوم و نفاس انداختن هم چنین است حکم نمازش را که ضعیف صبا عاده هفت روز در
بوده باشد مثلاً و بعد از تولد طفل خون برینند تا هشتم و روز هشتم خون برینند از روز نهم
نفاس نسبت به انقوی اگر چه احوط السنکه اینچه نفاس باید نکند از آنکه کند اینچه مستحاضه باید عمل
عمل کند و این ستر و روزه بگیرد و بعد نفاس روزه اش را بیکر احباطا و هرگاه صبا عاده هفت روز
در جرح بعد از تولد طفل خون برینند از روز یکم ده هفت نفاس فرار دهد باقی استیاضه چنانچه
گذشت و اگر روز هفتم یا خون برینند از روز یکم ده هفت نفاس فرار دهد و اگر در جرح از روز اول
مثلاً خون بدو قطع شد باز روز هفتم خون بدو از روز گذشت تا هفتم با نفاس فرار دهد تا باقی
و هرگاه روز اول خون بدو قطع شد در یک روز بدو تا آنکه روز هفتم عاده جفتش گذشت و روز هشتم
بدو قطع شد از روز گذشت همان روز اول نفاس باقی استیاضه است و احوط السنکه این ستر و روزه
با احتیاط عمل کند که تولد نفاس و عمل مستحبه باشد و جمع احوال آن است این برای نفاس السنکه با احتیاط
انقطاع نامعلوم شود قطع شد خون از الحزن رحم و واجب عمل از برای انقطاع جفت نفاس و اینچه
خارج حرام است نفاس حرام است آن مقدار که در مسکن یا بر زن و غیره از ایشان در ستر و ستر و ستر
بر شوهرش منع بودن مابین ناف و نافوی او و خضه و اول و فران و مسخ است که نفاس در رفتن اند
باشد و مستحبه ذکر شود مثل خارج و نفاس نفاس ده روز است اگر چه در عادت احباطا است و بعد
روز جمیع نمود احکام استیاضه نفاس هرگاه ضعیف و طفل نیز یا تولد طفل در دم اول در روز است
پس ممکن است و هرگاه در ستر طفل نیز یا بعد از بقا صله ده روز نفاس و ستر و غذای اش اول طهر است
و نفاس معتبر نیست **فصل** در غسل مستحاضه بعد از آنکه غسل واجب است ای ستر یا مثلاً
غیر شهید یا بر انقوی هر چند معصوم باشد بعد از ستر شدن نام بدو قبل از تمام غسل جمیع چیز بدو
باشد یا با خطری چه نباشد باشد چه فصله مستحاضه نباشد و حاصل میشود علی الاحوط پس لازم
نیست غسل مستحاضه بر مادر هرگاه بچه مرده از او جدا شود کیستین الحزن رحم و با الحزن رحم خصوص بسبب
مستطافه رحم و خوان و جنین مرده و درین تولد و خروج از طفل است باشد اما اگر بعد از تولد مرده

فضل الحجرجعل من مثله

گفته صغیر گیر و باین راه پیش باشد واجب که بعد از کمال غسل با هر چند عدم لزوم غسل بر
 صغیر غیر نیز خصوص اگر خارج شود صغیر از بدن و مازاد بر آن و حال آنکه بخت غسل عدم لزوم غسل بر تیار
 هرگاه در اندرون از او خارج شود و متوجه بدن خروج همان خروج فرض شود و بعد از خروج تمام با بعض
 آن چنانچه گذشت هر چند احوط غسل است در هر فرض حتی در صغیر بعد از بلوغ و محقر غسل است
 بدن من بدن است با غسل نمیشود و من کننده اگر کافر باشد یا آنکه کافر شود یا آنکه اعمت کافر باشد
 غسل بر آن لازم است لازم نیست غسل بر کسی که پیش غسل نموده یا آنکه از حد او مانده هر چند
 غسل عودین بمن او پیش او با وجوحد من است و آنکه داخل مسجد شود و روزه بداد و سوره غافرا
 بخواند پس حکم آن حد اگر حکم حد اصغر است که آنکه رفع این حد محتاج به غسل و وضو و رفع نمیشود
 و کیفیت آن غسل مثل غسل جنابت است که آنکه این حد محتاج به وضو و یا شدن برای نماز و خواندن
 و افوی است که من است با وضو و وضو پیش از افوی است که من است در حال خشکی و بوجوب شستن در
 و بخوان نمیشود هر چند احوط است اگر من کند غسل کند که این حد با وضو و وضو پیش از نماز و بخوان
 آنکه بدن من است با آنکه شهید باشد یا آنکه من بوی یا این بوی و بخوان حاصل شده باشد اگر لازم
 ندانیم غسل ایمن چیزی یا چیزی که در او چو حلق نمیکند یا آنکه در حال مرد تمام بدن من بگوید و بعد
 یا آنکه موف نام برود و من از او جدا از عضو و غیر محصوره میشود و من بهیچ افراد نشود یا بجهت
 آنکه بعد از تمام شدن غسل باشد لازم نیست غسل چنانچه لازم نیست غسل هرگاه شد واصل من نماید
 که من کردم یا نه هر چند مظنه بر من کرده باشد یا آنکه حد او را با این خبر بدی که حد این خبر دهند
 بر من پس واجب است غسل چنانچه احوط است بهیچ صورت وضو و غسل نمودن است خصوص اگر ندانند که من بد
 از تمام غسل است یا بعد از آن و خصوص با اینها امین با عدل واحد و باقی غسل واجب است بجهت غیر که نماز و
 بخوان باشد یا بجهت غسل یا بجهت غسل که بنفسه واجب نیست یا بجهت غسل که بعضی از اعضا با اجزا است
 بجهت غسل شود و اگر بداند یا نباشد من با وضو واجب است غسل نمیشود و دیگری بر همان شخص نیز نمیشود
 هر چند بریده شود یا اگر من بعد از انقضا حاصل شود غسل لازم است کسیکه از او بریده و بعد از
 بریدن من نموده و بر دیگری هم اگر من بعد از انقضا حاصل شود نظیر جل که کو باجل و حامل در هر یک
 بد دیگری غسل از انقضا حاصل شد من شد بلکه بفاسل من هر خبر بکه هنوز من فصل شده یا اگر طفل
 زنده و سببه شراب و غیره یا کسی که در من که از انقضا و من از انقضا است یا من غسل لازم
 است چنانچه اگر کسی از او بریده یا کسی که در من که از انقضا و من از انقضا است یا من غسل لازم

مطلب در توافع غسل میت

۱۷ او تمام

سوره بقره یا این و بخوانند بجز آنکه نقل کنند بجا که همیشه در اینجا نماز میکرد ناجان کنند و او را
 شود بشوایند آنکه با غسل از بیت محض نشود ششم آنکه بعد از جان دادن چشم و دهان او را بر هم آورند
 و بپوشانند آنکه بپوشانند هفتم آنکه در ششها او را بپوشانند و بپوشانند هفتم آنکه او را بپوشانند و بپوشانند
 بخوان بپوشند طهر آنکه اگر در شب غسل است چنانچه در وقت او در وقت که در نماز یکی نماید بلکه اگر
 هر دو غسل او همیشه مجزبه اکرام او در وقت که در آنکه اعلام کنند مؤمنین باز برای تشییع او یا برادر
 آنکه بعد از مرد غسل کنند و در وقت که در شب مرده باشد مگر بهر نظر از فرق و مکان خوب یا
 خصوص مؤمنین از برای تشییع یا آنکه مردنش محقق نباشد یا آنکه برادرش کشته اند هنوز سر و تن نگذاشته
 باشد یا آنکه زن حامله است بجز آنکه در شکم زن مرده باشد که باید تا آخر شود تا آنکه شکم را از خاک
 چوب کشانند و بپوشانند بهر چه در وقت که در آنکه در آنکه تشییع کنند یا مشغول
 بدن کربلا اله الا الله و فغان و دعا باشند مگر و هست حاضر و شکی نیست حاضر و فغان از در محضر
 و میت و اهل بیت بلکه مطلقا چنین سنگین بر شکم محضر میت گذاردن و نه آنکه گذاردن زیرا که باعث میشود
 که شبطان و دیدن در داخل بشود و با و یازی میکنند مگر و منبسط کردن و در وقت محضر کبر کرد
 نزد او و دست بپوشانند و اگر گذاردن محضر و با آن بدن مرد و خصوص مرده شود در حال احتضار
 زیرا که مرده بد حال و خوف محضر و با اهل و عیالش میشود **مطلب** در توافع غسل میت است بدانکه
 توافع غسل هندل منبسط است و در جنس است که خداوند بپوشاند کما هان او و مثل و فیکه از
 مادر و منو له شده است بعد از هر موی از میت توافع از او کردن بپوشاننده و نام غسل بپوشاننده صدق
 در پیش از برای او بپوشاننده بشود بشرط آنکه اگر عصبی در دست منبسط بپوشاننده بپوشاننده بپوشاننده
 این چنانچه است و اگر شصاع بشود و خداوند او را در دنیا و آخرت رسوا میکند **مطلب** در توافع غسل میت
 در مغسول است بدانکه غسل میت واجب است و جمیع اشیا بشرط اول آنکه مرده باشد یا باشد بنا بر این
 هر چند افریق و از غسل است بشرط آنکه در وقت که در آنکه مسلمان باشد غسل کافی و غالی و صاحبخانه
 لازم نیست بلکه باید مؤمن باشد و بجز مسلم و حکم مسلم است اگر چه احدی یونان او کافر باشد بجز کشتن
 که در بدله مسلمانان او را جسته باشند نیز در حکم مسلم است هم چنین بجز آنکه در دوازده نفر پیدا شود
 در حکم مسلم بشرط آنکه در دوازده نفر مسلم هم باشد احوال قولند نیز از مسلم نیز در وقت که افریق هم
 ادعا نکنند که این طفل از من است طفل صغیر که اسیر شود از کفار مانع اسیر کننده است و اسلام اگر
 اسیر کنند مسلمان باشد طفل نیز در حکم مسلم و مادر و بپوشاننده اسیر شده باشد و اما اگر زن

آورند

ما میت

در توافع غسل میت

مطلبی که مواضع جانی را در غسل می کنند

۱۴۹

زن و شوهر که جان را بشکست هر یک بکری غسل دهد و خواندن از او باشد با کبریا و معفو و مستغفر
 دوام باشد با منقطع اگر چه هر یک از آنکه بکری غسل اندهند و حال اختیار و در حال اعتدال غسل
 بدهند و لکن ترک کند نظر بعبودیت و از مطلقه رجعت در حکم و رجعت است که می تواند و شوهرش را
 با شوهرش را غسل دهد بلکه بعضی گفته اند که زن بعد از عده و فاقه می تواند شوهرش را غسل دهد
 بر فرضیکه بدیش مناسبتی نشده و بگسل مانده باشد اگر چه شوهر کرده باشد و تم افاد و کبریا که جان را
 که افاد کبریا خود را غسل دهد هم چنین کبریا خود را غسل دهد علی الاقوی بشرط اینکه کبریا شوهر باشد
 و عده کسی نباشد بعضی از آن از او نشده باشد از بدن خارج نشده باشد خود را از افاد بخورده باشد
 که در این وقت جان را بشکست و از او بشکست غسل دهد و عده می تواند و فاقه می تواند
 بکری را غسل دهد چه عده می باشد یا از عده تمام و دختر سرش را و پسر سرش را که جان را بشکست
 بیکانه و دختر سرش را و زن بی کانه پسر سرش را غسل دهد اگر چه دختر یا پسر مکشوفه العوره باشد
 و بعضی می گویند که کبریا از آنکه از او بشکست و اندک لکن احوط ترک است بلکه احوط آنست که دختر و پسر
 از سر سال باشند و خنی مشکل اگر کبریا یا عجمی دارد غسل می دهد الا غسلش با فطرت است و هم چنین
 اگر پاره از بدن مبتدیان باشد که معلوم نباشد مرد است یا زن **مطلب ششم** غسلها متبک چیست
 است بدانکه متبک یا بد غسل نام یکی یا بسد و یکی یا یک فود و یکی یا جال و در متبک یا جال
 یا صراحه نماید و بد آنکه واجب است غسل متبک چند چیز است اول از آنکه نجاست از بدن اگر پیش از آنکه
 نجاست غسلش دهند باطلست اگر چه جهلا یا سهوا یا با اضطرار باشد بلکه احوط آنست که نجاست نکند
 بدن مبتدیان بعد از آنکه نجاست پیش از آنکه غسل از آنکه نجاست با فطرت یا فقه اگر چه فقیه نیست که واجب است
 و طهر آنست که نجاست را با لمره از بدن و صوی متبک قابل کنته بعد شروع بغسل کنته هر چند فوئی
 اینست که شرط نیست از آنکه نجاست از جمیع اعضا متبک برای شروع بغسل بلکه آنچه شرط است از آنکه نجاست
 است از هر عضو پیش از آنکه غسل همان عضو را بکافیه و تم نبش عریه میجو بکری در وضو و دستها
 استعمال مفصله از آنکه اگر وضو یا با وضو اجزه کند باطلست و اگر از آنکه نجاست و یا نجاستی که
 خارج است از غسل ایضا با وضو اجزه بعمل آورد و وضو را در وضو هر سر غسل بکنت کافیه که فقیه
 کند که غسل می دهد هم این مبتدیان یا بسد و اب کافور و اب الصفر نیز از آنکه اگر چه طهر اینست که از برای
 هر غسل مبتدیان عده کند هم چنین منعرض استغفار از آنکه نجاست نباشد و جان را بشکست غسل دهند
 بکبریا یا مبتدیان نباشد که در جمیع اعضا و اجزای بدن باشند یا هر یک از سر غسل را از سر عضو را

در غسل متبک
 اگر چه نجاست
 از بدن باشد
 و با وضو
 یا با وضو
 اجزه کند
 باطلست

مطلب در اعلا مطلب

بنا بر غسل و هلاک هر یک از یک غسل یا بعضی مستقل باشند برین صورتی که باید هر یک که باشد
 با خطی بود که غسل میدهم این مطلب قریب الی الله و صوة استقلال هر یک باید مستقل از یک باشند
 اگر غسل دهند یکی باشد دیگر و عین باشد نه که در بعضی از غرض نیست اگر چه حوط است بر آنکه
 مقارن باشد نه بر وجه شستن سر چهار مرتبه یا غضا است که واجب است مثل مرتبه را اعتنا
 کرد اول غسل ایستاده و بعد غسل ایستاده و بعد غسل ایستاده و اگر ایستاده بود باید ایستاده
 نماید الا غسل ایستاده چهار مرتبه بود که شستن بگویند نه سه که در شستن غضا بیرون است
 سه و نه بفرمان هفت بود سه و کافور بگوید که باید ایستاده و باید کافور غسل داده پس باید ایستاده
 از بر سه و کافور در این بیندازد که صد غرض داشته باشد استیلا بر کفای سه و نه پس اگر بایست
 باشد را بر سر کفای از این طهارت سه و کافور داشته باشد و کافور بود زبانی سه و کافور و مکان
 اولانی که غسل استقامت شود بر هر یک از اینها اگر غصتو باشد عالمایا لغصب عامدا استعمال کرده باشد
 غسل باطل است اگر چه لا باشد غسل صحیح است که غصتو باشد از اجزای المثل را باید صیاحتش بداند
 آنکه در حال الجناب بر خضه ای بیا و صیاحتش باشد الا غسل باطل است بر هر یک از اینها
 مبتدئ تا غسل که نظر تمام اول غسل صحیح است که در زن شوهر و کنیز و مولای طفل سه و نه باشد
 و در آنهم مائت که زن از زن و شوهر و شوهر از شوهر و کنیز و مولای طفل سه و نه باشد
 سه و نه و مبتدئ است اگر باغ باشد حوط است چهار مرتبه که غسل دهند که باشد که غسل بولوا
 باشد پس باید واجب خاص بنواشد از زن و مولای شوهر غسل دهند اگر از زن غسل دهند باطل است
مطلب هفتم اینکه در ایستاده است حضرت عبداللہ که هرگاه از مسلمان بمیرد یا فاسق بود بر مسلمان
 و زنی که عمر کو باشد از مسلمان اگر بر فضا میزد از عمر از مسلمان موجود حضرت فرمودند که غسل
 بر فضا و بعد از غسل باید مبتدئ و هم چنین سوال کردند که زن مسلمان و فاسق بمیرد زن مسلمان و فاسق
 بر فضا و بعد از غسل باید مبتدئ و هم چنین سوال کردند که زن مسلمان و فاسق بمیرد زن مسلمان و فاسق
 زن فاسق بر فضا و بعد از غسل باید مبتدئ و هم چنین سوال کردند که زن مسلمان و فاسق بمیرد زن مسلمان و فاسق
 داد و اهل کباب را بر وضوء و عمل با وضوء ندارد بلکه منتهی است بر وضوء و اگر فاسق باشد مسلمان او
 حاضر است غسل کند و نکند از آنکه در کتب و در طوایف بایستد بر سه و بعد از طهارت مبتدئ و هم
 دهند بر سه و کافور اما غلیظ است غسل ایستاده کنند اگر موثقی که مثل مبتدئ باشد بافتن و تکرار
 حال برین موقوف باشد و این موقوف همان غایت غسل است و دیگر حاجه فصل کردن مخالفه بر غسل

مطلب هفتم
 در غسل بر فضا
 و در غسل بر فضا
 و در غسل بر فضا
 و در غسل بر فضا

شَبَابُكَ وَكَرَاهَا وَمَحْرَمًا غَسَلَ مِنْتَ

[illegible]

نہیں بڑا چھوٹا امر ہے

[illegible]

مطلب در کفر متباین است

۵۵

بله و خصوصاً در مورد آدین که هر که ذکرش کو چکتی فشر نماید مطلب هر
 در کفر متباین است بدانکه کفر کفر در واجب است بر هر مکلف و اگر کسی بجهل او و دانستن بجهل او
 مثل عمل متباین واجب کفر و صلا است لکن حدان از نافه تا از او از هر طرف و بطرف نیست
 که سینه و هر دو شا بلکه هر دو پا و بنوشنا و واجب حدان است که صد عری داشته باشد که انانیت
 اند و زاده و اگر فرض عدم وصیت نافه نماید اندیشه کار با او و در کار و طلب کاران از آن گرفته و در
 پیراهن و حد واجب صد عری است لکن غیر اینست که از حد شانه نافه تا باید که هر دو پا و بنوشنا
 از هر طرف و باید از حد طبعی فرض عدم وصیت نافه مثل نافه باید از نافه تا باید از آن از ریشه کار
 و طلب کاران سیم هر نامی که لغافا است که باید به حد بناید پوشیدن از طول و عرض و لوط و اینست
 با شش که از طرف سر و پای نیست بتواند که در نافه عرض شود باشد که دو جانب آن بود و هم نیست و نزدیک
 پوشانید که از سر پا و چپ و پیرامونش که ذکر شد اگر بافت شود چیزی که کفایت بیکر یکند لغافا بر هر
 مقدم بداد و اگر کفایت نمیکند مکمل با پیراهن پیراهن مقدم است هر چند مقدم است لکن از قوه
 نیست که بافت تمام عورت و بناید شود و ستر و مقدم است بر و در این سر پا و چپ و پیراهن و طاعت
 اول اینکه از آن نباشد که بدن ناماست اگر با چپ و کلفت و بافت شود با چپ و از گرد و سر و کند
 ناماست و بدست و کفایت حاصل از مجموع خالی از قوه نیست و در این سر پا و چپ و بافت با شش و غیره
 سیم اینکه بر عرض نباشد هر چند متباین ناماست و چهارم اینکه طایف نباشد که هر متباین نباشد
 پنجم اینکه پاک نباشد ششم آنکه از پوست و شش و اجزای غیره اکول الی غیره باشد فقط آنکه از فصل
 بنات مثل نسیل و حصیر نباشد که در حال ضرورت هشتم آنکه از لیس و مو و کمر و حیوان مدنی
 ماکول الی غیره علی الاحوط نباشد و در حال حبس یا هون یا شایسته و غیره و حیوانها کفر کردن
 خلاف اینها است و فساد است با تمام ذکر چند چیز است اول آنکه در حاضر و زده و انحصار جایز است
 کفر کردن متباین نیست و از آن شرط آنکه از مرده نباشد پوشاک الی غیره و مقدم بداد و غیره و اکول
 الی غیره که کشته باشد هم چنین جایز است حال ضرورت و انحصار کفر تمام متباین خصوصاً اگر نباشد که
 نباشد بیک سر از یکند پوشاک الی غیره مقدم است بر طایف و در طایف با تمام مقدم است بر
 پوشاک غیره اکول الی غیره و متباین است بر طایف و در طایف و غیره اکول الی غیره و متباین است از
 آنکه کفر واجب اصل آنکه است و مقدم است بر وصیت و در غیر این اگر کفایت نداشته باشد و
 پاک کفر لا یفیلش و از هر چه نباشد چیزی نداشته باشد که از هفتاد و نه و از نود و نه و از نود و نه و از نود و نه

ستم

در کفر متباین است بر هر مکلف و اگر کسی بجهل او و دانستن بجهل او مثل عمل متباین واجب کفر و صلا است لکن حدان از نافه تا از او از هر طرف و بطرف نیست که سینه و هر دو شا بلکه هر دو پا و بنوشنا و واجب حدان است که صد عری داشته باشد که انانیت اند و زاده و اگر فرض عدم وصیت نافه نماید اندیشه کار با او و در کار و طلب کاران از آن گرفته و در پیراهن و حد واجب صد عری است لکن غیر اینست که از حد شانه نافه تا باید که هر دو پا و بنوشنا از هر طرف و باید از حد طبعی فرض عدم وصیت نافه مثل نافه باید از نافه تا باید از آن از ریشه کار و طلب کاران سیم هر نامی که لغافا است که باید به حد بناید پوشیدن از طول و عرض و لوط و اینست با شش که از طرف سر و پای نیست بتواند که در نافه عرض شود باشد که دو جانب آن بود و هم نیست و نزدیک پوشانید که از سر پا و چپ و پیرامونش که ذکر شد اگر بافت شود چیزی که کفایت بیکر یکند لغافا بر هر مقدم بداد و اگر کفایت نمیکند مکمل با پیراهن پیراهن مقدم است هر چند مقدم است لکن از قوه نیست که بافت تمام عورت و بناید شود و ستر و مقدم است بر و در این سر پا و چپ و پیراهن و طاعت اول اینکه از آن نباشد که بدن ناماست اگر با چپ و کلفت و بافت شود با چپ و از گرد و سر و کند ناماست و بدست و کفایت حاصل از مجموع خالی از قوه نیست و در این سر پا و چپ و بافت با شش و غیره سیم اینکه بر عرض نباشد هر چند متباین ناماست و چهارم اینکه طایف نباشد که هر متباین نباشد پنجم اینکه پاک نباشد ششم آنکه از پوست و شش و اجزای غیره اکول الی غیره باشد فقط آنکه از فصل بنات مثل نسیل و حصیر نباشد که در حال ضرورت هشتم آنکه از لیس و مو و کمر و حیوان مدنی ماکول الی غیره علی الاحوط نباشد و در حال حبس یا هون یا شایسته و غیره و حیوانها کفر کردن خلاف اینها است و فساد است با تمام ذکر چند چیز است اول آنکه در حاضر و زده و انحصار جایز است کفر کردن متباین نیست و از آن شرط آنکه از مرده نباشد پوشاک الی غیره و مقدم بداد و غیره و اکول الی غیره که کشته باشد هم چنین جایز است حال ضرورت و انحصار کفر تمام متباین خصوصاً اگر نباشد که نباشد بیک سر از یکند پوشاک الی غیره مقدم است بر طایف و در طایف با تمام مقدم است بر پوشاک غیره اکول الی غیره و متباین است بر طایف و در طایف و غیره اکول الی غیره و متباین است از آنکه کفر واجب اصل آنکه است و مقدم است بر وصیت و در غیر این اگر کفایت نداشته باشد و پاک کفر لا یفیلش و از هر چه نباشد چیزی نداشته باشد که از هفتاد و نه و از نود و نه و از نود و نه و از نود و نه

دفع باشد هر چند احتیاط در کفن و دیار و سپردن است هر چه حاجت شود بلکه در حالی از موه بنشیند
دفع اگر بکمر بند فن شده و بواسطه سهل و بخوان از منبر و نماز و دیار و نیز در فرازم است هفتصد
انکه اگر کفن نیست چنان شود پیش از دفن از لاش واجب است که شربل نکند اگر بعد از گذاشتن در غیر
شویا امکان از لاش دشتن یا بمقراض کردن یا به بندل کردن نیز واجب است لکن باید بخوبی باشد که بمقراض
کردن از کفن غرض بیرون زرد و به بندل امانتی نیست و هشتصد آنکه تکفین کسیکه در احرام موه است
مثل تکفین دیگر است حتی در پوشیدن سر و رو و مسح با کمری است اول آنکه کفن نیست بخوبی
و موسی جعفر و حواله الله را کفن نموده اند بکینکه در دفن و یا بنصداشته نام شده بود و جمیع
فراوان و نوشته بود و نیز آنکه بنویسند بر حاشیه یا چها و اچ و مسجی ان حتی عام اسم نیست و پدر
صفت شهاده بن و افر یا مملو شیخ عشر انقضی الایا ایا افر یا جفت بعضی حرط و میران و ثواب
و عقاب چند ندارد بلکه مستحب است نوشتن جمیع فرایق بعضی از آن و حدیثی که حضرت رضا را اول
نشان و خوانند و در این کفر اندا یا ساند که حضرت فرموده اند آن را بنویسند هم چنین و بی بی یا
که حضرت امیر کفر سلمان نوشتند چو شتی کبر و بعضی از دعوا را بنویسند سوخته که زرد
بر کفن و پینه یا باشند چها ام آنکه کفن از پینه سفید باشد یا بچرا آنکه در میان کفن زایان مبدل و نداد
کفن بر و از دشت شمس آنکه بنویسند بر عود بن نیست بگذارد هفتصد آنکه مکنه چو کین و شیشه ناله
بناشد هشتصد آنکه کفن از نو واجب است بلکه بعضی از مقد و نیز نهامی که دیان مرم و فرات
بنشده باشد ظن آنکه بنویسند جناب الله الله نوشتن شده باشد بخوبی نوشتن در آن ظاهر
ناشد هم آنکه در قیمة کفن و سال نکند بلکه سهل انگاری نمایند مگر در آن کفن چند خبر است اول
بریک کفن یا هن یا فن لا در و سپردن که در بودن آن بر اگر تکرار داشته باشد که اشرا یکبار و سورا آنکه
استین را باشد بلی اگر میند در پیرا هن خودش کفن کند ضرر ندارد چهارم و ساختن در بیابان که کفن
و است و زندان هن یعنی بخوردان کفن را بخوبی و بخوان ششریگان خالص یا بنزد کفن کردن هفتصد
نوشن کفن را باشد در حال احیا هشتصد خوش بود کردن آن هنر یا چو چو و غنیمت کفن کردن
بهر خلوط بغیر هر کفن کردن باز در و حنن اچها کفن بلکه باید یکبار چیه باشد و از ده زیاد
مورد عا یا چها را از انقدر آنکه واجب است بنویسند در دفن خود و در قیمة کفن و جد جهاد که
در از دین ان چها در عامه را خنک نکند کفن و بدن خنک بر سرش بچسبند که عا به خنک
عامه اطر و شمس ان خطایان در شش چها است و بنویسند که در انجا معتبر

مطالع در کتاب منی

۹۹

تا آنکه منی پدید آید و بر کند و بر سرش را طهر فیه یک بر صید از آن و این برای آنست که منی شود
مثل کوه احد بلکه کوه شده است از آن نزد کوه که هیچ موقوف نماز بر جنازه نمیکند مگر آنکه طهر منی اخذ
واجب کند بر او مگر آنکه منافی باشد با آنکه عاقل و بالغ باشد و منی بنسبت که منی بر باشد باز نشهد
خشن کرده باشد یا بنسبت مدیون باشد یا نه عادل باشد یا فاسق باشد از این رخصت چند فصل است
فصل اول در بیان آنکه منی بر جنازه او واجب است یا منوط است به چند شرط اول آنست که مرد
اینکه منی مسلم و مؤمن و شش سال تمام شده باشد یا نباشد یا نوزده طفلی که نوزده منولد شود و کثر است
سایر باشد یا نه و مستحبات و واجب چهارم آنست که منی تمام باشد یا نه و غرض از آن بخوبی که موجب غسل شود
پس قصد نماز بر این بعضی را میکنند که اگر بعضی دیگر از این منی پیدا شود نماز از آن ساقط نیست پنج
آنکه حاضر در سنت نباشد شش آنکه معلوم الاسلام و ایمان ظاهر شرع باشد اگر منی منتهی شود
بغیر از عشره نماز باید کرد چنانچه در غسل گذشت منی آنکه منی از کرم یا ذل واجب بخوف فضا یا
تلف جنازه نباشد هشت آنکه پیش از دفن نباشد اگر بعد از دفن باشد یا پیش از خاک شدن بدفن باشد یا
که اگر زمان نکون دفن شده است نماز بر سرش واجب است اما منی که بدفن منافی خاک نشده باشد علی
الافتوی **فصل دوم** در بیان آنکه منی بر منی است یا نه که منی از کرم یا ذل واجب بخوف فضا یا
و بالغ و عاقل باشد و نماز طفل مبتدی اگر چه صحیح است علی الاغوی بلکه موجب سقوط از دیگران بود و غیر
فوی است لکن مراعاة احتیاط اولی آنست که اگر قبا منی از طفل مبتدی نکند هر چند بخوبی جمیع او روده باشد
و یا بدندان نکند و یا منی بیاورد و از آن منی باشد پس بداند که شوهر او است یا نه خود و لا یخفی
با و است و مقدم است بر روزه و احرام و بعد از او پیش مقدم است بر طهارت نام حی و بعد از حیط و احاطه
از جمله منی منی و رخصت منی منی بلکه احوط است که اگر ولد ذکور بالغ عاقل نباشد باشد یا
از او نیز رخصت حاصل نماید خصوص اگر ولد اکبر باشد و بعد از او ولد اولاد و اولاد منی منی که اولاد
منی منی از او روزه و منی منی از عمو و نسب احرام و اگر طبعه اولاد اولاد و مقدم است و اولاد و اولاد
و اگر ذکور باشد از هر ذور یک بر یک مگر آنکه در بزرگتر و منی منی باشد که در این وقت از آن که معتبر است
نزهت و اگر هر نا ششم منی و بعد از طبعه اولاد و احاطه و بعد از آن خواهر آنکه طبعه ناته منی منی
بر عموها و خالهها که طبعه ناته منی منی است یا نه و مقدم است بر طهر نام حی و بعد از حیط و احاطه
که نوزد بکثر است و منی منی است و اولاد و مقدم است بر غیر و منی منی است و منی منی است
مقدم است بر آنکه از منی کثر است و اگر چنانچه و ان شکری منی است محرم شود از کفر منی منی است

اینکه منی منی است
و اگر منی منی است
و اگر منی منی است

اینکه منی منی است
و اگر منی منی است
و اگر منی منی است

اینکه منی منی است
و اگر منی منی است
و اگر منی منی است

در بیان کیفیت نماز شب

خوبتر است که بعد از نماز با اجازه را بلند کند و هر آنکه دعوت و تکبیر را بلند بخواند و هر آنکه
 مامور در پیش بر امام بایستد و از هر آنکه نماز را در رو بگذارد اگر مانعی نباشد و از هر آنکه بعد
 از فراغ از نماز بکشد و در آن خود بقیه می ماند و تکبیر سیزدهم را آنکه نماز شب را بجا آورد و در میان
 که محل اجتماع مردم باشد چهاردهم آنکه بعد از تکبیر چهارم وقفه عاخواند از برای سبقت شنیدار
 دارد بعد عاخواند از هر آنکه حدیثی که بعد عاخواند و قصد شفاعت کند سازد و هر آنکه منع کند که از
 مسافران از حضور مفصلی که در مساجد نماز کنند همچنانکه قبل از نماز سر بر نهاده الصلوة بگویند
 و بدانند از آن امام و حدیث سور و فتوح رکوع سجده و تشهد سلام و شش تکبیر افتتاح دعای توبه
 بقصد طلوع نمودن نماز بدعت و امام است **فصل پنجم** در بیان نماز بر مصلوب است بدانکه
 کسی را حکم شرعی او را بر دار کشید اند چو بعد از سه روز از دار بر آورده اند و نماز کنند مگر آنکه
 از بر آورده نشد و او را بر دار کشید پیش از سه روز که بر دار است بر نماز نکند اگر بعد حکم شرعی او را بر دار
 کشید اند و اسبق وقت نماز بر او نماز نگذارد و از بر آورده مگر بعد از این همه بقدر تا بقدر **فصل**
 ششم بدانکه اگر راستای نماز بر مینب است که حاضر کنند بخبر است نماز کنند و بدانکه نماز بر مینب
 اول تمام کنند و بعد از آن نماز بر مینب و نیم کند اینک نماز بر مینب را با قطع کند بر هر دو یکسان کند
 در جای که قطع نماز و وجه بخبر یک مستلزم فسخ است اول باشد شود و اینک نماز بر مینب اول قطع
 نکند بلکه شرعاً بکند و نیم دارد و تکبیرات باقی را از برای هر مینبی دعا مخصوص تکبیر و الجوا
 پس اگر پیش از تکبیر سیم چنانچه اول چنانچه دویم را حاضر نمودند تکبیر سیم را بقصد تکبیر سیم چنانچه
 اول و تکبیر اول چنانچه دویم بگوید دعای اللهم اغفر للمؤمنین با بقصد اول و شاهد این بقصد
 مینب دویم بخواند هم چنین دو تکبیر چهارم دعا هر یک بقصد هر یک جدا جدا بخواند و یک سجده
 بقصد تکبیر و مینب اول و بقصد سیم مینب دویم بخواند بعد از آن دعا مخصوص مینب دویم را می
 خواند بعد تکبیر چهارم مختصر مینب دویم را با دعا پیش بخواند بعد تکبیر پنجم مختصر مینب دویم را می
 گوید چنانچه از برای سید و زکریا و شای نماز امام که بخواند افتد کند با امام تکبیر بگوید و هر
 تکبیر را تکبیر اول خواند و هر کس که دعا مخصوص تکبیر اول بخواند هم چنین و تکبیرات باقیه نماز امام
 کند دعا مخصوص تکبیر خوشتر بخواند و بعد از فراغ امام باقی تکبیرات خوشتر از یاد عاها می
 مختصر و خفیف بخواند با عدم اختلال شرط و عدم حضور مستأوی اختلال شرط مثل بر داشتن
 چنانچه یاد و رشتن یاد یاد و رشتن مصلحت از آن تکبیرات باقیه را به دعا و در دو همان مکانی که

در بیان کیفیت نماز شب

در بیان کیفیت نماز شب

در بیان کیفیت نماز شب

در بیان کیفیت نیش و نیش

نیش و نیش

هر چند طفل و دیوانه باشد لکن نیش و نیش غیر غایب است شرط نیش و نیش است که نیش خال
 نشده باشد یا نیش خال شده باشد یا نیش خال شده باشد که نیش نماند بلکه جمعی از علما انصاری می گویند و اند
 که اگر نیش در زمین و غف مثل مغیر و مسلمانان شده باشد نیش خال شده باشد و اجابت که نیش
 خال کنند صورت و نیش را نیش نماند و نیش نماند که هر کس که خواهد نیش خود را در نیش
 و نیش کند و جویند که نیش و صورت و نیش را نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند که نیش
 با نیش معلوم باشد که نیش نماند و نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند
 اند و اما اگر نیش خال شده باشد نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند
 که نماند که نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند
 و احوط نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند
 یا نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند
 شد حاصل شود و اما اگر نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند که نیش نماند
 این شرط در حق نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش
 و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش
 اعلی الله مقامه و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش
 نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش
 اما حیوة من خیر است نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش
 ایشان و حال نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش
 و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش
 می کند که نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش
 که خداوند جل و علی حرام نموده است که نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش
 و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش
 جسد نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش
 نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش
 و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش
 نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش و نیش

در بیان کیفیت کفر و نبی

۹۰۹

مالک یا با جاره بقصد امانت یا بکلاه و بخوان یا آنکه نقل کنند جایز است بطریق استند در این وقت
 طوری بگذارد که صد اخذ نکند پیغمبر آنکه زمین تمام آن یا بعضی از آن عصبه نباشد پس اگر در این بین غیر
 شود سهوا یا جهلا جایز است پیش از هر چیزی به غیر طریقی که در وقت صلوات بر علی و آله
 قبول اجرة ثانی نماید یا پیش از هر چیزی در هر چند وقت باشد علی طریقی که برای هر مؤمن
 قبول اجرة و قیمت باشد و اگر در روز قیامت باشد هنوز صحت دارد و غیر نکند باشند یا آنکه کلام
 و غیر اینها را بگویند و آن شخص رجوع از آن خود نموده یا آنکه مرده است بوارش او منتقل شده است
 یا آنکه بد بگری در حق است پس اگر با احوال بدل از آن جدیدی قیودند جایز است پیش از هر چیزی بعد از
 بر نمودن بتر رجوع نموده یا آنکه بهوش شده یا آنکه مرده بد بگری منتقل شده در این وقت جایز نیست و
 هیچ کس پیش از آنکه امانت که صحت را بکار نیاورد یا باشد یا آنکه حال شود ششتر آنکه بکسر عصبه یا غیر
 جایز است و علی الاقوی قیود شده باشد که در این وقت جایز است پیش از هر چیزی واجب نیست قبول قیمت و
 جایز کن شدن هفتی آنکه در وقت صحت امانت باشد پس اگر در صحت بود یا در زمانه یا در مکان
 غیر مناسب قیود یا آنکه در وقت صحت یا آنکه در وقت صحت حاصل شود که هنگام غیبت نیست و یا آنکه با او در زمین
 دین خدادی شود یا باز از اجنبی قیود یا آنکه هنگام غیبت نیست و یا در وقت صحت یا آنکه در وقت صحت
 جایز است پیش از هر چیزی خوف نباشد و بیک نیست از بیرون صحت و ششتر او یا جواز کرد در این وقت
 جایز است پیش از هر چیزی که واجب نیست و هر آنکه بجهت نقل بمشاهد مشرق و غرب جواز او یا صحت او
 علما و هر مکانیک و جاثق و او پیشتر و این از عذاب و او زیاد نباشد یا ششتر او یا جواز است بلکه
 بعضی گفته اند جایز است هر چند هنگام غیبت نباشد بلکه بعضی گفته اند هر چند مستلزم یا در
 یاره شدن نیست و در این حکم خالی از قوه نیست حتی در شهید هر چند و شهید بلکه مطلقا الحوط
 و کس که هر آنکه در دنیا یا در عالم احوال قیود نماید یا باشد یا خودش یا باشد یا از غیر علی الاقوی
 غیر مثل کوشان و آنکه ششتر قیود که در صحت یا در وقت صحت یا آنکه در وقت صحت یا آنکه در وقت صحت
 یا در هر آنکه بجهت اثبات خوف شهاده و عین او نباشد پس اگر پیش کنند بجهت ارشاد یا بجهت عده زن یا
 بجهت جانی که بجهت شده یا از صحت یا جایز است پیش از هر چیزی جاثق و خوف نباشد پس اگر جاثق باشد
 بجهت غیر صحت نیست که بتوان شناخت جایز نیست پیش از هر چیزی که در وقت صحت یا آنکه در وقت صحت یا آنکه در وقت صحت
 در کوهی که بجهت نباشد قیود شده یا آنکه در وقت صحت یا آنکه از دست چپ و بجهت در وقت
 شده یا آنکه بجهت کفر یا جاثق یا در غیر مکانیک و صحت قیود و از آن و لیا در آن قیود و

ان برای امانت

در این راه
 مستلزم امانت
 شود که ضرر
 ماده شود یا آنکه

کتاب الکفای فی مسائل

در غیر مکان اول که دفن شده و الا لزوم اعاده در همان مکان اول مشکل است پس هرگاه بعد
 از دفن در حفری هم مردمان از آن اولیا امینا علی الاحوط حفری را که که استخوان میتانی باشد که
 بعد از دفن استخوان از در همان مکان دفن کنند یا جانی که ولی اذن میدهند هر چند احتمال سقوط
 اذن ولی در مثل میت استخوان شده یا پسند استی شده خالی از قوه نیست لکن احتیاط اولی است
 دوم و سوم و چهارم از جهت آنست که بزرگواران و بزرگان و خواشین و کسب و پریدن بلکه جماعتی که
 کرده اند که حرام است بریدن گوشتان و پاوه کردن جمله از برای غیر بد و برای درو اما در حفری بد
 برادر جان است بلکه در حفری بد بلکه در حفری بد و نیز بعضی از بعضی از خاندان و بعضی از بعضی
 باشد فریاد خارج از منعار فراتر بعضی حرام دانسته اند و بعضی که مشتمل بر دفع و بکلی و بعضی
 باشد نیز حرام دانسته اند و اما نوحه بخوبی چه شد و چه بغیر شعر و نداء و بلکه جان است که نوحه
 مزبور بکنند در نوحه سرخ چنانچه وقف بر نوحه کنند و او صحت برای ایشان نیز جایز است و نوحه
 شتر امکره دانسته اند و کریم و بلکه کریم و جان است که اگر اند ندارد و حرم نیز ندارد مگر آنکه شتر
 بر حفری و بعضی و عدم رضایضا خداوند باشد که در آن وقت اگر حرام باشد از جهت دیگر است و
 بعضی مکره دانسته اند شستن از برای غیر بد و پاوه بر یکدیگر نداء و و بلکه از بعضی حرم استغفار
 میشود و حرم و کرانه هر دو و بعضی غایب است و بعضی نیست که اگر شستن نداء بر یکدیگر و بالذات
 نظر از فضل یکم مثل آنکه فضل نماید شستن نداء بر یکدیگر و نداء شستن نداء و دعا و فاحیه
 برای میتانما اینک از برای میت نفع شده و منجی شود و لکن خرم این مذکور است که اگر شستن در حفری
 اولیا الله تابستان و اما در حفری اولیا الله از انبیا و ائمه اطهار و فاطمه زهرا بلکه علماء و شهداء و مشایخ
 اشکال است چنانچه استیلا بر نداء نیست و البته مخصوص اینچنان و زکوار یعنی پیدایش شهداء و
 و روح العالمین فداه می کرده اند اهل بیت اطهار خود را از آن مشایخ و خواشین و صدای بلند کردن بلکه
 بسیار بر و زدن بلکه مطابق طهارت و دفن و بر و بر و بلکه دست بر زدن که در بعضی از احادیث
 هست که مورد خطاب و ثواب است هر چند اینچنین و اشکال در تقیه دارد و حرم شعا الله باشد و نیز آن
 معکوب باشد و زدن دارد آنست که هرگاه زدن حاصل باشد بچهار شستن و شکستن مرده باشد و
 علم بود شستن حاصل شده باشد پس اگر خون در بودن طفل و شکم برای آن حاصل نباشد بود شستن
 ندارد و اگر خون باشد باید کاری بکنند که مفضل از شکم بیرون بیاید بطریق که ممکن باشد و
 علاجی که مفسر شوی اگر مقدم بدانند اینچنین که طفل حاصل از انسان زود عالم است هر چند این طوطی

در غیر مکان اول

کتاب الکفای فی مسائل

کتاب الکفای فی مسائل

خانم بیباغ علیا مستنید

که در ستر ایا خراج دفع زن نماید آنرا پاره ناید نه اینکه بیرون آوردند و بجهت غسل مادر و بیباغ تراپی
 امر او لا شود هر چند آن زن شود با امکان و با عدم امکان هر دو اینکه محرم باشند از بیباغ و برادر و پسر
 با عدم امکان مردان که کاشه و اگر حامله بود و بچه زنده باشد پس اگر ممکن باشد بیرون آوردن بچه
 بیرون بیاورد که در شکم نیست همان منعتر است با عدم امکان بیباغ و چو اینک کافد و بچه را بیرون ببرد
 او زند و بعد از آن بیرون ببرد هر چند قطع نداشته باشد بر زنده گانی بچه بعد از خروج بلکه اگر قطع داشته
 باشد که بعد از خروج بچه خواهد مرد باز لازم است اخراج طفل بلکه کافد است از زوم اخراج طفل
 اینکه اگر در شکم ماند و دفع نکند و در بیرون خواهد مرد و اگر موز و جوفه طفل معلوم باشد شکاف از
 جان نیستی هرگاه بچه زنده و حامله نباشد و زنده باشد که خوف خون و ریختن دارد و بچه هر دو باشد
 و بیرون جوفه لازم است که منقطع نشود و اگر منقطع شود بچه زنده خواهد بود و بیباغ علیا مستنید است که مجموع
 منقطع بچه منقطع است از زمانیکه زمان خاص از بجهت شرافت آن بچه که دیگر با بجهت شرافت و بجهت سبب
 استخوان شده و زنده است آنرا غسل جمعه آن علی الاقوی مستحب است نه واجب و مستحب المثلث آن
 است و در حق آن زن هر چه پدید آید و خوف مردان بیشتر است و هم چنین از او بینه و هر چند بینه باشد
 از آن زمان که بیکر در بیجا آوردن آن سبب مثل سایر مستحبات و بدو از آن جمیع نیست بلکه استحب
 او تا آنکه غسل و وضو و مساجد و در حق کسیکه بیجا آوردن آن بیجا آورد و بلکه برای طفل
 همین نیز مستحب است علی الاقوی طهارت و وضو و غسل است آنرا بجهت منقول است از حضرت
 امام جعفر صادق و حجتی که اندک غسل جمعه پاک کننده از کاهان و کاهان کاهان است که واقع می
 شود از جمعه تا جمعه دیگر بلکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کلام الفداء در مقام سلامتی بعضی از اشخاص
 میفرمودند که نوعا جزئی از آن کسیکه غسل جمعه کند بلکه در حدیثی که غسل جمعه باعث پاک شدن
 کننده است از جمعه تا جمعه دیگر بلکه در حدیثی که ناواک غسل جمعه همیشه هم است غسل جمعه
 دیگر بلکه از جمعه تا الفداء زیادتی ناکند و غسل جمعه عدا منیسیا ناواک است که از خداوند طلب
 امر از آن کاه نماید بلکه در حدیثی که با نزل غسل عدا و باقیاف و فنی از غسل کنند نماز را عاده
 کند بلکه بلا اخطا جمله از آنجا که از هر نزل غسل جمعه نیز معلوم میشود و وقت آن علی الاقوی از آنست
 طلوع صبح صاف از روز جمعه است ظاهر آن که بعد از آن فضا میشود و هر چند احوط آنست که تا زمانیکه
 و آن نماز جمعه را بپوشد بلکه تا غروب فضا دارد و فضا تا آنجا که بپوشد و فضا تا آنجا که بپوشد
 مگر آنکه در روز پنجشنبه غسل شستن باشد و آن روز جمعه روزی که غسل برای خود و غسل

بچه زنده و حامله نباشد

بچه زنده و حامله نباشد

بچه زنده و حامله نباشد

کتاب التمهید فی بیان غسل مستحبه

در روز پنجشنبه مقدم بدارد غسل جمعه را
 و غسل نماید بر پشت مقدم خصوص اگر خوف بود از آب روفت فضا نیز باشد بلکه بعضی میگویند
 کرده اند که در این حکم با وضو نیز مقدم و فضا بخالی نماند بلکه بعضی میگویند که در این
 روز پنجشنبه رجوع از تقدم غسل جمعه با خوف نبودن آب بلکه بعضی میگویند که در این روز
 این بان بودن در روز جمعه در روز پنجشنبه ناممکن آن در روز چهارشنبه مقدم غسل در بوم
 شنبه هم چنین با بوم شنبه نیز محال است بجز آنکه اگر عدم ممکن از استعمال آب بصدف شود
 بجز آنکه با قبول نمودن مالی بخوبی که ضرر بحالش نباشد و راعی در تقدم غسل جمعه قرار ندهد
 بلی اگر مستلزم شود استعمال آب در روز شنبه که لا ینقض بومین نباشد این غسل جمعه از تقدم
 در بوم پنجشنبه نیست اگر اغتفاد بهر ثواب مقدم داشت غسل جمعه را تا غسل معلوم شد
 بودن این تمام کردن غسل بعضی در بوم شروع نیست و ظاهر اینست که حدیثی در این خصوص
 مانع از مشروعیت غسل جمعه نیست چنانچه تقدم با بغتة وضو و طهور غسل جمعه نیست علی
 الاقوی چنانچه حدیث بعد از غسل جمعه با نوب و بخوان از بطلان وضو مبطل غسل جمعه نیست بلکه
 بعضی ذکر کرده اند که حدیثی در این باب است از امامیه مطلقاً ضریحاً دارد بلکه بعضی نیز ذکر کرده اند
 که هرگاه کسی غسل جمعه بکند با غتفا آنکه روز جمعه میباشد و بعد معلوم شد که پنجشنبه بود و در
 هر دو فرض غسل صحیح است بخوبی از غسل جمعه میباشد و اگر نوعی دیگر از اغتسال از این برافضه
 و بعد معلوم شد که آن زمان مضروب بوده بلکه جمعه بوده یا آنکه مضروب جمعه بوده و بعد معلوم شد
 که جمعه نبوده و غیر جمعه ای بود که در این غسل مستحب است و این وقت افضل است و اگر
 غسل در این فرض نیز خالی از وجه نیست و وقت فضا است این طهر و روز جمعه تا غروب و در شنبه
 بلکه امتداد وقت فضا تا جمعه دیگر نیز خالی از قوه نیست چنانچه در حدیثی وارد است لکن چون خلالت
 مشهور است فضا تا آنکه در فضا همان روز شنبه بلکه پیش از آنکه فضا شنبه نیز فضا نکند که آن
 بعضی ظاهر مشهور کرده است فضا مخصوص روز شنبه میباشد شنبه بعضی میگویند که در این
 فضا ممکن است از اول غروب تا اعداد با سهوا یا جهلاً اگر ترکه نموده از جمعه عدم ممکن از استعمال آب
 در وقت اداء مشروط بقاء فضا با عدم ممکن از اداء خالی از قوه نیست خصوص اگر ترکه کرده باشد
 در غسل جمعه را و ترکه نموده عمد یا سهوا هر چند در عمد گناه را باید بدید بلکه اگر مقدم داشت
 غسل جمعه را بجهت خوف نبودن آب و وقت را بلیکن بعد از این ممکن است از اداء اعاده نماید با غسل
 و در جمعه و بعد معلوم شود که جمعه است و بعد معلوم شد که جمعه است و بعد معلوم شد که جمعه است

در روز پنجشنبه رجوع از تقدم غسل جمعه با خوف نبودن آب بلکه بعضی میگویند که در این روز این بان بودن در روز جمعه در روز پنجشنبه ناممکن آن در روز چهارشنبه مقدم غسل در بوم شنبه هم چنین با بوم شنبه نیز محال است بجز آنکه اگر عدم ممکن از استعمال آب بصدف شود بجز آنکه با قبول نمودن مالی بخوبی که ضرر بحالش نباشد و راعی در تقدم غسل جمعه قرار ندهد بلی اگر مستلزم شود استعمال آب در روز شنبه که لا ینقض بومین نباشد این غسل جمعه از تقدم در بوم پنجشنبه نیست اگر اغتفاد بهر ثواب مقدم داشت غسل جمعه را تا غسل معلوم شد بودن این تمام کردن غسل بعضی در بوم شروع نیست و ظاهر اینست که حدیثی در این خصوص مانع از مشروعیت غسل جمعه نیست چنانچه تقدم با بغتة وضو و طهور غسل جمعه نیست علی الاقوی چنانچه حدیث بعد از غسل جمعه با نوب و بخوان از بطلان وضو مبطل غسل جمعه نیست بلکه بعضی ذکر کرده اند که حدیثی در این باب است از امامیه مطلقاً ضریحاً دارد بلکه بعضی نیز ذکر کرده اند که هرگاه کسی غسل جمعه بکند با غتفا آنکه روز جمعه میباشد و بعد معلوم شد که پنجشنبه بود و در هر دو فرض غسل صحیح است بخوبی از غسل جمعه میباشد و اگر نوعی دیگر از اغتسال از این برافضه و بعد معلوم شد که آن زمان مضروب بوده بلکه جمعه بوده یا آنکه مضروب جمعه بوده و بعد معلوم شد که جمعه نبوده و غیر جمعه ای بود که در این غسل مستحب است و این وقت افضل است و اگر غسل در این فرض نیز خالی از وجه نیست و وقت فضا است این طهر و روز جمعه تا غروب و در شنبه بلکه امتداد وقت فضا تا جمعه دیگر نیز خالی از قوه نیست چنانچه در حدیثی وارد است لکن چون خلالت مشهور است فضا تا آنکه در فضا همان روز شنبه بلکه پیش از آنکه فضا شنبه نیز فضا نکند که آن بعضی ظاهر مشهور کرده است فضا مخصوص روز شنبه میباشد شنبه بعضی میگویند که در این فضا ممکن است از اول غروب تا اعداد با سهوا یا جهلاً اگر ترکه نموده از جمعه عدم ممکن از استعمال آب در وقت اداء مشروط بقاء فضا با عدم ممکن از اداء خالی از قوه نیست خصوص اگر ترکه کرده باشد در غسل جمعه را و ترکه نموده عمد یا سهوا هر چند در عمد گناه را باید بدید بلکه اگر مقدم داشت غسل جمعه را بجهت خوف نبودن آب و وقت را بلیکن بعد از این ممکن است از اداء اعاده نماید با غسل و در جمعه و بعد معلوم شود که جمعه است و بعد معلوم شد که جمعه است و بعد معلوم شد که جمعه است

در روز پنجشنبه رجوع از تقدم غسل جمعه با خوف نبودن آب بلکه بعضی میگویند که در این روز این بان بودن در روز جمعه در روز پنجشنبه ناممکن آن در روز چهارشنبه مقدم غسل در بوم شنبه هم چنین با بوم شنبه نیز محال است بجز آنکه اگر عدم ممکن از استعمال آب بصدف شود بجز آنکه با قبول نمودن مالی بخوبی که ضرر بحالش نباشد و راعی در تقدم غسل جمعه قرار ندهد بلی اگر مستلزم شود استعمال آب در روز شنبه که لا ینقض بومین نباشد این غسل جمعه از تقدم در بوم پنجشنبه نیست اگر اغتفاد بهر ثواب مقدم داشت غسل جمعه را تا غسل معلوم شد بودن این تمام کردن غسل بعضی در بوم شروع نیست و ظاهر اینست که حدیثی در این خصوص مانع از مشروعیت غسل جمعه نیست چنانچه تقدم با بغتة وضو و طهور غسل جمعه نیست علی الاقوی چنانچه حدیث بعد از غسل جمعه با نوب و بخوان از بطلان وضو مبطل غسل جمعه نیست بلکه بعضی ذکر کرده اند که حدیثی در این باب است از امامیه مطلقاً ضریحاً دارد بلکه بعضی نیز ذکر کرده اند که هرگاه کسی غسل جمعه بکند با غتفا آنکه روز جمعه میباشد و بعد معلوم شد که پنجشنبه بود و در هر دو فرض غسل صحیح است بخوبی از غسل جمعه میباشد و اگر نوعی دیگر از اغتسال از این برافضه و بعد معلوم شد که آن زمان مضروب بوده بلکه جمعه بوده یا آنکه مضروب جمعه بوده و بعد معلوم شد که جمعه نبوده و غیر جمعه ای بود که در این غسل مستحب است و این وقت افضل است و اگر غسل در این فرض نیز خالی از وجه نیست و وقت فضا است این طهر و روز جمعه تا غروب و در شنبه بلکه امتداد وقت فضا تا جمعه دیگر نیز خالی از قوه نیست چنانچه در حدیثی وارد است لکن چون خلالت مشهور است فضا تا آنکه در فضا همان روز شنبه بلکه پیش از آنکه فضا شنبه نیز فضا نکند که آن بعضی ظاهر مشهور کرده است فضا مخصوص روز شنبه میباشد شنبه بعضی میگویند که در این فضا ممکن است از اول غروب تا اعداد با سهوا یا جهلاً اگر ترکه نموده از جمعه عدم ممکن از استعمال آب در وقت اداء مشروط بقاء فضا با عدم ممکن از اداء خالی از قوه نیست خصوص اگر ترکه کرده باشد در غسل جمعه را و ترکه نموده عمد یا سهوا هر چند در عمد گناه را باید بدید بلکه اگر مقدم داشت غسل جمعه را بجهت خوف نبودن آب و وقت را بلیکن بعد از این ممکن است از اداء اعاده نماید با غسل و در جمعه و بعد معلوم شود که جمعه است و بعد معلوم شد که جمعه است و بعد معلوم شد که جمعه است

خاتمه بیان اغتسال مستحب است

۷۶

این غسل بجهت عمل بنا هله یا هر روز شستن در بن یا هر مجل است یا نه آنکه بجهت روز مسخی یا شد مضایقه
از این بنش هر که با مباهله یا مطلق خضم یا در این اعضا شروع بداند و غسل شستن و رجب
و شب نیمه شعبان و هر غسل روزی باشد که بپوشد و غنم شهر و جمل است یا نه هر غسل روز و مولود
که هفدهم بیس اول شب و اگر در روز و در بیس اول روز یا هر غسل را بجا آورد با خیال آنکه در
ولاده آن روز گوارا باشد و نباشد شب یا بد باشد و در هر غسل بیس اول روز و در هر غسل
یور روز و در بعضی از اخلاف و عظیم مشایخ و لکن اگر در روز اول از سال فرس که روز اول است و
ششم هر چه حل باشد غسل نماید بلکه هر روز یکبار احوال بود که روزی روزی باشد و هر غسل نماید
باشد یا نباشد چه در هر غسل و شیعه بپای هر غسل و رجب و رجب چنانچه بعضی ذکر کرده اند
بلکه از بعضی و ایات استغفار استیجاب غسل در روز اول رجب و روز آخر آن نیز میشود و شستن در هر غسل
روز و حواله از هر روز و بعضی شستن و بعضی است که روزی بیست و یکم شهر ذی القعدة الحرام است و از بعضی
علما ظاهر میشود که غسل سنج است برای هر روز از شریف بلکه هر مکان شریف و دیگر از اغتسال
مستحب غسل مکانی میباشد که شرافت مکان یا عیش و عشرت و سبب استیجاب آن شده است مثل این خون که
و بعد و دخول حرم که و بعد و دخول خصوص خانه کعبه غسل دخول مسجد الحرام و مسجد النبی و غسل
غسل بر دخول مشاهده شرف و ندخال اعتکاف بعد از دخول حرم مکه و دخول خود مکه و دخول
مسجد الحرام و دخول بنی الله و اعتکاف آنکه در حرم مکه و دخول بنی الله و اعتکاف علیه السلام
جائز است بلکه عمل با خطه غسل بار و حضرت رسول الله ندخال اعتکاف و بعد از آن است که مکه و
داخل شود و غسل مکه و کند بپایر خصوص که فاصله زیاد شده باشد و سبب از اعتکاف مستحب
اعتکاف علیه السلام که بعد از فعل سنج است و آن نیز سبب است که غسل بعد کشتن و فرغ که چنانچه باشد
که از زیاده و کشتن او و فقال بخرج از کاهان و شکر آنکه بفرغ غسل سنج است بلکه این غسل بپایر
غسل و بپایر بلکه در حدیثی که هر که او را بکشد مثل اینست که سبب آنرا کشته باشد و بکشد
کشتن او و بپایر از دو خبر که کشتن است هکذا که کشتن بکشد و دلیل بر کمال ایمان است و بپایر غسل
کسی که سرش را بپایر بعد از آنکه غسل داده شد و نمیشد غسل مولود که سنج است غسل طفل
بعد از ولاده و از بعضی بعد از این غسل بپایر و روز شده است و مانند آن روز هفتم نیز غسل
است و اول علم هکذا و هر قوم استیجاب بعضی گفته اند که غسل مولود با بدن طول نکشد یا بپایر
که غسل مولود و آن نباشد بعضی غسل آن را سه بار و غسل مولود و آن نباشد و بپایر غسل

مکاتیب

انفکات

خاتمه بیان غسل مستحبات

۷۷

توبه از عیاشی مخصوص کبر و خصوص توبه از کفر اصلی یا ارتدادی میسر نیست برای کسی که برود و برود
 در یک مسامحه او را بر او کشیده اند و مرده باشد یا زنده باشد بشرطیکه سه روز گذشته باشد یا از
 ابتدا بر او کشیده نشود از روز مردنش و بشرط آنکه نظر نیز محقق شود بعد از سه روز اگر بخیر باشد
 باشد چون زنده برسد و حرام است بانی گذاشتن وضو و بر او در غسل باید بجز عفو و
 بلکه بعضی گفته اند که اگر وضو باطل باشد روز اول نیز غسل باید بجز عفو و بلکه بعضی گفته اند
 عفو انقضی شده است که مرگ است و توبه بر وی مستلزم است و بعد از سه روز بعد از آنکه نگاه کند
 او را بعد از سه روز بلکه غسل واجب باشد توبه از او را بلکه گفته که غسل بشرط صحیح توبه و شهادت و
 حدیث است که هر کبر و دبی که بر او کشیده شده است پس نظر کند بر او پس واجب است غسل
 و بعضی شرط کرده اند که نظر سعی باید هر روز بعد از سه روز باشد تا آنکه سعی در سه روز باشد و نظر
 بعد از سه روز باشد غسل نیست بشرط کرده اند که نظر از دو قصد اخینا باشد نه نظر ابقائی و
 نه نظر اخینا و بشرط کرده اند که نظر برای غرض جمع مثل اداء شهادت یا تحلی شهادت و غیره باشد
 شش غسل که بر او توبه عفو است بجا آوردن نماز که سوخته و خورده و رفته و غنای فرسوده
 باشد احتمال دارد که این غسل برای قضا این نماز باشد که بعد بجا می آید و در هر وقت غسل برای کسی که
 شد کند که امری که موجب غسل با اعتقاد حدیث کبر باشد از او شمار شده باشد و در این وقت با اعظم
 اجتناب است که برای این امر غسل نماید هشت غسل برای کسی که بر او در غلظت و الجاسه و غیره
 شده باشد طهر برای عیونی که از دیوانه خوب شده باشد هر برای کسی که غسل را بضر بجا آورد
 از جهه عذر مثل جبر و غسل دادن به بکری او را از جهه ضرورت و عجز و بخوان که مستحب است که غسل
 را بعد از دو رکعت اعادة نماید یا نزد هر غسل برای کسی که دو توبه بیشتر توبه برسد شهادت و
 نشو که از کسبت و از هر غسل از برای کسی که قبل از مردنش غسل کرده بود یا آنکه مطاوع است از دفع
 حدیث اگر برای او حاصل شده پس غسل هفت مرتبه برای آن سبب پیش از غسل متبوع هر غسل
 از برای طهر و آمار و چهار مرتبه غسل از برای آن که خود را خوشبو کند از برای عیون و غیره
 که در حدیث است که قبول نمیشود از نماز مگر آنکه غسل کند از طبع خود مثل غسل کردن از نجاست
 و شهادت مراد غسل توبه باشد چنانچه احتمال دارد که مراد شستن از طبع باشد نه غسل کردن از نجاست
 یا نیز هر غسل از برای جوی که بالغ شده باشد شستن از هر غسل از برای کسی که شستن بخورد باشد
 و بخوان این روش که مرگ است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که نیست کسی که در شستن

و واجب است که
 اگر کسی در روزی
 که در روزی

خاتمه کتاب الغسل المستحب

۷۷

توبه از معاصی مخصوص کبیره و خصوص توبه از کفر اصلی یا از ندادن هیچ غسل برای کسی که برود و در
 دین مسأله که او را بر دار کشیده اند مرده باشد یا زنده باشد بشرطیکه سر و زکندش را بشوید از
 این که بر دار کشیده اش نه از روز مردنش و بشرط آنکه نظر بر نفی حق شود بعد از سر و زکندش و اگر بجز این
 باشد چون زباده و سینه و حرام است بانی گذاشتن وضو و بار بار غسل نماید بجهت عفو و
 بلکه بعضی گفته اند که اگر وضو باطل باشد و زکندش را بشوید بجهت عفو و توبه بلکه بعضی
 علم افضل شده است که حرامست توبه و وضو و غسل بعد از سر و زکندش و بعضی گفته اند که اگر
 او بعد از سر و زکندش غسل را واجب دانسته توبه از او را بلکه گفته اند که غسل بشرط صحت توبه و شهادت او
 حدیثی است که هر که برود و بسوی کسی که بر دار کشیده شده است پس نظر کند بسوی او پس واجب است غسل
 و بعضی شرط کرده اند که نظر و سعی نماید بر مرد و بعد از سر و زکندش با آنکه سعی در سر و زکندش نظر
 بعد از سر و زکندش غسل نیست بشرط کرده اند که نظر از وضو و احتیاط باشد نه نظر بقای و
 نه نظر بجنبه و بشرط کرده اند که نظر برای عرض صحیح مثل آراء شهادت یا محلی شهادت یا محلی و شهادت
 شهادت غسل کسی که نفرط نموده است بجا آوردن نماز کسوف و خسوف و فتنه که تمام فتنه
 باشد احتمال دارد که این غسل برای قضا این از باشد که بعد بجا آوردن وضو و غسل برای کسی که
 شد کند که امریکه موجب غسل با اعتقاد است اگر باشد از او شهادت باشد یا نه و از وقت به الحظ
 احتیاط مستحب است که برای آن امر غسل نماید هشت غسل برای کسی که بر او از وضو و الحظ مستحب
 شده باشد نظر برای مجتنبی که از دیوانه خوب شده باشد هر برای کسی که غسل نافض بجا آورد
 از چیزی عذر مثل حیض و غسل داد و دیگری او را از جهه ضرورت و عجز بخواند که مستحب است که غسل
 را بعد از زوال عذر اعاده نماید یا نه هر غسل برای کسی که در توبه مشرک و غیره بعد از شهادت
 نشود که از کسبت و از هر غسل از برای کسی که قبل از مردنش غسل کرده بود یا آنکه مطالبه است یا از این
 حدیث اگر برای او حاصل شده پس غسل هفت بار و از سبب پیش از غسل متباعد شود هر غسل
 از برای توبه و از برای چهارده غسل از برای توبه که خود را خوشبو کند از برای غیر شهادت
 که در حدیث است که قبول نمیشود از او نماز مگر آنکه غسل کند از طبع خود مثل غسل کردن از جنبه
 و شهادت امر غسل توبه باشد چنانچه احتمال دارد که مراد شستن از طبع باشد نه غسل کردن از جهت آن
 یا نه هر غسل از برای توبه که بالغ شده باشد شستن از هر غسل از برای کسی که شراب خورده باشد
 و بنحو این روش که مراد است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که نفی کسی که در شهادت

و واجب است که
 برای او غسل
 نماید

مقصود برینا یکتا

واجب باشد لطو طافت که جمع کند میان وضو و مفقده علمیه و بهم چنانچه اگر در مرض صعبه ضاقت باشد
باشد که علاج بکلی منحصر یا استعمال نکردن یا باشد علاج دیگر منحصر یا استعمال یا باشد تحمل بکلی
اطفا اصعب یا خوف یا الطول از دیگری نباشد بلکه هر دو مرض از جمیع تمام مایه نباشند جمع نماید
بهم وضو یا غسل هر چند که هر دو مرض در ظاهر ظاهره مایه فوی میباشند و اگر بهم نموده با غنما اینکه وضو
یا غسل ضرر دارد و بعد خلاف آن معکوس شود ضرر ندارد و چنانچه اگر استعمال بکند بجان اینکه
ضرر ندارد و خلاف آن معلوم شود ضرر وضو یا غسل ندارد و علی الاقوی و اگر چنانچه حیثیت و عهدا بنا
و چنانکه بدانند غسل ممکن نیست یا آنکه منصرفی و غسل پیشتر واجب است یا حلال است و صیحت
بهم و حرام است غسل یا فزوض ضرر و نماز یا نه صحیح است و قول یقوی غسل با فزوض ضرر ضعیف است و بجمعه
عبر شود یا نه چنانکه اگر آب است که سست که نمیدهد بکوی نمینفوذ شد یا آنکه بسفوف شد بچرخ بکوبند
اصلا یا آنکه بچینه میگرد که مفسد نیست چنان هر چند بچینه نازل باشد که صاحب آن باده و روی و فتنه
میباشد بحدی که دادن آن نیز ضرر و بحال او داشته باشد بالفعل یا بالمال مثل سفاح که بترسد بچینه
آب کی نفوذ خود را در سفر و موقع وصول و در سفر نیز نباشد خصوص اگر ضرری باشد که باعث عذاب
یا بلیا پس او را زود شود پس بجز زبادی از آن مثل که مغفان کان و زمان باشد یا عث بهم نمیشود
هر چند با ضما مضاعف یا باده و مغفوف باشد بمقدار هزار اشرف یا زبادی نباشد و در بعضی از
اشخاص یا اگر بلیا بجهت منور ضرر و بحال او داشته باشد در این وقت لازم نیست اگر بخوی باشد که مذکور
شد یا آنکه مثلا او را از اعتیاد مایه ببنداند و از بعضی ظاهر میشود که فوف مضبوط و حاشیه نیز از آن
ضرر و دست ضرر و باعث جواز بهم است مثل اینکه بهم کس یا فاصدا یا صید بکند بچینه حیات
نه بچینه لهو و لعب اگر چه بچینه محضیل آب طلوعش از دست میرود و این هر چند حالی از قوه نیست
و لکن احوط با امکان در حق بهم کس بر کشتن است مگر اینکه بر کشتن سبب فوف و زرقا شود و شسته
خود کشتنی بر حق یا غیر خود از آن یا جوان خود یا غیر خود داشته باشد خواه ماکول الله باشد
یا نه و مضبوط باشد کشتن یا جوان لکن اگر باده کشتن نباشد یا آنکه مغفان یا کشتن آن هر چند
لحوظ در حق و اعمال که کرد و بچینه ضرری با و نه سست می نمود سست بلی شرط است که انحصار با آن
محصر باشد خواه او همد نباشد مثل انسان بکینه بچینه که بر باغیان خوشتر است و مثل سلسله که
که سلسله غانه و باغ و کله و جوان نباشد از نبودن منصرف شود و عطش بخوی بوده باشد که خوش
هلاک است و من مرض یا مشقت شدید یا ضعف نادر شود و از آن نباشد که گفته

24

سید احمد علی خان
خلیل آبادی

مقصود بر این است که به شما

هر دو نكند هر چند جمع فطران غسلا وضوء و غسل نكند لكن كفایت از آن نهاده بكنند چیزی نیست
باشد که تیم بان نماید تا بوقت لازم است که نجاست را بشوید برای وضوء یا غسل تیم نماید اگر چه
نداشته باشد که تیم بان نماید استعمال برادر وضوء یا غسل نماید بنماز یا نجاسته نما بدینچه
در آن باشد یا بلباس اگر آن آب کفایت وضوء فقط را بكنند از آنجا عکس آن پس مقدم بدارد اینجا را
که بنامه كفایت او را بكنند اگر هیچ کدام را بنامه كفایت نكند تخفیف نجاسته بان احوط است بجز
آنکه آب وجو است و لكن فاهر و جابری با غیر آن مانع شود از استعمال آب نكند و که وضوء یا غسل
كنند هر چند بعنوان فیه و غلبه نباشد و از دم آنکه محتاج شود اخذ صحیح باشد باشد مثل شستن
بول و سایر چیزهایی که بشویش حرام است اگر چه روغن و روغن طهارت پس در وضوء تیم کند پس اگر
آب کمی داشته باشد که اگر چه روغن طهارت خوف صلا باشد بشویش حرام داشته باشد چوب طهر
یا بسا فطنت و اگر کبود و مواضع غسل یا وضوءش خفایت از آن نقش کرده باشد معین باشد
در وضوء یا بنکه وضوء بکرم یا غسل نماید که محتاج بمسح آن شود هر چند وضوء یا غسل امتناع
باشد یا آنکه حیوان نقش نماید یا امکان اگر هیچ یک ممکن نباشد مثل اینکه آب کمی داشته باشد که محتاج
و حائز باشد بلباس یا بان نقش و چیزی را که جز از دست نباشد که با دست معانیت را بلباس یا بان
نقش نماید یا اینکه آن نقش در موضع صحیح وضوء باشد بخوبی استعدادهای وقت تیم نماید چنانچه بعضی
مقبول کرده اند که اگر وضوء یا غسل موقوف بقصبتا مستحرم نباشد تیم نماید بنا بر این اگر آن نقش
در مواضع تیم باشد تیم بنمسح یا فطنت مشهود و فاقد الطهور بنمسح و لكن احوط آنست که با تیم وضوء
نبرد یا با غسل کند لكن با استعانت بمطهر یا بلباس یا بان نقش اگر آن نقش در موضع غسل باشد
یا بمسح آن عضو اگر آن نقش در مواضع صحیح وضوء یا تیم باشد مع ذلك وضوء یا غسل با تیم جبره
نماید که چیزی را لایق آن نقش بگذارد و مسح نماید یا اعلام امکان وضوء مسح امتناع کند بشت
یا مسح خود یا معادلی آن نقش و طهارت را ماست یا امتناع کند مسح معادلی آن نقش و طهارت را
نواسته و اگر مسح لایق وضوء یا با غسل نماید یا تیم نماید یا مسح آن عضو که این اضطرار را در وضوء مسح
بدانیم نه چون تیم چنانچه آن شهادت غیر از ظاهر میشود در جای که امر او شود میثاطهاره ماست
و شرب یا بچسباید نباشد اگر آب كفایت تمام وضوء نكند چیزی جمع غسلا و فطران یا با داخل
کردن مضاعف الا حوط که با غسل طهارت شود یا بشتن در زمین نمناک یا بترک کردن اعضا
وضوء و وضوء حیوان از بدن یا اگر باغ كفایت را بكنند لازم است تیم و اگر کسی داشته باشد وضوء و

三

۱۰

ساقی شوی

مقصد بیان طهارت

۱۵

پیش از وقت یا بعد از وقت تلف کند یا بخشد بیکری یا صرف و در مشرب و بیکری کند یا آنکه بداند که
 در وقت نماز آب نجس باشد یا آنکه طهارت بوده و بعد از طهارت خورد یا طاهر کند یا آنکه آب سرد
 و عمل وضو بنشیند و از آب یا باس از تحصیل آب را در وقت بقیعش بعد از آب منجم است و چندین
 صورتها بهر آن معصیت کرده باشد اگر با طهارت باشد بدانکه اگر وضو را بشکند و بیکری کند وضو
 برای نماز در وقت نخواهد شد البته بشکند وضوی خود را و اما بیکری ممکن است و در وضو
 بول و غایب باشد بلکه غذای ناری یا چیزی نخورد که محتاج بشکند وضو شود بدانکه اگر وضو
 و غسل هر دو واجب شود بر مکلف آب کفایت وضو بنهایی یا غسل بنهایی نماید همان معنی است
 و عوض بیکری تمام نماید و اگر آب بقدر یکی از آنها باشد که با وضو بیکری یا غسل بنهایی بکند غسل
 ما بین وضو یا غسل یا غسل کردن هر چند با غسل اولی است خصوصاً بالنسبه بجزیه بیکری محتاج
 بغسل بنهایی میشود مگر در جماد و فراه شوره غایب و اگر برای هیچکدام آب نباشد صلا یا
 بفقد کفایت یکی از این دو و بقیع کند علی الاصول و آنچه بنهایی است یعنی که بیکری برای وضو یا غسل
 یا برای غسل معتبره کافیه است اما کفایت بیکری برای چیزی بیکری محتاج بوضو و غسل هر دو میباشد پس محل
 اشکالست هر چند کفایت بیکری بوضو یا غسل یا غسل خالی از قوه نیست بدانکه
 اگر کسی آب نداشته باشد یا آنکه علم داشته باشد بدانکه در فلان مکان آب هست باید بروید و آب
 ببرد و بشرط بقا و قناعت و عدم خوف و عدم ضرر بربا و عدم مشقت بسیار اگر چه مسافت بسیار باشد
 تا موضع آب زیاد بر مسافت مسافت قناعت بر تراب باشد اگر نداند که آب در فلان موضع است
 احتمال بدهد در هر جهتی است که اگر شخص کند آب بدستش میاید یا بفاوشت که در زمین هموار
 به بلند نیست و آب استی از جهت جان بیک مسافت و غیر تراب غار و از جهت نل از غیر هوا و
 سایر جهتها که مدخلیت و غیر اندازی دارد و بیکری تراب در زمین سنگلاخ و یا هموار و یا پستی
 و بلند و یا اشباحا طلب آب نماید اگر محل قناعت خود را مثل گز دانه قرار دهد از جهتها سمت مثل
 دانه قناعت نماید ضرر ندارد بلکه شاید بهتر باشد اگر بعضی از جهتها هموار و بعضی ناهموار باشد
 احتیاطاً ملحق نماید و از زمین هموار و از پستی مثل قلعه شهر نیست بلکه در مثل بیابان میباشد
 و انداز برای طلب آب در غیر بیابان نیست بلکه هر جا که احتمال دهد جواب او را و باید شخص نماید
 هر چند در بیابان و قلعه و جاهه باشد چنانچه از برای طلب خال و حکم خان برای قناعت انداز نیست
 بلکه باید با بفاوشت و خوف نقصان وقت این قدر طلب کند تا آنکه مأوس شود یا آنکه خوف

در وقت نماز اگر آب نجس باشد یا آنکه طهارت بوده و بعد از طهارت خورد یا طاهر کند یا آنکه آب سرد و عمل وضو بنشیند و از آب یا باس از تحصیل آب را در وقت بقیعش بعد از آب منجم است و چندین صورتها بهر آن معصیت کرده باشد اگر با طهارت باشد بدانکه اگر وضو را بشکند و بیکری کند وضو برای نماز در وقت نخواهد شد البته بشکند وضوی خود را و اما بیکری ممکن است و در وضو بول و غایب باشد بلکه غذای ناری یا چیزی نخورد که محتاج بشکند وضو شود بدانکه اگر وضو و غسل هر دو واجب شود بر مکلف آب کفایت وضو بنهایی یا غسل بنهایی نماید همان معنی است و عوض بیکری تمام نماید و اگر آب بقدر یکی از آنها باشد که با وضو بیکری یا غسل بنهایی بکند غسل ما بین وضو یا غسل یا غسل کردن هر چند با غسل اولی است خصوصاً بالنسبه بجزیه بیکری محتاج بغسل بنهایی میشود مگر در جماد و فراه شوره غایب و اگر برای هیچکدام آب نباشد صلا یا بفقد کفایت یکی از این دو و بقیع کند علی الاصول و آنچه بنهایی است یعنی که بیکری برای وضو یا غسل یا برای غسل معتبره کافیه است اما کفایت بیکری برای چیزی بیکری محتاج بوضو و غسل هر دو میباشد پس محل اشکالست هر چند کفایت بیکری بوضو یا غسل یا غسل خالی از قوه نیست بدانکه اگر کسی آب نداشته باشد یا آنکه علم داشته باشد بدانکه در فلان مکان آب هست باید بروید و آب ببرد و بشرط بقا و قناعت و عدم خوف و عدم ضرر بربا و عدم مشقت بسیار اگر چه مسافت بسیار باشد تا موضع آب زیاد بر مسافت مسافت قناعت بر تراب باشد اگر نداند که آب در فلان موضع است احتمال بدهد در هر جهتی است که اگر شخص کند آب بدستش میاید یا بفاوشت که در زمین هموار به بلند نیست و آب استی از جهت جان بیک مسافت و غیر تراب غار و از جهت نل از غیر هوا و سایر جهتها که مدخلیت و غیر اندازی دارد و بیکری تراب در زمین سنگلاخ و یا هموار و یا پستی و بلند و یا اشباحا طلب آب نماید اگر محل قناعت خود را مثل گز دانه قرار دهد از جهتها سمت مثل دانه قناعت نماید ضرر ندارد بلکه شاید بهتر باشد اگر بعضی از جهتها هموار و بعضی ناهموار باشد احتیاطاً ملحق نماید و از زمین هموار و از پستی مثل قلعه شهر نیست بلکه در مثل بیابان میباشد و انداز برای طلب آب در غیر بیابان نیست بلکه هر جا که احتمال دهد جواب او را و باید شخص نماید هر چند در بیابان و قلعه و جاهه باشد چنانچه از برای طلب خال و حکم خان برای قناعت انداز نیست بلکه باید با بفاوشت و خوف نقصان وقت این قدر طلب کند تا آنکه مأوس شود یا آنکه خوف

یا چه

مقصد در بیان تمیز

۸۲

فوتی و فاعل شود و با این از وجوب یا محصل آن طلب فاعل است چه با این و چه با آن باشد
 و در بعضی از جهات بلکه احوط آنست که با عدم یا بر شخص یا بر هر چند عدد این خبر دهند که این نیست
 اگر خبر عدد این با این حاصل شود و بی افوی سقوط و بر شخص باشد و خبر عدد این بر عدد این باشد
 امکان محصل آن چنانچه احوط بلکه افوی عدم سقوط و بر شخص است یا اخبار عدل واحدی
 باعث این شود و اگر ممکن شود که خود طلب است نماید و اجابتی که من باب مقدمه نائب بکثره
 یا تدریج بشرط آنکه بدل جزو بنحوی باشد که در سابق ذکر شده و احوط آنست که نائب محل اعتماد باشد
 بطوریکه از اخبار حاصل شود اگر ممکن شود و الا دو عار را نائب بکثره و الا یک عار را و الا امین
 و الا هر که ممکن باشد بشرط آنکه مقدم ندارد آنکس که اطمینان او بیشتر حاصل باشد و فاعل طلب
 این بعد از دخول و فاعل آنست که پیش از وقت یا بعد از وقت قبل از شروع بنماز یا بعد از یک نماز
 نموده و در بار محض خود لازم نیست مجدداً خصوصاً برای نماز تانی مگر آنکه احتمال تجدید این باشد
 علی الاحوط و اگر تا وسعت وقت و احتمال محصل این طلب است نماید و نیز کند تمیز فاعل است هر چند بعد
 ظاهر شود که این بنوده و بدانکه اگر جمع شود منتهی کسی که بی محتوا باشد کسی که جنب باشد اب کفایت
 سرانگیزه هر چند جمیع غسلها و وضو برای غسل جنب است غسل از جنبه برای غسل است نه آنکه غسل
 غسل ظاهر مظهر است علی الا فوی پس اگر آب ملل یکی از اینها باشد لازم است که صرف و مضر همان
 کس شود و اما اگر آب ملل غیر باشد احتیاطاً با مال است بطوریکه بخواهد بدهد الا اینکه غیر آنست که
 مال است جنب است یا با و بعضی چنانچه در بعضی از اخبار است فاعل این که غسل جنبه از غیر است
 که در زمان ذکر شده است یا غسل است که واجب است و از آنست که بخواهد غسل کند و واجب است
 و در زمان ذکر شده است در بعضی از اخبار است که منتهی مانع غسل دهند بدانکه تمام بدل میشود
 از برای هر غسل و وضو که دفع حد کند یا مبع شود مثل وضو مستحاضه و غسل او و غسل بول و لقو
 و غسل جنبه برای داخل شدن در مسجد مکتب و آن و دست که در خط قران و خواندن چیزها که وضو
 و غسل شرط خواندن کتاب است یا پیش از آنست یا بعد از آنست یا برای داخل شدن در مسجد مکتب
 در آن و دست که در خط قران و غیر آن هر چند ضرورت دارد کتاب آن امور نباشد و واجب میشود
 برای هر چه که وضو و غسل برای او واجب است مستحب است ۴ هر چه وضو و غسل مستحب بوده و با
 دفع حد حی و وضو و غسل بلکه وضو و غسل بکمال ذات دفع حد میکند حتی آنکه گذشت که افوی آنست که
 وضو و غسل بعد از دفع حد علم و وضو و غسل اول دفع حد است و هر چند وضو و غسل اول از وقت

مال آنکه محصل
 اب ممکن نبود

سید محمد علی خان

[illegible]

22

مفتی محمد رفیع الدین صاحب

نماید بنیم و لذا اینکه خوف شروع با بطل حاصل شود برای نیت و احوط در نیت برای نماز استسقاء آن
که وقت شروع امام بنابر بطل آوردن وقت اجتماع خلوت در حوائی وقت هر وقت در وقت اجتماع و
وقت طلوع اشراق و زیم و بدانکه هر چه منوع و غسل و امیشتن نیت را بپوشیدن چنانچه
علاوه بر اینها تمکیز استعمال از نیت بپوشیدن چنانچه خلاف را با تمکیز استعمال از نیت بپوشیدن
بپوشیدن بلکه اگر چه بپوشیدن و آب مباح بقدر آب خور برای بکفر غیر منتهی حاصل شود
بنیم هر باطل و بشو بلی مجز و وجود آب ناقص بپوشیدن اگر چه بپوشیدن و آب پیدا شد بقدر آب و منوع
عسل بان ممکن بوده و انقضای آن زمان که شستن می توانست و تا مقدار آن در وضو یا غسل
نماید بنیم و باطل و بشو هر چند آب بعد از آن مرز و بحد آنکه اگر آب بر نیت پیش از آنکه بکشد وضو یا
در آن بنماید وضو یا غسل مجز و در نیت شستن می شود و بدانکه غالباً شستن وضو و غسل و نیت
مثل هم میباشد و از شستن وضو و وضو و نیت معلوم میشود و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو
و بحد وجهی شستن شستن رجوع به معارف ناس و غیر آن از شستن نیت بعد از فراغ نیت و اصل نیت بلی
اگر شستن شستن شستن بعد از وضو و شستن شستن شستن نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
از وضو شستن شستن شستن که آب وضو و شستن شستن شستن نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
هر چند بدل از غسل باشد و اینکه شستن شستن شستن شستن شستن شستن شستن شستن شستن شستن شستن شستن
چهار جنب و بدانکه اگر شخص بپوشیدن تمکیز استعمال آب شود بخور نیت پیش از شروع در نیت باطل
میشود و نیت و اگر بعد از کوع باشد باطل و بشو و نیت و لکن احوط اعاده نماز است با وضو و نیت
وقت و فضای است با خروج وقت و در نافله نیز مطلقاً اعاده و فضا احوط است چنانچه احوط اعاده
و فضا است هر گاه است بپوشیدن از وضو و بخواند و شستن نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
حکم لازم اعاده و فضا است هم چنین اگر در شستن نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
بعد غسل شستن آب پیدا شود احوط است که نماز نیت اعاده نماید بعد از غسل و این است چنانچه
گفتند بدانکه در نیت است که مشروط به نبودن آب نیست و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
نماز جنازه نداشته باشد چه جنب باشد یا نه و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
باشد چه جنب باشد یا نه و شستن نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
رخت خواب باشد یا نه چه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
جنب شامل هر وضو می شود و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

در مباهات

نظیر بار بپشت او بختا بالذات ظاهر است مگر آنکه اصلش بخیر باشد که او نیز بخیر است مگر آنکه بطور
 عرفی گفته باشند لکن جمیع افشاش مطهر و خبیث نیست در حال اختیار و نه در حال اضطرار
 و اگر شکی در اطلاق و اضافت رجوع به اوست که اگر حاله سابقه معلوم نباشد پس در قیاس به
 ماده حکم مضایف بر او جاز کند و او را نیز رافع حد بدانند نه رافع خبیثه که اگر با قیاس فی الماده باشد
 او را بمبادات نجاسه بخیر ندانند که جمیع ذلک او را نیز رافع حد و خبیثه بدانند و مظنه باطلان با اضافت
 و اعتیاد نکند هر چند در نظریه باشد که ماده برای مطلق با این مضایف است مگر آنکه علم و ادب با حاکم
 حاصل شود و بقراین مستنبط و حکم از گذشت ششما بیکه استعمال بدواز نجاسه شود پس اگر عینا عمل
 می نماید با شستن مطهره که نظیر بار حاصل نشود بخیر است مثل این که از آن نجاسه بان شود و لکن
 حاصل نشود بجهت عدم شرط نظیر بار و از دست نجاسه بر آب اگر شرط باشد چنانچه میباید یا بجهت کمبود
 آب بخواند اگر عینا عمل مطهره باشد که طهارت حاصل شود پس اگر از آب که با جبار عینا با زبان
 باشد چون خواسته که در لبها و در مرتبه شستن خیر و در نیست پس اینها غلظت اندازند و غلظت که در دست
 مثلا با آب و با دندان بکوبد و با زبان بپشت او بپاکست و اگر از آب قلیل باشد نظیر حاصل شود و
 لکن عین نجاسه در او باشد و درین مرتبه که گفته باشند با شستن نجاسه شده باشد بخیر است اگر نظیر حاصل
 شود و متغیر نشده باشد عین نجاسه هم در او نباشد حکم نجاسه نمیکند بلکه قول بطهارت قوی است
 خصوص در مثل خیرها بیکه فرض نجاسه عینا نظیر آن مگر نشود مگر بجاری یا با آب یا بپشت او
 و اطاف و بجزه و آنچه که در دهان غالباً عیج است لکن احتیاط شده و نجاست غلظت است
 خصوص در مثل جامه دست بخواند خیرها بیکه غالباً عمل استعمال در دست و میباید و هم چنین احتیاط نماید
 از عینا نجاسه که در دست میباید باشد که پیش از غسل دست آنکه کند هم چنین عمل آنکه است خصوص
 غلظت و غسل اول و اگر بپوشد که در نظیر نجاست او از غسل مطم احتیاط کند باین نحو عمل کند که در
 مطلق نجاست بیکه دفعه آفتاب نکند و دفعه اول و نظر آنکه بجل چسبیده که بیک کان دادن و از نایل بشو
 جدا نمایند لکن از جمیع طوایف آن موضع احتیاط نمایند که ملائق از طوبی و ملائق آن عمل را در حال طوبی
 بخیر بدانند چه در طوبی جدا شده با باقی باشد و دفعه دوم اگر تمایل کرد جبار و خبیثه با زبان نظیر
 نماید جبار بیکه که در دست ندارد و اگر با قلیل نظیر کند و در مرتبه دوم نیز احتیاط کند از این که بپشت
 یا خود بخیر جدا شده و هم چنین از فطر آنکه بجل چسبیده که بیک کان دادن و از نایل بشو و از نایل
 بر آن احتیاط لازم نیست که مگر و نکان بدهند که هم در طوبی نماید که از طوبی نماید یا بیکه و افوی

در مباهات

اتفاق با لفظ ترک
 معنی خانه و خیمه و گاهی
 قاف عین مخمر شده
 شیخ

در مباهات
 در آن سخن در مباهات
 در مباهات

۵۹۵
در مطهرات

و اما على الاحوط حتى في قطره باب باران که چنان نمایند که اب باران و بخوان باب بخش مرتب
شود و هر چند با قوی عدم اشتراط و از غیره میباشد بلکه بجز باریدن باران با اتصال بیک و جاری چشمت
و غیر این باب میشود چنانچه گذشت و اما اسم اب و قمر افتاب که پاک میکنند مین خاک زمین و دیوار
و عمارات و در و پنجره و پنج چاه که مثل وضع شود و با شستن هیچ را که در زمین غرض میباشد از غیر
اجز و سنگ عا د میکند از زمین بماند باشد تا آنکه جدا شده باشد لکن از ذرات زمین محسوس
شود مثل خاک زمین و ریزش باران و غیره چنان در وقت برك متصل بدخست مبروه متصل بدخست
و کما هم از ذراتی مین و جمیع چیزهای غیر منقول مثل بارش برف و خنجر و امثالها که بر زمین
نصب باشند پاک میکنند از منقول خصوص بود با بلکه حصه را و پنج حصه نیز باقی است کشته
و طاهره و طریقی بسیار برك داخل در غیر منقول میباشد ما خرم کلام و بخوان پس احوط عدم الحاق
است غیر منقول هر چند در زمین بسیار برك الحاق از غلای از قوه نیست شرط نظیر بافتاب چند
چیز است اول آنکه عین و جرم نجاسه زایل شده باشد و ثانی آنکه اخیل طوبی باشد باشد که صلی
خساک حاصل شود و اگر طوبی نداشت باشد باید و باره نریاید هر چند باب بخش باب بود
باشد در غیر مسجد و حال الحاق بسیار است آنکه باقی افتاب شعاع باشد بگری هوای و نور
باد و اگر باد و هوای الجملة معنی افتاب باشد ضرر ندارد و اگر لا شعاع شمس الجملة طوبی
کم شود بعد از آن بباد بگری افتاب بدون شعاع تمام خشکی حاصل شود پاک نمیشود بخلاف
عکس و اگر بیاطر نجاسه نیز رسیده مثل مین پر مشروط است طهاره باطن بوصول جفاف باطن
پس اگر بعد از تابش افتاب جفاف باطن نرسید همان ظاهر آنها پاکست باطن نجاست خود باقیست
و اگر رسید هر دو پاکست بلکه باید که جفاف ظاهر و باطن نباشد و واحد باشد پس اگر جفاف ظاهر
شد بعد از آن نباشد و بگری با غیر اثران جفاف باطن شود طهاره حاصل نمیشود علی الا
هر چند با قوی که بانه وصول جفاف باطن مطلق چنانچه احوط در مثل مبروه و حصه بود و باره فی
و جهی بن با وجوه اشتراط اشراق بحد و در و میباشد اگر چه شی واحد تمام میشود چنانچه کرده و بود با متلا
بود و هم باشند و بخش شوند پاکشدن فوقانی بخلاف پاک نمیشود و باره اگر بکل بخش شست است
بنابش ظاهر باطن هر دو پاک میشود و بگری که تابش باران نشده علی الاحوط و اگر باطن دیوار
بخش شود بنابش بیرون که بخش نشده و خشک شد اندون پاک نمیشود چنانچه اگر دیوار و غیره
با وجوه هر طرفان نجاسته منفک بخش شود و نجاسته نفوذ نکرده باشد از طرف بطرف دیگر و بهم

تاریخ

125

در مظهر الحالت

۱۱

متصل نشده باشد پس پاك شك بگرفت با غلبه پاك شك طرفه بگرفت و هرگاه چيز منقول بخبر
 شود بعد از ابطالان بخاسته منقول باشد كه داخل در غير منقول شود مثل اينكه تخنه بخبر باها ان
 بخاسته در فضا نده متصل نمائند و با انكه خود ديوار نمائند بواسطه نايش افسايله منقول پس اگر كل
 بخبر با كاه و بخوان يا كج بخبر يا زمين يا بخوان اندود نمائند يا انكه بعد از اينده نمودن بخبر شود
 پاك منقول نايش افسايله بلكه اگر كاغذ يا ماهوت يا چوب يا خوار يا ديوار يا زمين يا پيله و بخوان
 يا شين يا كجران شود و در نيش كه بنايش افسايله پاك شود چنانچه اگر غير منقول منقول شود پاك
 منقول بنايش افسايله هرگاه شك راصل جفا ان با در سبب جفا نمائند كه اين جفا بواسطه نايش
 افسايله شده يا بغير ان محكوم بخاسته است ستم زمين پاك ميكند قدم و نه كفش و غلبه پاك
 بخاسته شوط اول انكه عين بخاسته را پاك شود و هر چند فال عين بر او رفت حاصل شود پس اگر بخاسته متصل
 بول باشد بر او رفت زمين يا مالبه بان هرگاه رطوبت نايش نمائند پاك منقول نمائند انكه ان زمين پاك
 باشد بخبر على الاحوط ستم انكه ان زمين خشك باشد يا انكه رطوبت نمائند يا انكه خشك باشد چنانچه
 انكه موضع بخبر يا زمين يا سنگ يا خاك يا مال يا نكه ستم نايش افسايله رطوبت يا موضع بخبر يا بد على
 الاحوط بخبر انكه مسجود و حال رطوبت يا مسجود و حال رطوبت يا مسجود و حال رطوبت يا مسجود و حال رطوبت
 افوق عدم اثر طاست ستم انكه وصول موضع بخبر يا زمين يا جاده راه رفتن يا مسجود بخوان يا سنگ
 پس انكه بخبر مسجود نمائند على الاحوط هر چند اقوى انكه بخبر مسجود نمائند يا انكه بخبر مسجود نمائند يا
 شده يا انكه بخبر مسجود راه رود كه اگر بخاسته نايش منقول هر چند رطوبت يا مسجود يا مسجود يا مسجود
 بخبر يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود
 شود مثل اوقات نايلان و بخوان پس بايد كه انقدر راه رود كه اگر در زمين خشك راه پيرفت تر كفش
 خشكده بود و بر حكم خالى از اشكال نيش مثل اخيست نايش افسايله رطوبت يا مسجود يا مسجود يا مسجود
 كه بخبر يا زمين يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود
 قدم كه نوزد يك باطن است و حكم باطن ميباشد باطن انكشان و جهاهايكه بر زمين يا مسجود يا مسجود يا مسجود
 پاك نميشود مگر يا بچنانچه ظاهر است كه نه عصا العرج و اقطع و اقوى زمين يا مسجود يا مسجود يا مسجود
 و زمين و عماره يا پاك منقول هر چند احوط عدم انكشان و مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود
 و نه غلبه و نه كفش ميباشد و باطن طيفات فعل بلكه طيفات كل نه كفش و خفا كمر سراميكه بخاسته
 ظاهر يا زمين يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود يا مسجود

در مظهر الحالت

از ظاهر و باطن

در مظهرات

و در چیزی که در مظهر باب محتاج بعد در غسل میباشد اول در طهر جمع بر زمین محتاج
 بنکرا نیست و ضرورت ندارد بانی مانند اجرای آبپاشی بر درخت خفت نعل مثل بانی مانند آنچه
 صنعا در استیقا با اجار و در مثل جوی آب سایر چیزهایی که متعارف نیست با کردن و دانه
 بان احتیاط اولی است و اما نعل دانه بران تابع بدن حیوان است و خصوص طهارت بر طالعین هر
 بغیر زمین باشد نعل کفش و مخموزه که در مخموزه واقع شده است تابع نه مخموزه میباشد و ظاهر آن
 است که ریلک برین سنگ زمین و فرش و چوب و مصالح و حیوان در حکم زمین میباشد و احوط آنست که
 افضا کنند در زمین بر مینیکه اسم زمین بر او صفاق باشد بکذا احتیاج بقصد پس زمین بعد
 که بواسطه استعمال بر خاصیت یافته از اسم زمین بیرون زمین باشد مثل طلا و نقره و غیره و کبریت
 و غیره و عقیقه و مرجان مظهر نخواهد بود چنانچه طایع زمین که از اسم زمین خارج باشد مثل
 علف کبابه زمین و چوبی تخمه که بر زمین فرش باشد بر مظهر نخواهد بود هر چند که ظاهر آنها
 خالی از وجه نیست چهارم پیچ و ششم استخوانه و انقلاب استخوانه مرجع همه الحقیقه باین
 که حقیقه بخیر العین تبدیل شود بحقیقه ظاهر العین مثل نطفه که حیوان شود و نجاسه که خاکستر
 باد و دشو در شرط آنکه علم بخلط اجزای هفت عشره باد و دنیا شد بخیر العین که در غلبه را افتد
 و غلبه شود یا آنکه نجاسه که با خاک شود و آب نجسی که حیوان یا کول الله بخورد و بول شود یا آنکه
 چیز نجسی را بخورد که بشیر یا بسیر کنی او شود و هم چنین است نجار و عرفی حاصل از نجس یا نجس هر کس
 بضاعتی را نجس یا نجس در نجار و عرفی حاصل نشود و هم چنین اگر شراب یا عصبه نجس منقلب
 بسیر که شود هر چند عصبه را نکور نش باشد بعد از آنکه علم حاصل شود با شریقی سابقا و یا اینکه منقلب
 بسیر که شده و بعضی گفتند آنکه اگر عصبه نجس قبل از ذهاب ثلثین بشیر شود نیز پاک میشود و خصوص
 انفال باین قسم مشکل است مثل آنکه خون دمی و غیره بشکم پشته یا پیشان یا غیر آن رود بسیر که
 آنچنان خون جهنده نداشته باشد و احوط آنست که در مثل خون پشته و زلاله و اوله و مکد و
 اجتناب نمایند اگر سفلی عصبه را بعد از جوش و فوام و قبل از ذهاب ثلثین بظرف دیگر بریزند
 و بماند آنکه شراب شود و بعد از آن سیر که شود یا آنکه ابتدا سیر که شود پاک میشود و عصبه را انفال
 و سفلی عصبه نیز بشیر و لکن بنا بر احتیاط شرط خصوص طهارت با استخوانه و انقلاب استخوانه
 دیگر عارض نشده باشد که در صورتیکه منجس یا نجس یا حکم آن نجس منقلب بان نجس یا حکم
 نجس شود و بعد منقلب بطاهر شود مثل آنکه آنکس نجس را با عصبه عینی قبل از ذهاب ثلثین

در مظهرات
 در مظهرات
 در مظهرات

در مظهر الحالت

است بر طهاره و حلیت چنانچه اگر شک در ذهاب ثلثین نماید یا بقیست حره و نجاسته که شایع نماید
 که این عصب را نکور میباشد از غوره یا از عینان حکوم است بطارن و حلیت تمام و محض هر لازم
 نیست بلکه مظنه کافی نیست که مینا شراخیا کند چو شام با بانه که این عصب را از عینان شایع نماید
 ذهاب ثلثین شده اجناسی که از عینان شراخیا کند و در مشرق و مغرب طهاره و نجاسته و نیز اهل طهاره
 و حلیت او میباشد و اگر نیز شک در ذهاب ثلثین نفع شود یا بسود و مقابل از آب
 کند بعد از آن ذهاب ثلثین نفع شود و مشک است من با نکور یا مویز را شش من با داخل کنند بعد از
 آن اگر شش من بسوزد پاکست که فطره از عصب پیش از ذهاب ثلثین بجای بچکد خشک شود و باز
 ثلثین از آن فطره شود یا بقیست هر چند را بطن غیر مینا شراخیا کند و هر چند هنوز ذهاب ثلثین از
 اینجور در بکشد باشد و اگر فطره بجای خود باقی باشد خشک شده باشد ذهاب ثلثین
 انقطره نیز نشده باشد پس اگر در بطن یا مویز مینا شراخیا باشد ذهاب ثلثین اصل نیز نباشد
 فطره نیز پاک میشود بیعیبت و اگر را بطن غیر مینا شراخیا نکند را بطن مینا شراخیا کند که هنوز
 ذهاب ثلثین از اصل نشده انقطره نجاسته خود یا بقیست که بعد از جوش آمدن قبل از ذهاب ثلثین
 چیزی را ویریزد یا بقیست نجاسته مثل نشاسته در باسلف و میریزد یا بخوان بشواید که
 ذهاب ثلثین شود و اما اگر شود یا بقیست و مکرر که قبل از جوشیدن انقطره نشاسته سرد و غیر
 آن را ویریزد که اسم عصب میریزد و هر چند اسم باسلف و اجلوی بکری و صفای بنا بدیدانکه
 شرط نیست در حره و نجاسته عصب عینی یا بکجوش و غلبه از آن باشد علی الاحوط هر چند نجاسته
 حره و نجاسته باقی نباشد چنانچه حوط است که در ثلثین نیز باقیست که مویز و غیر آن بداند که اگر در
 آب نکور بجوشد سه من نافع شود و شش من باقی بماند و بعد از آن سه من بکری بچکد شود باید از جوش
 باقی و لاخو که پازده من باشد و ثلث او که من باشد و در پنج من بماند آنکه حلاله پاک شود و آنکه
 دوازده من که ثلثین دونه من سالو و لاخو است و دوشش من از این پازده من بماند و هم چنین اگر در
 این فرض شش من بسوزد و سه من باقی بماند بعد از آن سه من بکری داخل کنند تا بداند مجموع دوازده من هست
 من بسوزد و چهار من بماند آنکه شش من از این دوازده من بسوزد و شش من بماند طهاره و نجاسته است
 از پینه و سکه امثال آنکه مظهر عین غایب اند بخوبی که ذکر شد هر دو حال عین نجاسته و نجاسته و طهاره
 از آن بکجوش و انواع آن مثل بقل جوانه مثل جام و رکاب بخوان هر چند احتمال ظمیر باقی بود
 و باطنی در چشم و بینی و امثال آن از انسان مسلم پس در مثل کوبیده و کمره اسب بخوان حاجت

در مظهر الحالت
 در مظهر الحالت
 در مظهر الحالت

در مطهرات

بغایت
توضیح
اینکه

بیطهر است بپوشیدن بکبریا و ال عین نجاسته بلبسیدن و در خوان بآل متبشوه هر چند نجاسته خارج
بجوان رسیده باشد یا از ولاده و خون نفاس حاصل شده باشد هم چنین بپوشیدن جوان اگر نجس شود
بیکبار نجس و خوان بآل متبشوه بیکبار در مثل یکبار بلبسیدن جایزه بچنان نیست و وقتیکه رطوبه
از باطن دهن یا بخل برسد که رطوبه دهن نجس نمیشود تا آنکه متنجس محل شود بیک رطوبه نجس از محل نجس
که از عین نجاسته یا از متنجس باشد باید خشک شود که جفاف این شرط حصول طهارت باینست که هر چه بعد
و ان بر چند قسم است اول بچندت اسلام که فی الحقیقه بر چشمت بطهر بود اسلام است چنانچه صلی خلیفه
ذکر شد و چه بعضی مثل طفل صغیر که فکر است مسلم شود بیک پدر و مادر و بیک جد جد و مثل طفل
صغیر منولاد و کافر که بالغ شده باشد یا آنکه بالغ شود در حال جنون که نایع بد یا مادر یا جد
یا جد میباشد همیشه که یکی از اینها مسلما شود و از صغیر اینها نیز محکوم باسلام میشوند و آله متبشوه
فهر هر چند باینست باشد و اطهار اسلام نکنند یا آنکه اطهار کفر کنند بلی طفال مرند بطهارت
خود بانی نیستند هر چند بیک ائمتا نجس را نداد باشد مثل طفل کم شده در دار اسلام بلکه در
دار الکفر نیز بشرط قطع بودن مسلم دوز و بشرط احوال تولد ان طفل از ان مسلم و بشرط عدم
کافر که این طفل کم شده از منست که با این شرط طفل صغیر بپنجت دار محکوم به اسلام است
قیمت در مرتبه بچندت اسلام و لکن بشرط ایضا نه مطم مثل ای شدن باسلام عرفان به هنر و ابی
و سایر رطوبات حیوانی غیر که موجب باشد و بیک کافر جن اسلام و مثل نجاسته بکری که در بیک کافر
موجب میباشد از فضلات او یا از سایر نجاسته بشرط زوال عین پیش از اسلام مثل عمل استنجاء
و خوان بلکه اگر کافر در دست نجس بکفره باشد یا آنکه در دهن خود آبی برای وضو بخوان نگاه دار
باشد مسلما شود طهارت از آب بلکه طهارت شایسته که در بیک کافر جن اسلام موجب باشد متنجس
بنجاسته کفر شده باشد نیز خالی از قوه نیست بلکه اگر در جنبت ان حرام و نجس بدین و کافر بیک جنبت از
خام شده باشد عرفان نیز کرده باشد و جنبت جنابیه یا بعد از ان و عرفان نیز خشک شده باشد
و مسلمان شود ان عرفان مشکل است که بپنجت اسلام پاک شود مشاع عرفان حاصل بعد از اسلام که
است و نیز بپنجت سایر مطهرات مثل ظرفیکه شراب را نمرک شود و هم چنین لاف که بطنها
در ستره اندک شود یا مداد ان لاف نفص حاصل شود هر چند لاف نبویه استعمال شود علی الاقوی
هر چند لاف افضا با لاف میباشد پس که مطهرات حاصل شود هم چنین نجس است پس که
منو حرام عمل است که در خصوص الغل استعمال شود تا فارغ شود هر چند نبویه باشد

چیزها باشد

در مظهر ثلث

چیزهاست که در مظهر ثلث با نکور بر نند مثل پوشت هندی و غیره که بعد از آنکه در نفس
 اینها بنی ببعیت پاک میشود و بعد از آنکه عصب داخل اینها میشود مثل از هابت است
 مثل که در و بادام و پسته و انکه از صفی باشد که عصب داخل آن نشود بلکه در عصب منبسطه شود
 و یکسب طویر بر آن شود مثل بخود که اندام و آن بعضی ظاهر میشود که شط است و طهاره و آن
 اینکه باید علم حاصل شود که در وقت عصب بیک داخل آن شده نیز کم شده و کم شد در وقت عصب
 که در وقت که نایز عصب در حلقه طهاره آن بخلاف صفی و قسمی که نایز عصب در حلقه طهاره
 نموده یا انکه عصب را و داخل شده که در این دو قسم اکفا میشود و طهاره آن یک شد و ثلث
 عصب بیک در وقت که این صفی است بجهت انکه نام فطره یکیده و بلیار منبسطه شود عصب
 و بخوان بعد از این که پاک شود و ببعیت پاک شد اینها صفی نام و بطور اولی منبسطه و لیکن احط
 اولی است هم چنین ظرف شراب پاک میشود اگر شراب ظرفی که شود هر چند ظرف شراب و در
 سر که شد بر آن شراب باشد عاجز شود و اگر در ظرفی باشد که در آن نیست پس نجاست بالای ظرف
 که فطره منبسطه شده بر آن میشود مثل نجاست بک ستره بری که تمام آن پاک میشود هر چند پیش
 باقی مانده در ظرف باشد و ثلث او رفته باشد هم چنین خون جنین نام الکافه که اکفا میشود
 در ذبح او در نجس حیوان که در شکم او است نیز پاک میشود ببعیت نجاست حیوان در و طوی که خون مختلف
 در شکم و کوشش عروقی و پاک شود هر چند احوط اجتناب است بجهت آنکه بعضی رایج ندانند
 و هم چنین روی نجاست که میت با غسل دهند که بعد از غسل ببعیت پاک میشود و هم چنین کینه که
 بر عورده بابت میت گذارند هم چنین جامه که میت در آن غسل دهند پاک است این خون و جامه برین
 پاک است هم چنین بز و ز و س و بخوان از لوازم عادیه که در پیش میت اموی برین بابت
 باقی ماند هم چنین دست لباس غسلت هر چند غسلت باشند بنویسند غسل دهند احوط افضل
 در طهاره بنویسند آخره میشود و هم چنین پاک میشود غسلت دست نجاست که نایز ببعیت محل استنجاء
 چنانچه پاک میشود در دندان و آن در هنر بر طالعین نجاست از هنر بلکه بقیه غذا در برین دندان بین
 پاک میشود برین طالعین نجاست از هنر هر چند احوط مضمضه بک میشود در طهاره آن با مضمضه
 بلکه طهاره چوکه ناخن در طهاره دست برین خالی از قوه نیست هم چنین پاک میشود دلو و
 و اطراف جامه و دست بکس و لیکن از هر چند نجاست ببعیت پاک است لکن احوط عدم اکفا ببعیت
 است و طهاره ملغم که در لباس خالی از منافعه نیست و از هم جایز است در ملغم طهارت بدن

در وقت جنین
 در وقت جنین
 در وقت جنین

در وقت جنین
 در وقت جنین
 در وقت جنین

محمد طاهر علی

مسلم و طفل معتبر لکه اهلیت له واداشنه باشد هم چنین بخت و ظرف و شرب و سایر توابع او را با علم
او بخاسته و انقضای زمانیکه احتمال طهارت با نظر از آن ممکن باشد هر چند احتمال نظهر از غیر آن باشد
و احوط آنستکه علم حاصل شود که غسل اینچنین بختی را استعمال نمود و در چنین بکرم مشروط بطهارت
میشاید و احوط آن است که علم حاصل باشد که غسل بدان استعمال ساهی و غافل و مجبور بوده
بلکه استعمال بدان از نیت و احتیاط و التفات بوده که ظاهر حال مسلم بدان حال آنستکه غسل استیحا
ممکن است اینچنین است مگر بعد از آنکه در این نیت الحقیقه مطهر نیست بلکه مقصود اینست که در این نیت نیت
مرفوعه بخاسته نیت را اعتنا نکند احکام طهارت را جاری کند ظاهر اینستکه بخت عینیت با علم بخاسته
و احتمال طهارت کافی میشود در حکم بطهارت سهی و در هر قابل شدت تغییر بخاسته از اینکه با ماده باشد
مثل آب جاری و آب چاه و آب حوض یا کوچک حمام که متصل است بوضع نیت یا متصل است بختی
حمام بسیار غیر آن هر چند اعتنا بمنزاج ماده بعد از زوال نیت در غیر آن احوط است چهارم
استبراء کردن بعد از بول که مطهر بطوبی مشبه است که بعد از بول میباید یا نیت هر استبراء قبول
که بخاسته خوار باشد که این استبراء را میباید بول و سبکی که نیت از استبراء بختی بوده و استبراء
عبایه از آنستکه اینخوان از اعلاف پاک بدهند تا از این اسم و حال بیرون و در مثل اینستکه شتر را در حلال
روز حبس کنند از بخاسته خوردن کاه و نابیه بپزند و زو کو سفند تا بپزد و مرغ را در کلاه نیت
و مرغ خانگی را پس روز و ماهی را یکشب و روز شازده غسل میکنند که مطهر بدن مرد و غیره و اما
میشاید و مطهر بودن نیت بدل اعتنا در وقت نبودن بدن نیت احوط است و در نیت بلکه نیت
مثل غسل یا با حال بپزد و کافور که از نیت هر مطهر است لکن ظاهر اینستکه نیت مسج
دفن و کفن نماز باشد نیت هر هفت تنج مفید چاه اگر چاه را نیت نیت ملاقاته بختی بدانیم تا آنکه در مشق
بختی که از برای او مفید باشد و نیت نیت را نیت استیفا مفید کافی بدانیم همچنانکه بعد از غسل
که پاک میشود پس بکرم بطوبی با نیت در مغسول و هم چنین پاک میشود که در مغسول میباید بعد از شستن
از مغسول بنحو مغسول و که اگر در بنوعیه ابعالی و بخوان آبی منغسل شود پاک است هم چنین پاک
میشود اگر ای ظاهر مغسول بعد از بختی شدن آن بمرور آب غسلان با نیت صغیر و نیت پاک که لازم حاکم غسل
است خصوص آب فیل با نیت غسلان و بعد از آن اگر چه بکرم باشد هر چند آن بخاسته و مثل بول
ما و لوع حجاج بنعت باشد هم چنین پاک میشود اگر ای مغسول بعد از غروب غسلان را بختی مغسول
و انقضای آن از نیت بختی دیگر هر چند غسلان را تمام مغسول جدا شود و با نیت غسلان از نیت ظاهر

سید محمد علی

کتابخانه

مجلس

در نجاست

و صورتها در مجرای خون چنانچه ندارند لایحوط اجناس است از خون مادر و طفل اما خون و فضل
 امده در حیطه الفدا پس بعضی غلبه غلبه بلکه نیز لایها باید نمود و لکن باید سست اینجمله
 ایشان و امثال اینها را بشناسانند که اینها را باید غسل داد و بعد از آن از چهره و زانو
 ایشان را بپوشانند اما اینها را باید غسل داد و بعد از آن از چهره و زانو
 ندانند که حاجت غسل ندارد و خضرت امیر ششمره بود بعد از این ندا فرمود که ای شیطان در روشو که خود
 انحضرت صلی الله علیه و آله که او را غسل دهیم پس لازم است شستن بجهت اینکه خود ایشان را میشستند امر
 بشستن میباشد و باید اظهار اینکه حاجت شستن نیست کرده اند و حیاتی که از این بصیرت که در چشم بود
 منقوش است که در داخل شدم بر روی خود امام محمد باقر و ولایت و در کوه و مشغول بنماز بوده پس عصا
 کشیدن گفت که در جامه خضر خون میباشد پس چون آن بزرگواران نماز فارغ شدند عرض کردند که عصا کثر
 من بمن گفت که جامه شما خون راوده است خضرت در جواب نفرمودند که خون ما اهل بیت پاکست و حاجت
 بشستن ندارد و اینکه مانع محظوظ نموده بلکه عند گفت که من مانع یاد دارم و نمیشویم جامه را
 تا اینکه خوب شود و چون دیدیم که از زخم ظاهر میشود بعضی شستند و بعضی غسل خون نموده مگر آنکه با خون
 مخلوط باشد اما خونیکه ظاهر میشود از زخم با خون که ظاهر میشود در زیر سنک و کلونج برای
 معصیت است ظاهر و امثال اینها پاکست و خود که در تمام مرغ ظاهر میشود که قطع کند که این خون
 علفه است یعنی خون پاره است که ابتدای خلقت است چون طفله را اول خلقت خون پاره میشود
 در این وقت بعضی است احباط اما ما میگوییم علفه بلکه اگر مضغه شود نیز احباط نماید
 چنانچه می بینیم که از مطلقه مضغه از انسان چنانچه حیوان است و اگر ندانیم که علفه است بن
 احباط است اما خون سفید چنانچه بعضی اجناس است که خضر وضو نموده بکشتند و سفید
 ظاهر شد پس اگر در این زمان معلوم شد که خوست و مع لک سفید است چنانچه باید بپوش و شستن سبک و خف
 صحرا که در چنانچه موی آنها باشد اما اسک خوک در بانی پس پاکست هفتیم میتر حیوان که صاحب
 جهنم باشد مگر بی امام و شهید معصوم و غیره اما در حکم امام است پس حیوان که خون جهنم
 ندارد مانند مکر و مافی و غیره و مار و خوک و سنک پشت مرده اش پاکست و چنانچه بعضی از سنک
 از مرده مانده است و هم چنین از مرده و لکن اما اجزای پنهان مرده پس نجس است اگر از آن پدید
 که در روح را و حلول کرده باشد اگر نابالغ باشد که روح را و حلول نموده باشد مثل موی و نتخون
 و شاخ و ستم دندان پس پاکست و نجس که در شکم مرده باشد پاکست و شش و کله

در نجاست
 در نجاست
 در نجاست

در نجاست

۱۹

و اما اگر در نجاست
و اما اگر در نجاست
و اما اگر در نجاست

و اما اگر در نجاست
و اما اگر در نجاست
و اما اگر در نجاست

و اما اگر در نجاست
و اما اگر در نجاست
و اما اگر در نجاست

چنانچه باشد اجنباط نماید تا به کز شکم و نیز عاله مرده بیرون میآوردند پس از آنکه عاله مرده
پاکستیا پخته شیر و آتش نیز پاکست عاله افرونی هر چند اجنباط اجنباط بشیر و آن پیشانی بلکه بعضی کذا
که شیر بکر از چنان مرده طاهر العین بریدند میباید نیز پاکست اگر چه حرام گوشت باشد حدیثی
شده است و این خصوص لکن اجنباط اولی است نافه مشک نیز پاکست و خون و کرم و سنجیل
میشکند نیز پاکست اگر از مسلانان خورده شود یا از کافری خورده باشد که بدانیم که آن کافر نافرمان
مسلم کفر بلکه افرونی است که مگر پاکست هر چند از دست کافر گرفته باشد که نافه از منتهی مرده هر چه
و حاجت بند که ندارد هر چند اجنباط اجنباط نافه است مگر جاز عروه جدا کنند یا از زنده بجز عروق
فاصله است مگر بر صورتی که ثابت شود و شعاع که از اهووی مدلی آن نافر بریده شده با از مسلان بریده
شده و اگر از زنده جدا کنند اجنباط الحشر که است نیز خلاف حاله که فرق گذاشته میان جدا شده
از اهووی مرده که بخش دانست جدا شده از اهووی زنده که باله است هر چند افرونی طهاره است مگر
چنانچه کذا شد هم از جگر جدا نافر و هم از جگر خون جدا کرد مشکند تفصیل اجنباط اصیل ندارد و بر اثر
میکند نجاست مرده جلدی و جگر و غیره مگر بر طوین پس با خشکی نجاست نفک و نافر میباید پودر نجاست
که از بدن است جدا میشود اگر چه بکند آن است که شود ظاهر طهاره است یا نجاست زنده بریده شود چنان
افسان و چنانچه اجنباط است چنانچه طهاره اول آنکه جوده در او حلول کرده باشد و بر آنکه جدا شود نه
آنکه متصل باشد بپوست و نخوان هر چند او بزبان باشد انقضای ضعیف داشته باشد پس آنکه از
بیشل پوست یا پیشانی یا پخوان باشد که از او شمرده شود و چنانکه آنکه بسیار بزبان باشد مثل پوست
و بدن که از قطع خارج باشد بجز آنکه مغنا الانقضای باشد چنانچه و نافه اهووی نقل شد و هم چنان
پوست را هر چه مرده ما در اجنباط را باین شمر که بقطع و انقضای مرده شود پس اگر در حال انقضای
شده و مرده بود و بعد از آن منفصل شد نجاست آن خال و ظاهر از اجنباط است خالی از اشکال نیست
بلکه طهاره آن خالی از نجاست و از طفل سقط شده که مرده و زنده و هم چنین جوهرها مرده و زنده
روح با آنها منعکوف نشده باشد نقاب بچکر مرده نازک است که بر روی بچه کشیده شده و گوشهائی که
بایچه خارج میشود و هم چنین از منفصل اجنباط کشند هشتم کافور چربی باشد چربی باشد اولاد کذاب
پیش از بلوغ در حکم بالهین خود میباشد پس ایشان نیز نجاست که هر دو کافر باشند اگر یک از والدین
باشد بجز تابع آن میباشد چنانچه کذا شد و لیکن و فرزند و فرزند کفار پاکست اما مگر علم بهیاست
بر طوین حاصل نشود پس چنانچه شمر و ما است و بر روغن و شیر و غیره از کفار که فرزند مادری

در نجاست

که علم بمباشه حاصل شود باین چیز که نجاست بدن که مبتلا است که شدت پیوسته جلد مثل پوست و کف
و کمر بند جلد ساعت و بخوان نمیتوان از کفار گرفت و شمع مادامیکه علم حاصل نشود که از پیوسته مبتلا گرفت
ان از کفار ضرر ندارد و همین شارب هم سر که با احتیاط و ان باشد ابله نکور علی الاطوط و حکم است
اکثر بپوشد فواید نه باب ثلثین نشود و اما آب و عوز و کشتن و خور و کشتن در میان خور و ن و طعنا
پس ناله و ملائمت هم چنین خور و ملائمت است پس چون بیکه نجاست بر علی الاطوط مخصوص
ابله نکور است هر که ای بپوشد فواید بپوشد هر چند نجاستش دلیل واضح ندارد و این ظاهر است هر چه
جنبه است قبل از نه باب ثلثین بعد از آنکه بپوشد هر چند فواید نباید و هر قناع است و از ان جو عمل و اید
و اما در جنبه علم عرفی بشر نجاست خور پس اموی علم اورد هر دانست هر چند لوط اجتناب خصوص
در عرفی جنبه انعام که احتیاط در او شده است بدانکه شرط نجاستش اینست که علم بملا فائت و ظاهر
حاصل شود پس اگر شک در ملا فائت شده باشد ضرر ندارد و اگر شود بیدر و در و با چاقو بر و
خون بر و بیاید سر انون و دم انفا فواید پاکست و بجز نیست مگر آنکه انون و و چاقو خون اوده شود و
ملا فاه نجاست و باطن ضرر ندارد پس ابله که بر و مگر در اگر با نجاست مبتلا است با لا پاکست
بجز اینکه او که علم بملا فاه نجاست حاصل نیست و ثابا آنکه در عرفی علم بملا فائت و باطن باعث نجاستش
شود بلی اگر از خارج چیزی ملا فاه نجاست نماید و باطن هر در مثل باطن ده و باطن خیم و باطن بنی پس از او
احتیاط نمایند هر چند بعد از بیرون آوردن ان عین نجاست و او نباشد و هر چیزی شرط است که بجز نایب
در ملا فاه نماید علم بنا بر حاصل شود پس ملا فاه نجاست ظاهر نجاستش باعث نجاستش میشود اگر چه بطون
و ابله باشد و نشاید شرط آنکه علم بنا بر حاصل نشود پس هر چه و من که از خط و طالع و غیره در حال گذار
در بیرون نجاست و اینو بجز و دستکافری میشود و لکن احتیاط اولی است و ثابت نمیشود و نجاست عظمه
هر چند در عین حرام و غیر الحام و طین طریقی باشد بلی نجاست ثابت نمیشود نهاده و در حال و به حکم حاکم و
با نجاست که بپوشد چیزی که در دست باشد حتی طباخ بالنسبه بطبخ و دایره بالنسبه بطلع جهاد و با ست
فاسخ خون که در بعد از مرقه و عاصب بعد از عصبه خبر بدهد نجاست چیزی در رهن و در کردن پادش
از و در کردن نشویند و ابله که در طالع و منصرف و چیزی خبر بدهد نجاست چیزی بعد از آنکه از دست
باید و وقت افروفت و بجز نیست و نجاست هر چند لوط العین است بدانکه طاهره از نجاست شرط
صلو و طواف است چه واجب چه مند و شرط حوا و اکل و شرب میباشد مانع نباشد نجاست از صحت
حنا و مختص به حال احتیاط و علم کثیر فواید و از احوال و موضوع نجاست و اصلان معذرت و است

بپوشد

در نجاست

در نجاست

در نجاست

در نجاست

چهل مسأله است از اول نماز تا آخر آن و جاهل بنیای نجاست و حکم نجاست از بطلان نماز و حیوانی از آن
معذور نیست چنانچه ساقی اصل نجاست و ناسی حیوانی از آن معذور نیست چه میزند کشتن آن بعد از نماز
یا در آشیان یا در حمام است بخیر کردن تخم یا اسلامه که در بدن اسلام عمره میباشد مثل مسجد از آن مسلم
حدا و کثیره و ضعیف و ضعیف و اولی الله علیه و آله و هم چنین مختار است با بانه مثل شاهد شتر و ضعیف
سجاده و مشرب و غیره حسبیته و هم چنین است آنکه گویند نجاست از آب و لکن افعال نجاست با بعضی
که خشک باشد سبزه مسجد یا بفران و بخوان کند ضرر ندارد مگر آنکه موجب هتک و تشویش منزل
کد است نجاست خشک بالای قرآن و اگر کسی نزل از آنجا ساز مسجد سایر محرمات عفو و با القیاس
نجاسته و قدره بر آنکه نماز با سباعت یا ایجا آورد و اقوی حق اینست که هم چنین است و آنکه هر واجب
فوری مثل امر بجهت و غیره از منکر و بطلیم جاهل و ادا حق و ذکر و در مظالم علی الاحوط و در غیر
اذا دین بافتاد بر ادا و مطالبه حاجت بر هر چند احوط نزل نماز و سایر عبادت است مگر در وضو
خصوص در نزل ادا دین و بدانکه جایز نیست منتفع شدن با عیال نجاست مگر در بعضی از موارد و مثل
کرم کردن آب حمام بسوزاند آن و در بخت آن در بر بوی خوش و بخواند هم چنین جایز نیست انقضای
بمنجس اگر قابل نظیر نباشد مگر در غرض نجس بجهت سوزاند آن و در بی آسمان علی الاحوط بلکه عظم
علی الاقوی و مگر آب بتل صباغین اگر نجس شود که جایز است انقاع بار و هم چنین سایر نجاستها که
سبزه مسند و بجواز انقاع بان باشد **مقصد هفتم** در بیان کیفیت طهیر شدن نجاستها
اگر در سنال یا چند بکر از قبیل رخت غیر نجس شود در میان ظرف یا بقیل بخواهند بشویند مگر در
در سنال هر سه پاک شود بدین نحو پیشتر آنکه جامه نجس را در ظرف بکند و آن بعد از آن آب بر
او بریزند و بشویند فشار دهند اگر بول باشد بدمش و لکن دست خود را قبل از دو مرتبه بجای بگو
نرسانند و اگر غیر بول باشد بکر بشویند فشار دهند علی الاقوی دو مرتبه بشویند فشار دهند
علی الاحوط دو مرتبه و آنکه اگر آب بریزند در ظرف و بعد از آن رخت نجس را در آن بکند و بپاشند غلظت
را بریزند و مرتبه در بول و بکر بشوید و علی الاقوی و اجتناب از شستن بیشتر از این است
ظرف نیز بدینجهت آنچه در ظرف است بکشد و بپاشد و دفعه بپاشد و در ظرف سه مرتبه بشوید
لازم بدانیم پس اگر کسی شستنجس بغير بول یا بوی نجس بغير بول او در ظرف آب بکشد و بپاشد دفعه کف یا
کند و در بول دو مرتبه کف کند چنانچه هر چند احوط سه مرتبه است بلکه اگر پنج مرتبه یا کو
نجس را و یکبار در سنال بپاشد و کف کند چنانچه بیشتر از آن که در سنال نیست بلکه آنکه در سنال

در کیفیت نظریه

نیز به جهت آنکه آب که در ظرف مذکور در دو نوع کلب پس بدانکه اگر ظرف را سبک و آسان خورده
باشد بخوانند باین دلیل ظاهره دهند تا بدانکه در ظرف مذکور خالی باشد یا نه یا سبک
و یا سنگین باشد بخاک مزوج باین جهت بگویند بعد از آن دو نوع آب بگویند و بطریق آنکه اگر خور
نیز در ظرف مذکور خورده باشد بهین عمل را نمایند بلکه بطریق آنکه اگر ظرف محسوس شود بلبسند سبک یا
بوسیدن نیز خورده سبک همین عمل را نمایند هر چند که قیاس بر مبنای شش بدن حال فواید
در خور و شراب بلکه هر مست کنند که در آن باشد مثل شراب اگر هفت مرتبه در ظرف شسته شود
بطریق آنست هر چند افوی بیهوش است در میان سرده موشن شش بدن مخصوص نزد ظرف هفت
دفعه با ستر و غیره بطریق آنکه آب بلبسند اما در آب کثیر پس بگویند و بگویند که آب بلبسند
که محسوس شود حتی از بول و دلوغ سبک خور هر چند احباط شد بدانکه خاک مالی را بول نکند
در دلوغ کلب هر چند که در جگر و باران باشد و کافیت در مظهر حوض و ظرف که مضرب باشد
و همین مثل غم بگریزی بخوان با آنکه مضرب باشد بدانکه در اطراف نظریه آب برینند و آب که در
نزد آن جمع شده است از ظرف و پنبه یا و امثال آن بردارند و در شیشه و برسم نیز چنین کنند که در
ابو فشان ظرف مذکور باشد لکن با آن که پنبه که آب جمع شده در ظرف مذکور باشد و شش بدن
و برسم برینند و مگر آنکه آنکه پنبه را در هر شیشه را باین ثلث یا که کشند در هر شیشه را بول
عود و عسل است ثلث آنکه در مظهر مذکور ماحضه بلبسند هر چند احوط است و فرقی نیست در مظهر مذکور
باین دلیل که ابتدا با لای ظرف یا حوض نمایند ختم کنند باین پنبه همان آب یا آب دیگر بلکه اگر
آب دیگر برینند در ظرف محسوس بدست مثل آن حرکت دهد و در دهند تا آب اگر هر جای ظرف برسد
و از آب برینند در ظرف مذکور آب میشود اگر ستر و غیره آب برینند و این عمل را نمایند چنانچه جایز است
مظهر که ستر و غیره ظرف محسوس آب بر کشند برینند بلکه افوی که فایده یک دفعه باشد بلکه افوی سنگین
و همین محسوس شش سبکی را بوی بخوان اگر محسوس شود و بگویند از اینجو که صد شش شود که آب
عسل را بخورد و آب عسل را در جاک دیگر که از لوازم عادی غسل امکان باشد جمع شود و از آب عسل
و ایضا با یکدیگر باینکه در ظرف مذکور محسوس موضع غلظت را در پالک میشود و مثل حوض و ظرف مذکور
چنانچه کند شش و مظهر را بلبسند و اسامی آنها را بگویند افوی است که محسوس از زمین سخن گوید که بجا
دیگر برود و غلظت را بخورد و لکن بخوبی باشد که صد شش شش کند و غلظت را بلبسند
چند بار از آن کردن آن زمین باشد باید شش کنند و در آن زمین نیز باید میشود و بجز غلظت

با محسوس

با الکفایه

در کیفیت نظریه
محرر: محمد بن
شاهین

در کیفیت نظریات

نظریه نظریه بیشتر که در میان مجربان باشد بلکه نظریه جمعی دیگر گفته اند که هرگاه در پیش رو
 شود بآنکه پیشوایان مجربان با حقان با قلیل بران ازاله عین نجاست شود و عینا ان نیز با کس
 بلکه افوی اینست که در هر هم در حکم نظریه است که اگر چیزی را و نجاست شده باشد بایا که مضمضه
 کنند اینچنینی که در هر استیالک میشود بشرط آنکه نجاسته باطن او ز سر سیده باشد علی خود هنر
 هم چنین است هنر مجربان و عین نجاسته با قلیل و مضمضه مضمضه کرده است اگر نجاسته
 باطن خلط سید باشد ظاهرش را که میشود و نجاسته باطن سبزه نظامی نمیکند اگر نجاسته باطن
 هم با آن شود با آن نظریه خشک کنند و در آب که با جاری بکنارند آب که و جاز بقول نظریه بود
 با آن شود بداند که عین اب هرگاه نجاسته با آن میشود با حقان با قلیل و لکن نجاسته شرط اول و اول عین
 نجاسته در آب که عینا واحد ازاله و ظاهر هر دو حاصل شود کافیست لکن بشرطیکه اب باطلان
 خود باقی ماند بشرط آنکه مضمضه نشود قبل از خروج پس اگر اصل مضمضه نشود با آنکه مضمضه نشود بعد
 خروج و انقضای همان که دفعه که مضمضه کنند اگر عینا بول باشد اگر پیش از تحقق غسل مضمضه شود
 با مضمضه است لازم است که دفعه دیگر بشویند که غسل اولی نه شود و غسل دیگر مضمضه شود و عینا
 نفوذ و وصول اب به موضع نجاسته انقضای اب عینا از نجاسته و عینا با و در مثل ظرفی بخوان پس
 اگر آن مضمضه اب عینا را بخورد و او غسل از او جدا شود بخو مضمضه و مضمضه با آنکه مضمضه
 و اگر نجاسته در آب نجاسته بخورند که اب اولی برین بود که هر چه برینند بر او از اب قلیل و مضمضه
 اب موجود را اینچنینی است بلی اگر عینا قلیل با آنکه مضمضه و انقضای عینا را بشرط صحت غسل بدانیم
 حاجت انقضای اب عینا نیست چهارم و در آب برنج نه و در نجاسته برنج نه بخورند و در
 بکد بکد هر چند مثل شویب بخوان که نظریه کنند و طشت بخوان افوی اینست که بشرط نجاسته
 اب برنج چنانچه کند شسته چند لحاظ اشراط و رواست که و بدانکه اگر کسی تمام دستش را مضمضه
 مثل نجاسته باشد بچند بار ده طعام خورد و با بخوان میشود تا آنکه دستش را بشوید چنانچه اب و مضمضه
 بر نجاسته خوب باقی باشد سبزه نمیکند نجاسته موضع نجاسته موضع با آنکه اگر بلی بخوان بول مثل
 شستن بخوان نجاسته شود بچند بار که فراموشی عینا با آنکه مضمضه و مضمضه و دستش را ندارد
 بلکه اگر نجاسته با آنکه اگر نجاسته بخورند بکد و در آن نیز با کس پس عینا بول طفل بشوید و در
 من بود پاکست چنانچه عینا خورده که بر عود مضمضه میکند و نیز پاکست علی افوی هر چه با مضمضه
 انجاسته از عینا چنانچه کند شسته لکن این حکم در بول طفل مشروط است با آنکه طفل اسیر باشد

در نظریات
 افوی

در کیفیت نظایر

۱۱۴

نزد و خرفه خفیف مشکلی که ندانیم دختر است یا پسر و مشروط است باینکه کمتر از دو سال باشد و غذا خورد
 نشود و دیوانه طفل غیر از آن که در نوین شستن از آب غلبه لان است و جامه بدن هم عین
 عنبر است بدن و هر نوین فساد هفت در عین بول بکر نباشد شستن بافتا کافیت اما در ای که رجا
 و یا از چرخ سبز بول باشد چه عین بکر نباشد کفایت میکند و فشر از آن نیست اگر میخواهند
 که در مطهر نجاست از غشاء مطم اجتناب کنند که شستن باین نحو عمل کنند که در مطهر نجاست
 بیکدفعه را کفایت کند با که در غیر ظرف هم دود و دود نشویند و در دفع اول از جمیع طولانی موضع
 اجتناب نمایند چنانچه طولانی جدا شده و با باقی مانده هر چند که آن نیست متباعد و در خروج رطوبه و انقباض
 آن و لکن اگر اتفاقا چیزی ملافا از طولانی باقی مانده آنچه از آن چیزی بچاپنچه از طولانی باقی مانده که
 احیاناً منفعصل شده از آن چیزی باشد مثل محل و دود دفعه دوم که عمل کرد و جاری چشمه باران بطن
 کنند حاجت نیست که گرفتن ندارد و اگر باقی غلبه بکشد و مرینه دود اجتناب کنند از آن که بکشور
 ناپوش بچو جدا شده و هم چیزی از قطر آنکه بچل چسبیده که بیک کان دوزن زایل شود و از زباده
 بران اجتناب لازم نیست که مکرر کان دهند که هیچ طوبه در محل نماند که منجر به سواس میشود و اگر آن
 چیزی بچسبید بافتا باشد و مرینه فساد دهند و در غیر آن که غشاء اش جنس نباشد بعد از خروج
 از آب بی فشار دهند و اجتناب از اگر باقی غلبه بکشد با آنکه فساد را بایستی دهند از غشاء که
 اش اجتناب نمایند و دست بایستد به هیچ نجاست واجب نیست که آنکه نجاست عین باشد که زایل شود
 الا بدست بایستد پس در مثل آب و متنجس خشک شده باشد و در غالب افراد بول بیکه و بخوان
 حاجت بدست بایستد پس هر چند خشک شده باشد اگر شک کرد که نجاست زایل نموده بانه باید
 زایل باشد از این بین و از آن حاصل شود بشرط اینکه سواس نباشد که بقیه دود و سواس بشرط نیست
 بعد از آنکه بچسبید و سواس نشویند و از آن نجاست زوال عین عرفا کافیت در حکم عین است و
 و غلط و اگر در نیک با طعم یا بویانی یا اند ضرر ندارد در حوض طهاره هر چند بجای بکر اثر کند بجاورد
 و اما آب انار بچسبید مثل چوب و بخوان پس لازم نیست از آن بشرط آنکه زان آن بچسبید با آنکه مثل
 و در غیر سوسن خشک و متبر و میت پیش از غسل که در آن وقت از آن چوبه بماند که اجتناب از آن
 و از آن است اما اگر محل جنس چوب باشد با آنکه چوب بچسبید پس بماند چوب بماند که اجتناب از آن
 که بچسبید شود و در سوسن چوب که بچسبید مکرر آن چوبه بماند باشد که بماند در دست مانع رسیدن
 آب شود با اجتناب از آن و از آن مطلق چوبه مطهر نیست حیاه که بر اس که در آن آب متنجس کرده باشند با

کتاب الصلوة

خالص باطلای خالص بخوبی بکفر و خستاشو ضرر ندارد علی الاقوی هر چند خطا اولی است
 بجهت خلاف بعضی از اعظم خصوص اگر بخوبی باشد که آن لباس طرف بعد از آنکه خالص مستفل
 خستاشو و استعمال بجز طلا و نقره خالص از مال با مسکوک یا غیره کردن آن در مجلس و سوزاندن
 بوی خوش و آن حرام است هم چنین شمعدان و سجور و سبزه و عود و غیره مستحل و بجز آن
 اما اهل مجلس پس با امکان نیز اجتناب نمایند بجهت آنکه مجلس معصیت نباشد و آنکه در حق اهل این
 استعمال حستاه بشود بجهت آنکه استعمال هر شیء بحسب مقتضای آنست هم چنین اجتناب نمایند از نین لحام
 اسب و بخوان طلا و نقره و دو حدی فی از و گویند و آن دارد است اگر بخوبی باشد که مذمت بر نهند
 از داشته باشند فلپان اگر سرش طلا یا نقره خالص نباشد اما بجهت آنکه جای آن در بدن کوه طلا
 یا نقره خالص نباشد اجتناب کنند هم چنین آب کبر فلپان اگر با طلا یا نقره باشد نیز اجتناب
 کنند و اما اگر فلپان و در فلپان طلا و نقره باشد ضرر ندارد و هم چنین آب کبر و اگر طلا و
 نقره مزوج باشد یعنی خود شر ضرر ندارد و هر چند تشخص مزج بنظر اهل جنه نباشد مثل حوسر
 مزوج مادامیکه سهواً نباشد اگر سلی فلپان نقره یا با نقره نمد داشته باشد یا در مجلس
 آورده باشد مشکند و محل هر چه نماید مگر آنکه بقتل نماید که از نقره خالص است هر چند و
 زود طلا و نقره خالص نباشد اما نقره کوب طلا کوب پس جب ندارد و هم چنین مقتضی و طلا
 مگر آنکه احوط آنست که لب بموضع نقره بلکه طلا نیز ساند و اما فرش طلا و انگشتان طلا
 برای جنایات این طلا با نقره و حلقه طلا و نقره و رابینه با ظروف غیر طلا و نقره و دست طلا و در
 ننگ و غلاف و شمشیر و نبدان و هم چنین نیز سفوف طلا و نقره و نیزین نیز و مشاهد مشرقه
 و مساجد طلا و نقره و سفید از طلا و نقره پس ضرر ندارد و آنچه حرام است نیزین بر داند و
 لباس باید از طلا خالص نه نقره خالص و نه طلا و نه نقره و نه خنجر و نه نیزین بر داند و در غیر این و یک
 طلا و خالص مثل زنجیر طلا برای سبزه و لباس بر داند و در مثل کوب طلا و نقره طلا و نقره طلا
 نمایند نقره ضرر ندارد و یک در مثل از طلا یا چوبی که در داند و او باید از طلا یا آب که بجای عضو
 از دماغ و آنست که توان از طلا و نقره کنند پس آن نیز ضرر ندارد **کتاب الصلوة**
 و در آن یکصد و شصت و هفت فصل در رکعت نماز و اجابت بدانکه نماز واجب پیش
 منم است و آن نماز است که از جمله نماز جمعه است و هم نماز عتک سه نماز با آن چهار نماز و طاعت
 پیش از آنکه واجب شود و امر خارج مثل نذر و عیال است و نماز و نماز احتیاطی بجهت شک

مستحب
 ط
 سه

کتاب الصلوة
 مفه

کتاب الصلوة

نماز

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على محمد و آله
و سلم

ششم نماز میت بدانکه بوقت رکعت است و حضرت بیدار خوف ظهر و عصر و عشاء هر یک چهار رکعت و مغرب سه رکعت و صبح دو رکعت و در سفر و در حال خوف از هر چهار رکعت دو رکعت است
میشود **مقصود اول** در اوقات نماز بوقت است بدانکه ابتدا وقت نماز ظهر و اوقات است
از او بر نصف النهار و وقتش منتهی است تا آنکه بانی نماید بمغرب بعد از آن که در نماز عصر از اول وقت تا بمقدار ادای نماز ظهر بحال خود مختص بظهر است هم چنانکه از آخر وقت بمقدار ادای نماز عصر بحال خود مختص به عصر است و بانی اوقات مشترکست میان ظهر و عصر پس اگر از آخر وقت بانی نماید باشد مگر مقدار نماز عصر پس نماز عصر را ادای میکند نماز ظهر همنان است علی اکبر رکعت از آخر وقت و اول وقت را در آن کند آن نماز را شب چنانچه اگر البتة بشخص آخر از آخر وقت بمقدار ادای نماز رکعت بانی نماید باشد هر دو نماز را بوقت ادای نماید و اگر مختص مسافر هم بقدر سه رکعت از آخر وقت و بایستد هر دو نماز را بجا آورد بمقدار هرگاه با اعتقاد بقای پنج رکعت از وقت هر دو نماز از ظهر و عصر یا مغرب و عشاء اگر در بعد معلوم شد که وقت وسعت نداشته مگر برای نماز دوم هر دو نماز را باید فضا کند علی الاحوط و هرگاه با اعتقاد وقت بنماز دوم کرده و در اثنای نماز معلوم شد که وقت مختص نیست عدل کند نماز سابق و اگر بعد از نماز معلوم شد عدم اختصاص وقت دانست که هنوز وقت هست نماز اول از ظهر یا مغرب یا در وقت مختص بکند منفرض را و فضا شود هر چند ادای بودن خالی از قوه نیست اگر با اعتقاد دخول وقت شروع بنماز نموده و در اثنای نماز معلوم شد که بدو اول شروع بنماز وقت داخل شده بود و اگر بعد از شروع وقت داخل شده نماز منسحب است هم چنین نماز منسحب است اگر بعد از فراغ آن نماز معلوم شد که وقت داخل شده بود و در آن هر چند دخول وقت نماز در چنین سلام واجب باشد ابتدا ای وقت نماز مغرب بعد از غروب افغانی است و شناختن غروب افغانی بر مال حرم از سمت مشرقی لحد بالایی میسر و مبدا شد حرمی است که در آن بقیعین مغرب افغانی حاصل میشود و اگر پیش از این هم بقیعین مغرب افغانی حاصل شد که اینست بظهور طلوع آفتاب که مدار آن بر حرم بقیعین است آخر آنست که بانی بایستد بر نصف شب بمقدار گذشت نماز عشاء و وقت نماز بعد از مقدار ادای نماز مغرب و میت میباشد تا نصف شب چنانچه مضطر بمجهت خواب یا فراموشی یا عذر دیگر اگر نصف شب گذشت و خوف مضطر نیز نهان است لکن بقیعین است منفرض ادای و عشاء بعد از نصف شب بشود و اگر قبل از صبح بجا آورد و ابتدا وقت نماز

شروع نماز دوم

کتاب الصلوة

بایا تقدم زن هر چند مکروه است حیاط شده بدو کفش میبندند و بخارم بلکه احوط اجتناب
 از بخارناست طمعه در آتش ای ناپسندیده و عاده نمایند هر چند بخار از آتش ای نماز حاصل شود بایا
 زن در حال نماز و خوشنوا از موضع نماز میروند و بیک موضع میروند زن نیز بخاری و موضع قیام مودند
 بایا مخصوص است که اگر از هر بابیکه هر دو مشغول نماز باشند پس اگر مرد نماز کند زن نماز نکند بالعکس
 پس تقدم زن بایا بخارناشان ضرر ندارد چنانچه افوی است که اگر از حیاط مخصوص بخار زن بایا
 مؤخر است اما مقدم در نماز او جمیع است چه مرد باشد چه زن پس اگر مرد زن نام شروع
 بنماز کند آنکه بیکر او در تمام شده است نماز او جمیع است که اگر از حیاط او در تمام شده است
 و بدانکه اگر از حیاط او رفع میشود بمثل مرد مرد و دیوار و بدو در ذراع و باخلاف زن
 و مرد در بخارناست بلیست و است که مرد مثلاً در پیشانی نماز گذارد و زن در زمین یا بعکس هر چند
 بیکر از ذراع باشد و در خالی بودن مکان مصلی است بخا سینه که بعد نماید بلیس بایا
 بشرط آنکه عفو از آن نشده باشد مکروه موضع سجده که طهارت لازم است پس جمیع نیست سجده
 بر مکان بجز هر چند نجاست غیر معتبر باشد هر چند نجاست معفو باشد علی الاحوط و کما یستحب
 در طهارت موضع سجده و بیکر مستحبی سجده یا حاصل شود پس اگر سجده کند بجز بیکر بعضی
 او نجاست باشد بعضی او طاهر سجده کرد و بایا بخارناست هر چند محل سعی طاهر منفر باشد بشرطیکه
 آن نجاست معتبر بجز نکند لکن در سعی طاهر منفر یا حیاط نماید معلوم شد که نجاست چه بر
 چهار قسم است اول نجاست که عفو از آن نشده باشد و این قسم با نجاست و اما کان پاک کردن نماز
 جایز نیست چه سرانجام بیکر بیکر بیکر و بیکر بیکر نجاست که عفو از آن شده باشد
 و لیکن بایا موضع سجده از قبیل هر غیر معتبر نکند این قسم از نجاست ضرر ندارد و بایا و جانز
 ستر است که هر نجاست معفو بلیس بیکر موضع سجده بیکر بیکر مستحبی سجده بایا نماید هر چند
 منفر باشد این قسم نیز مثل قسم اول جایز نیست علی الاحوط چهارم آنکه هر نجاست معفو سرانجام
 بیکر بیکر مستحبی سجده بایا نماید هر چند منفر باشد این قسم جایز است و اما مکمل مصلحتی
 موضع سجده پس نجاست ضرر ندارد بشرط عدم سببه با عفو و میباید نماز بخواند حتی آنکه اگر بایا
 هر نجاست بیکر بیکر در مثل آنکه طاهر بیکر بایا هر نجاست بیکر بیکر در میان است خان بیکر دارد
 جایز است نماز بیکر بیکر مکان مصلحتی غیر موضع سجده نجاست سر قسم است اول آنکه سببه بیکر بیکر
 بیکر و بلیس این قسم ضرر ندارد و بیکر بیکر سببه بیکر بیکر معفو باشد این قسم ضرر ندارد سببه

ع

و

ای

کتاب الصلوة

۱۲۱

اینکه غیر معفوئه مسلم نه کشته باشد این قسم از نماز در اما موضع پیش او محل سجود بر خاستن
دارد مگر بشرط عدم بقا سنی و یا بجا آوردن نماز واجب و کشته و بخواند آنچه که بر وی واجب است
است مثل طهر و کبریا غیره که مصلی بجز او یا بالمرض و غیره پیش از اضطراب و غلبه بجا آوردن
نماز و درین و عدم امکان خروج هر چند بجهت تنگی وقت باشد جایز است و طماچه کشیدن باشد
باشد باز و نه مضطر باشد و لکن اگر ممکن است جایز است بجا آوردن استغفار و قلم در جمیع احوال
و احوال اگر ممکن باشد استقبال از قبله و جمع اقتضا کند یا نقد بکمر ممکن است یا بنشیند تکبیر الا
باشد اما در حال احتیاط و امکان خروج و عدم اضطراب و حرکات فاحشه امکان استغفار با وضو
و شل بطریقه باعث حرکت مصلی مستغفرا نیز باشد یا بجملة نماز واجب کشته بطوری که عرض شود که
دعا باشد الا اینکه باعث حرکت بیعتن مصلی شود پس احوط ترک کشته لکن اوی جایز است بیکر
است چون نماز حتی در صورت حرکت فاحشه داشته باشد یا واجب است و او را عاده شرعی نماز آن
استقبال و قیام و طم اینها با امکان مراعاة پس هر وقت که مستغفرا از قبله برگردد و نشانی نماز او هم
برگردد هر وقت حرکات فاحشه نماید در پیش نماز صبر کند اگر صبر باعث محصوره صلوة نشود و اگر
صبر کردن باعث محصوره نماز شود بهمان حالت نماز کند و اگر در پیش نماز بتواند ایستاد بنشیند
و در حکم کشتی است و چنانچه اینک برود و غیره منتهای وقت بهمان شکل کاری و او در
منعوف شده است اما بجا آوردن نماز واجب را الا ای چنانکه راه رود و نتواند که شرط صلوة
و ادب را ای آن بجا آورد پس جایز نیست در حال احتیاط یا بجا آوردن در حال اضطراب و عدم امکان
بجا آوردن نماز و درین و یا بجهت آنکه نتواند که از اسب فرماید یا بجهت خوف بخواند چه چنان و نه با
تا آنکه ایستاده و مضطر باشد لکن جایز است شل قبله قبله امکان هر چند در کشته الا
باشد احوط آنست که نماز را در این حال تا آخر بنماید و تا آخر وقت خصوص اگر بداند که نماز در
تا آخر وقت ممکن نشود و هم چنین اگر امید امکان را داشته باشد اما بجا آوردن نماز واجب و بالا
حواله که ایستاده باشد و اطمینان بوقوفان نیز باشد یا بجهت آنکه انسان جامل آن شود و هم چنین
ماه ای چیزیکه میباید در خوف یا در غلبه بجا آوردن یا بجهت آنکه ایستاده باشد و هر چند چنانچه
جایز است تا قبله در جمیع اینها حتی الا ای چنانکه راه میبرد **مقصد چهارم** در بیان
مصلی است بدانکه واجب است بر هر در حال احتیاط بپوشانیدن کمر و پیشانی که در پیشانی
بنحویکه در عین پوشانیدن بر دست از آن بگذرد و جمیع نمازها واجب بر او میسر و غیره در این

سجده

هر چند

و اگر در

در صورتی که در این

کتاب الصلوة

۱۲۲

که فضا میکنند هم چنین نافله و تمامیت علی الاحوط هر چند وظایف تاریکی نباشد یا آنکه ناظر
 محض نباشد بلکه لحوط پوشانیدن حجم عورتین نیز میباشد و عورت زن در حال صلوة جمیع
 بدن او بشمار و همچنین سر و موی خوش مکر وجه بدن و قد بین و اندام و ساقین و خطاهای آنها چه
 باطنی آنها هر چند احوط سر باطن قد بین است چنانچه احوط از آن سر جمیع بدن است غیر از موضع
 سجود و خصوص در حال سجود و بدانکه کبیر نماز از قد بین و اندام مکر بدانکه کبیر را لازم نیست
 سرخس را ناکردن سر را پوشاندن هم چنین در خضر بالغ و اگر در آستانه نماند بالغ شود نماز را ناکرد و
 اگر کبیر را نشاید نماز از آن شود فوراً سر را پوشاند و کبیر بیکه بعضی از آن است و حکم از آن میباشد و
 نیست زن پوشانیدن آنچه از باطن خستامه شود مثل زیان و دندان و هم چنین از زینت و دست
 و این و در سر خستامه موی عاری که موی خود وصل کند هر چند نا محرم و موجب باشد بدانکه اگر
 محصل اخلاک بشروع نماید با آن جهت چهل حکم نماز باطل است اگر چه اینها از جهت یاد با آن جهت
 غفلت با آن جهت چهل موضوع که اعتقاد نموده که سر نموده یا اینکه این اساس سائر است و بعضی
 ظاهر شد نماز باطل نیست اگر در آستانه نماز کشف عورت شد و فوراً سر را پوشاند و ضرر ندارد
 و اگر فراموش نموده سر را نکرده و نماز را از اول امر احوط اعاده است بدانکه در بعضی
 بیخ امر واجب است آنکه عصبه نباشد بطریق دیگر در مکان مصلی مذکور شد و محمول غصبه
 بسبب ایجاد افعال و افعال صافه و تصرف دیگری در آن نشود ضرر ندارد و اگر شود مثل اینکه
 بسبب خم شدن یا بجز رکوع یا سجود یا در حال دفع راس از رکوع یا سجود یا در آستانه شدن برای رکعت
 ثانیه شد انقضای عصبه نیز منقطع شود هر چند بلباس و خنجر شده باشد و این وقت اجتناب اولی است
 بلکه بعضی حکم بطلان نماز کرد و حال از قوه نیست جاهل بجز عصبه بطل بود نماز معتد
 نیست چنانچه ناسی حکم عصبه نیز معتد نیست مگر اینکه در این جهت با ناسی بالمره تفصیل کرده باشد
 و معتد نباشد بطل جاهل باصل عصبه ناسی باصل عصبه در و معتد و در نماز هر آنکه در محضر
 نباشد بلی می شود و حال اجتناب و اما در حال ضرورت مثل سر یا خنجر است نماز و مطمئن و حال
 اجتناب یا بلی می شود جاهل بجز عصبه و ناسی بجز عصبه در و معتد و در نماز هر آنکه در محضر
 نیست احکام آن معتد نباشد جاهل بجز عصبه و ناسی بجز عصبه در و معتد و در نماز هر آنکه در محضر
 و احوط اعاده است مگر خصوصاً اگر بجز سر عورت کند و غیر عصبه پوشیده نباشد بدانکه در بعضی
 هر چه خالص از این و در جای نیست مگر در حال ضرورت و دفع شتر و در حال عصبه و اینها هم اعتقاد

در سجده و رکوع و قیام

پوشیدن

کتاب الصلوة

شهاده داد باشد بعنوان جز نبش بدعت حرام است و اذان را باطل است بلکه بعضی حکم بطلان
اذان نمودند و روشیکه قصد جز نبش نماید هر چند قصد جز نبش وقت که کثرت آن باطل اذان نامیدند
در اقل اذان و باکی نفسیت نماز صبح بکفایت الصلوة خبر من النوم و لکن بقصد جز نبش مخصوص
استحباب اذان و اقامه بوسیله جمعی برای غیر بوسیله جمعه مشروع نبش چه واجب باشد و چه مستحب
و لکن شیخ اینست که سایر نمازهایی که جماعت شود باطل و نماز حقیقی بفراموشی مخصوص نماز عبادت
و ایات و طلب نماز و نماز نیست بلکه سه دفعه قبل از شروع نماز بگوید الصلوة برفع هر سه یا بنصب
هر سه یا بوقف هر سه یا مختلف یا با لفظ اسقاط هر سه و صل و رطل و صل و با احتراز از وقف هر سه
و وقف باینست بدانکه اذان در الحقیقه بر دو قسم است اول اذان اعلامیه که مقتضای او بجز اعلام
بدخول وقت نماز نیست و اذان قضائیه نماز و معاوم است که این اذان جایز نیست قبل از دخول وقت
مکمل بلکه در خصوص نماز صبح حضرت آمده شده بنفایم اذان در غیر اینست که باطل است بجز بیدار
شدن حقیق کان و هم باشد انسان برای نماز صبح لکن بعد از دخول وقت است و باره اذان
کفایت غیر مؤثر است و همان مؤذن و احتمال آنکه اذان صبح نباشد مخالف ظاهر از اخبار و فتاوی
مستند و بعضی از اقسام اذان را داخل عبادات محضه نمیدانند بلکه حکم کرده اند بجواز زیاده و
تقصیر و تفاوت آن و تبدیل فقرات غلط خواندن و جواز اخذ جزو این حکم خالی از آنست که اذان
دو مرتبه برای نماز بوسیله هر مقتضی الاصله از اذان در غیر اینست که اعلام بدخول وقت و
دیکر برای نماز و جبهه کمال این هر دو عبادات حقیقیه است که علی الاحوط الا بلکه مقتضای قسم
اول حاصل است باذن فاسد یا غلط بخلاف قسم ثانی پس جایز نیست اخذ جزو باذن فاسد یا غلط
و شرط است در صحت اذان و اقامه و اگر قبا بان جماعت و فراموشی چند چیز اول نبش و زدن و استناد
و تعیین در وقت و شکر که بلکه تعیین نماز و جایز که در وقت نماز و زدن و استناد باشد بلکه اگر
معین کرده و لکن عدل اذان نماز دیگر کرده یا آنکه برای نمازی گفته که فاسد بوده یا فاسد کرده
و اقامه غیر از آن نماز نموده اقامه نماید علی الاحوط پس اگر در نماز اذان و اقامه نماز دیگری و بعد
اذان معین بکند خلاف احکام است و قصد اخذ در اذان برای نماز و بوسیله جماعت و بخواند سبب
بطلان اذان است و هم چنین در اذان اعلامی علی الاحوط چنانچه صحیح نیست اذان و اقامه سکران
و هر کسی که بقصد باشد حضرت با و سمع و انشای اذان و اقامه بکفایت بطلان میشود بلکه مؤثر
موجب عبادت ان میشود و کفایت نمیکند اقامه همان فقره که و یا و سمع و ان فقره مؤثر بخلاف عجز

جاء في الخبر ان من اذّن في صلاة

کتاب الصلوة

۱۲۹

فصل فی قطع اذان و اقامه که ضرر ندارد مگر در نماز و اقامه و اقصاء قطع نکنند که خالی از
 اذان و اقامه نکنند باشد اگر در اذان و اقامه میزند شود و بعد اذان جوع کند بعد از آن
 استیناف و لغوی عدم استیناف میباشد نوم و انما و سکوت تکلم و اذان و اقامه ضرر ندارد
 مگر از جهت فساد و الا و بخوان و هم چنین و اقامه مکرر و نوم و انما با لیس و اقامه که محل بطهارة معتبر
 در اقامه است شرط بودن طهارة در خصوص اقامه احوط است چنانچه میباید آنم و قوم و بلوغ شرط
 در اذان بلکه بهتر شرط است پس اذان و اقامه صحیح است برای جماعت و در هر حال و در اذان و اقامه
 اعلامی است با سلام و بفهم شرط نبوده اسلام در اذان و اقامه بجهت حصول اسلام پیش از این ضعیف است
 زیرا که خبر گفتن شهادتین پیش از اذان و اقامه سبب حکم اسلام نمیشود مثل نماز و شهادتین با آنکه
 بعد از فراغ اذان و اقامه حکم اسلام میشود و بعد از شروع چهارم ایمان خود و اذان اعلامی علی الحوائج
 پس اگر اذان و اقامه بخوف و کسب که قابل افتد نیست بجهت فقدان ایمان و بخوان باید اذان و اقامه را
 خود بگوید چنانکه اگر خوف فوت اذان و اقامه بر کعبه در نماز و اقامه باشد فضا کند و در
 تکبیر و فدا نماز الصلوة بجهت موالاته که فضل و پایداری و این فدا اذان و اقامه حاصل نشود بطوریکه
 باعث محو صورت اذان و اقامه شود ششم از این در میان اذان و اقامه و فضو و هر یک از این خلاف ترتیب
 نماید عود نماید بخوبی که ترتیب حاصل شود مثل اینکه اگر اقامه را پیش از اذان گفتند یا اقامه را بعد از اذان
 بنماید و هم چنین در فضول اذان و اقامه مکرر یا فدا و الا که منشأ عاده هر میشود و از بعضی ظاهر میشود
 که اگر کسی سهواً اخلال بر ترتیب فضول اذان نماید مشکوک آن شود و اذان و اقامه را حاکم بود
 نسبت بجهت مراعاة ترتیب با تمام اقامه کفایت نماید هم چنین بعد از اقامه بطریق اولی هفت مرتبه که گویند
 اذان و اقامه مرد یا شد زن و اگر مرد و ختنه بخوانند یا اذان و اقامه را کفایت کند پس اذان و اقامه زن
 باعث سقوط اذان و اقامه مرد نمیشود مگر آنکه آن مرد از نماز محارم باشد یا اذان زن برای زن صحیح است
 اگر صورت زن را در اذان و اقامه مرد نماند و اگر هم نشود بلکه اگر هم نشود و ضرر ندارد علی الاقوی خصوص
 اگر زن عالم بوجوب اجنبی نداشت باشد خصوص اگر زن پیر باشد که از طایع ضوا و لذت حاصل نشود
 بلکه اگر هم لذت حاصل شود بلکه اگر بفصل شنواندن یا جنبه هم بگوید علی الاقوی علی اگر بفصل
 شنواندن و لذت را از جنبه بگوید و بگوید اذان و اقامه صحیح نیست بلکه حرام است هر چند برای جماعت
 نباشد لکن احوط عدم اقامه اذان و اقامه زن است و در حق غیر زن هشت مرتبه برای نماز با اعلام بد
 وقت نماز باشد از برای سایر اوقات شرع و غیره مثل اذان در عقیقه اذان در رکعتی و استقامت

کتاب الصلوة
 فصل فی قطع اذان و اقامه
 کتب
 حاشیه

کتاب الصلوة

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

فصل

در

باب

در

باب

در

در

در گوش چپ و لو دانه یا بر گوش کبک چهل و دو گشت کوشش نمود و باد گوش کبک که در
خلق پیدا کرده پاکسبکه در میان هو لئال دام را کم کرده که در اینم و در بوی غایب و صبر باین آقا
و اقامه گفتا نمودن مشکست هر چند نفس صبح است طمانکه و فتنه سحر نماز با اذان و اقامه را
داشتند باشد الا حرام است که اگر بغرض کند اذان و اقامه باشد مستحب و داخل در نماز مثل قنوت
و بخواند و در پیش از صبح اذان و اقامه برانهاد هر آنکه بعد از دخول وقت باشد مگر از آن صبح چنان
گذشت که سکر یا بستر نماز یک پیش از وقت یا غماز دخول وقت شروع نموده و قبل از فراغ از
آن وقت نماز داخل شده باز در هر آنکه برای نماز بومبر باشد حتی بعد از سحر یا غیر بومبر حتی بعد از
و نافله هر چند واجب شده باشد بخواند و حرام و باطل است و از هر آنکه بفرمانت صبحی قنوت
غیر بومبر باشد حتی الف الف الف کبر یا قطع نماید وصل نکند و اطلاق این شرط محل نامستحب است
یکسبکه فاد برادر و اثر و فتنه حرام باشد پس اذان غیر فاد برادر و اثر و فتنه حرام است
است خصوص در اذان اعلای چنانچه در حدیث است که سبب بلا عند الله شستن و هم چنین بخواند
است عدم خواندن الف الف الف کبر و حال وصل خصوص در یکبار بعد از یکبار اول سبب و هم
غنا و فتنه که غنا در عبادت است و از غنا در عبادت چهارده مرتبه وصل ساختن اذان و اقامه
را بنماز یا صلوات در اذان و اقامه نماز بخلاف اذان اعلای شیخ است صاحب جواهر الکلام اعلای
مقام و یکبار در شرط کرده اند و اذان اعلای عدم ناخبر از اذان و وقت بخلاف اذان برای آنکه حق
میشود بنا بر این که هم محل تا سئل است بجهت آنکه اوقی جواز ناخبر از اذان اعلای است بر هر حال
با اعلام مثل و دیگر نا آنکه هر خواسته بودند مطلع نشدند بدخول وقت بالمرة یا بعد از آن
انداختن اذان اعلای یا عدم اجتنابان بالمرة و اذان گفتن بقصد اعلام محل اشکال است هر چند
حکم بعد از آن بخواند بخواند است بجهت عدم اجتناب حکم اذان اعلای و خصوص اعلام و اذان
در وقت مؤخر و اذان ثانی تا شش و دایع نباید محل اشکال باشد بجهت طایفه مستر و حدیثه انصار
میفرمایند و در داخل نشو و اذان گوید در وقت فضیلت اذان میتوان گفت و اگر وقت فضیلت باشد
و در احوط است که اذان اعلای نگوید بلکه اذان خود را بنماید و گوید و اقامه کند طبر است که
اذان را در اول وقت بگوید تمام شد کلام این را گوید یا نه که تمام اذان و هم چنین تمام اقامه را یک
نفر بگوید تمام کند تا سئل که بعضی از فقهاء آنرا گفته بگوید بعضی دیگر گفته بگوید حرام است
اعلا احوط هر چند حکم بجهت آن خصوص در اذان و خصوص در اعلای محلی اهل است هرگاه

کتاب الصلوة

۱۳۱

سایه

استخاص منعه از اهل جامعه خواسته باشند که اذان بگویند برای جامعه واحده است که بطریق اجتماع نگویند بطریق ایجابی اینک امام حاضر شود و نذر ندارد و هر چند جوان بطریق اجتماع نیز بگویند دعوتی بر خلاف ممنوع است چنانچه احوط است که هرگاه شخصی واحد اذان کند است بجز جامعه اذان صحیح و بار همان مؤذن با عدم عرض بطلان بجهت حضور امام جامعه اذان نگوید بلکه دیگری اذان بگوید بلکه بهتر اینست که این مؤذن با اذان اجتماع تضرع و اذان سابق را ننموده باشد بلکه بعضی از اهل علم سادات اعلی الله مقامه تصریح فرموده اند که اذان منع از مؤذن واحد بدون عرض بطلان جایز نیست مثل آنکه مؤذن اذان گفت با اذان صحیحی تا با اهان مؤذن بدین عرض ابریکه مبطل از اذان بود میباشد اینان اذان نباید مثل آنکه بعد از طلع اذان اول امام حاضر نشده و همان مؤذن شروع نماید با اذان دیگر امام حاضر شود و ظاهر اینست که جایز نبوده باشد بلی هرگاه مقتضی اعاده عارض شود و آن محل کلام خارج خواهد بود بلکه اگر مؤذن جامعه اذان گفت و امام حاضر نشده باشد امام جامعه اکتفا با اذان نکند بلکه باید خود امام بگوید یا اذان بگوید یا آنکه دیگری اذان کند یا اذان بگوید اکتفا کردن اهل جامعه با اذان مؤذن و اقامه آن مشروط است علی الاصول که آن مؤذن را برید نماز در همان مکان باشد بلکه باید برید جامعه نیز باشد بلکه برید همان جامعه باشد و جامعه دیگر بگوید مستحب برای مقیم جامعه آنکه در اقامه گفتن اذان امام بگوید و خود را قاضی بگوید و اذان که جامعه اذان امام نداشت و شرط است در خصوص اقامه علاوه بر مذکور آنکه اقامه را بعد از اذان بگوید باطل است از حد باشد بلکه از حد نیز ظاهر باشد و چنان اقامه و قبله باشد اینست که باشد بلکه مسند از بعضی اخبار اینست که جمیع شرائع و مواضع نماز و اقامه و اذان و غیره که در اقامه من الاقامه و لکن در غیر اینست از شرائع که در اقامه من الاقامه است و علم امام افوی است پس اگر در اقامه را در اقامه نماید چنان شده باطل نیست و اقامه و تمام میکند اقامه بعد از وضو یا غسل مگر آنکه موالیه هم خورد باشد هم چنین باطل نیست و بشکام بلکه مکروه است تکام مگر چنانچه اصل نماز یا بجهت صفت تعجب امام و ترجیح آن و شبهه بدو اول نماید ستر بعد از اقامه مثل تکام دانسته و حکم بیکر چنانچه ظاهر حدیث است که بعد از طلع اذان و قبل از ان شروع با اقامه مکروه نیست مگر در نماز صبح بد آنکه اگر اقامه بعد از اقامه مخصوص بمقیم نیست بلکه تا اینست که اگر اهل جامعه باشد و بعد از آنکه تکام در اذان باشد یا اقامه ان نمیشود و نماز اقامه که تکام در اذان و بعد از آن با اقامه است اما اقامه ان نمیشود و بعد از آنکه مستحب اذان نسبتاً است

کتاب الصلوة

۱۳۳

بوداشتن بسوی قبله یا بکفایت سبحان الله یا الحمد لله یا الله و بعضی را اذان و اقامه نماز مغرب و فصل بود
 رکعت نماز و سجده ناستند یا نشینند بلکه مخصوص بکام برداشتن و نفس کشیدن و دانستن اند و بعضی
 نشستن یا سستند یا نشینند و رجه است که نواب نشستن میان اذان و اقامه نماز مغرب مثل نوابی که
 که بخون خو غلطیده شده باشد و راه خدا ویدانند که ساقط میشود اذان نه یا اقامه یا هر دو و حد
 موضع اول آنکه از کسی شنیده باشد اذان یا اقامه یا هر دو یا اما آنکه حکایت کرده باشد چه اذان
 اعلامی باشد یا آنکه اذان برای نماز باشد چنانچه امام شنیده باشد یا از مأموم یا از مغرب و چنانچه بکسر
 چنانچه منع است چنانچه سماع باشد یا استماع و بعضی شرط کرده اند آنکه سماع اذان و اقامه عازم نماز
 اول باشد آنکه نازه و فصل نماز کرده باشد بلکه شرط کرده است که بهمان وصف که از اول یاوی بوده
 بانی بوده باشد عدل کند اذان قصد مکرر آنکه عدل کند از آوای باضعف که عدل کند از آوای باضعف
 بقراری نیز حکم آن بلکه شرط کرده است که سماع اذان یا موقت برای نماز باشد یا نشنیده باشد آنکه نماز
 اذان برای نماز ظاهر باشد و کفایان کند نماز و بعضی بلکه شرط کرده است که سماع اذان برای نماز
 وضا بنوده و مراعات این شرط احوط است سماع اذان زن محرم یا حکایت از زن یا عت سفوط میشود
 بلکه احتمال سفوط و سماع اذان زن یا محرم هم چنین حکایت از زن یا محرم نیست خصوص زن که
 در صورتی که زن باشد یا سماع و استماع و حکایت از زن یا محرم که صوتش باعث نشود باعث سقوط
 نمیشود علی الاحوط چنانچه سماع و استماع و حکایت از اذان و اقامه حرام باعث سقوط نمیشود و اگر سماع بعضی
 از وفران یا حکایت از آن نموده و بعضی بگویند تمام کرده ضرر ندارد و کافیت در سفوط و شرط است
 علاوه بر صحت اذان و اقامه عدم فصل عرفی میان سماع اذان و اقامه نماز مستمع چنانچه شرط است که اذان
 مسموع بر آنجا برای نماز باشد مثل اذان در پشت سر مسافر و در گوش مولود و بخواند و بر آنجا همه
 در بوم جمعه و چند نماز جمعه در بوم جمعه نکرده و نماز ظهر یا کزده باشد یا سماع اذان عشر و بوم عرفه
 از برای حج یا طم جهاد اذان عشا از برای حاج و غیر ذلک و حجیم اذان برای نماز یا از هر که جمع کنند یا
 استخبات جمع در بوم عرفه و در وقت و جمع و مثل استخاضه سلاوس یا با عدم استخبات جمع چه جمع کنند و
 وقت فضیله صلوة اوله و ظاهر آنست که بعضی فضیله مثل تسبیح فاطمه زهرا امینا فی صدق جمع نیست
 بخلاف نافله حتی در کفایت آنکه مصادف جمع است آنرا ویکه بعضی نیز میگوید که اند هر چند خالی از نافله
 نیست و ظاهر آنست که آنرا که در اجتماع میگویند از برای نماز جمع در وقت فضیله نماز اول باشد یا نه
 و از بعضی ظاهر میشود که اگر دو وقت نماز اول باشد اذان و اقامه اول است و اگر دو وقت نماز ثان باشد اذان

کتاب الصلوة

کتاب الصلوة

[illegible]

کذا الصلوة

در آن محل ترك سوره جانز بلكه صغیر است لکن ثبوت جوب نماز باقیست در محل نامل مستی بلكه مشعر
 ادا با افضا بر فرض قوت نماز بقصد جوب نماز محل اشكال میباشد بلی مضایقه نیست از ادا با افضا
 بقصد احتیاط چهارم مثل سیم میباشد مگر آنکه وقتانی و سغیر چهار کعبه یا هشت کعبه بدو سوره را
 دارد در چنین حال جایز است افضا بحد احتمال یعنی جوب نماز سوره نیز می رود بحد احتمال
 دو کعبه که نماز نماز نمیزد ترك تمام نماز میباشد چنانچه احتمال یعنی سقوط نماز سوره نیز می رود بحد
 ملاخذه اینکه اگر سوره را بخواند بعضی از آن نماز در خارج وقت واقع میشود و اینست احوط در وقت
 اهم میباشد از وقوع سوره وقت لکن اقوی جواز ترك نماز سوره میباشد در نماز نماز و نیز جوب نماز
 آن و هم چنین اگر باند که وقتانی پنج رکعت باشد و کعبه یا هشت کعبه داشته باشد پنج رکعت که وقت
 نماز صغیر شده است لکن فحله با سبب نماز و سغیر وقت ناخبر بوده و نداند که ملاخذه است خطا
 شد بر مکلف که وقت نماز هر دو ندارد در اینجا نیز بعضی از اعیان اعلاما نیز حکم
 از امثل سیم و چهارم قرار داده اند و فرموده اند که اگر بنا بر وقت کعبه یا هشت کعبه بدو سوره نماید
 اینان نماز با افضا بحد جوب بلی صغیر است لکن در کعبه اولی اما در کعبه ثانیه بلی افضا بحد جوب
 نیست بلكه نماز سوره بعد از نماز لازم است اگر وقتانی کعبه یا هشت کعبه بدو سوره نماید
 ظاهر است که افضا بحد ترك سوره در هر دو کعبه جایز بوده باشد لکن محتاطان نیز باید
 حکم سیم و چهارم معکوس شد که بقا وقت سیم محل ملاخذه در چهارم حکم جواز ترك سوره
 و حکم قسم پنجم نیز جواز ترك سوره است در هر دو فرض چه وقتانی و سغیر بلكه کعبه یا هشت کعبه
 باشد باز داده بوزان باشد باشد چه ترك سوره در کعبه اولی باشد یا در کعبه ثانیه ششم آنکه نماز
 ناخبر نماز نموده باشد و در این صورت همان ترك نماز نیز فرموده اند که ظاهر اینست که در ناخبر
 و افضا بحد ترك سوره در حق او جایز نبوده باشد و هیچیک از رکعتین بلكه نماز او در چنین صورت
 افضا بحد ترك سوره در حق او جایز نبوده باشد و هیچیک از رکعتین بلكه نماز او در چنین صورت
 افضا است ندارد آن با حمد سوره در رکعتین بعد از وقت لازم است لکن محتاطان اینست که اگر عدا
 نماز نموده تا اینکه از وقت بگذرد بلكه کعبه یا هشت کعبه بدو سوره را در وقت قوتی است که نماز افضا
 شد لکن احوط است که بقصد سیم و سغیر بلی در نماز افضا نماز را بجا آورد و اما اگر ترك
 بلكه کعبه یا سوره یا دو رکعت را نموده نماز افضا بحد و اگر ناخبر باشد بلكه کار خواهد بود بلكه
 اگر خلاف احتیاط نبوده بگنیم که ناخبر نماز عدا تا بان جواز است و در این ناخبر نیز حکم نیست

و سغیر

و سغیر

کتاب الصلوة

طی در این فرض که در یک بکر کمتر یا سوره و آن سوره بخواند یا آنکه کند و آن سوره کار
 نیست هفتما آنکه وجوب نماز مسفر شده و ناخبر هر شده لکن یقین نداشته باشد یا شد بخروج وقت
 و لکن خوف نداشته باشد که اگر فراموش سوره نماید و وقت اضطرار بیکر کعبه باشد یا وقت اجتناب از
 نماز که چنانکه کعبه باشد از دست برد باین چنینکه اگر در فرض اول سرور و آن بخواند در کعبه اولی
 خوف دارد که وقت نماز با تمامه از دست برود و اگر سوره را در فرض دوم بخواند در کعبه اولی یا در کعبه
 ثانی یا هر دو خوف از طرد که اجزاء و یک نماز مثل یک کعبه و سجود و ذکر رکوع و سجود و قنوت و خارج وقت
 واقع شود و ای نیز در این فرض هم چنانکه سوره است چنانکه در کعبه یا نبی که اگر در این سوره نیز سبکه بعضی
 از اجزاء نماز عصر در خارج وقت واقع شود یا از جانبی باشد که نزل سوره نماید بعد از یکر یا بعد از خوف طرد
 و در محلی که باعث خوف است آنکه کعبه اولی یا ثانی یا هر دو ظاهر است که نزل سوره کلا یا بعضا در این
 صورت لازم نباشد بلکه مختص است در نزل سوره کلا یا بعضا بل جای که نزل سوره واجب باشد آنوقت
 فرائض بعضی سوره حرام میباشد چه تمام از مواضع نزل سوره اینست که شخص بخیال داشته باشد هر چند بجز
 بول و غایب باشد یا نیم از مواضع نزل سوره است که مکلف نیز سبکه اگر سوره را فرائض نماید یا خیر
 او یا حاجت برادر و مؤمن او فوت شود چه در نماز این خوف عارض شود یا قبل از شروع نماز ششم آنکه ما
 نیز سبکه اگر فراموش سوره نماید یا قبل از سوره را تمام نماید امام رفع و اسرار رکوع نماید که بدان وقت چنان
 نزل سوره یا طلع آن هفتما از مواضع یک نزل سوره جایز است اینست که مکلف کمال باشد
 بدانکه جایز است فرائض هر سوره در نماز هر سوره که سبب فرائض او فوت وقت شود یا آنکه سوره
 عزائم یا آنکه سوره و الضحی یا الم نشرح یا الم ترکیف یا الیاف باشد که اینها هر یک جزء سوره و بعضی
 آن میباشد یا جایز است فرائض مجموع هر دو سوره اول و هر دو سوره آخر یا بسم الله و سطر علی الاحوط
 بلکه احوط نزل خواندن است مطمئن که هیچیک را نتواند و اگر در نماز واجب بوقت فرائض کند سوره عزائم
 را بقصد سوره نماز پس اگر عید فرائض کند بدون سبب نمازش باطل میشود و اگر از جهت فراموشی فرائض
 نماید یا بجهت فراموشی یا سبب شد نزل نماید آن سوره را و سوره دیگر بخواند اگر بعد از فرائض
 سجده مانند نشو نماز تمام کند بعد از فراغ نماز فوراً سجده کند احوط است که در نماز برای سجده
 تلاوت یا تمام نماید و احوط اعاده اصل نماز است هر چند اگر استماع آیه سجده نماید نماز که بدان وقت
 بعد از فراغ نماز سجده کند و نشای نماز یا تمام نماید اگر سهو فرائض نماید سوره را که تمام آن باعث
 فوت خمس صلوة شود قطع نماید آن سوره را و یک کند یا سوره که قوه وقت یا نشود هر چند از نصف

در این فرض که در یک بکر کمتر یا سوره و آن سوره بخواند یا آنکه کند و آن سوره کار نیست هفتما آنکه وجوب نماز مسفر شده و ناخبر هر شده لکن یقین نداشته باشد یا شد بخروج وقت و لکن خوف نداشته باشد که اگر فراموش سوره نماید و وقت اضطرار بیکر کعبه باشد یا وقت اجتناب از نماز که چنانکه کعبه باشد از دست برد باین چنینکه اگر در فرض اول سرور و آن بخواند در کعبه اولی خوف دارد که وقت نماز با تمامه از دست برود و اگر سوره را در فرض دوم بخواند در کعبه اولی یا در کعبه ثانی یا هر دو خوف از طرد که اجزاء و یک نماز مثل یک کعبه و سجود و ذکر رکوع و سجود و قنوت و خارج وقت واقع شود و ای نیز در این فرض هم چنانکه سوره است چنانکه در کعبه یا نبی که اگر در این سوره نیز سبکه بعضی از اجزاء نماز عصر در خارج وقت واقع شود یا از جانبی باشد که نزل سوره نماید بعد از یکر یا بعد از خوف طرد و در محلی که باعث خوف است آنکه کعبه اولی یا ثانی یا هر دو ظاهر است که نزل سوره کلا یا بعضا در این صورت لازم نباشد بلکه مختص است در نزل سوره کلا یا بعضا بل جای که نزل سوره واجب باشد آنوقت فرائض بعضی سوره حرام میباشد چه تمام از مواضع نزل سوره اینست که شخص بخیال داشته باشد هر چند بجز بول و غایب باشد یا نیم از مواضع نزل سوره است که مکلف نیز سبکه اگر سوره را فرائض نماید یا خیر او یا حاجت برادر و مؤمن او فوت شود چه در نماز این خوف عارض شود یا قبل از شروع نماز ششم آنکه ما نیز سبکه اگر فراموش سوره نماید یا قبل از سوره را تمام نماید امام رفع و اسرار رکوع نماید که بدان وقت چنان نزل سوره یا طلع آن هفتما از مواضع یک نزل سوره جایز است اینست که مکلف کمال باشد بدانکه جایز است فرائض هر سوره در نماز هر سوره که سبب فرائض او فوت وقت شود یا آنکه سوره عزائم یا آنکه سوره و الضحی یا الم نشرح یا الم ترکیف یا الیاف باشد که اینها هر یک جزء سوره و بعضی آن میباشد یا جایز است فرائض مجموع هر دو سوره اول و هر دو سوره آخر یا بسم الله و سطر علی الاحوط بلکه احوط نزل خواندن است مطمئن که هیچیک را نتواند و اگر در نماز واجب بوقت فرائض کند سوره عزائم را بقصد سوره نماز پس اگر عید فرائض کند بدون سبب نمازش باطل میشود و اگر از جهت فراموشی فرائض نماید یا بجهت فراموشی یا سبب شد نزل نماید آن سوره را و سوره دیگر بخواند اگر بعد از فرائض سجده مانند نشو نماز تمام کند بعد از فراغ نماز فوراً سجده کند احوط است که در نماز برای سجده تلاوت یا تمام نماید و احوط اعاده اصل نماز است هر چند اگر استماع آیه سجده نماید نماز که بدان وقت بعد از فراغ نماز سجده کند و نشای نماز یا تمام نماید اگر سهو فرائض نماید سوره را که تمام آن باعث فوت خمس صلوة شود قطع نماید آن سوره را و یک کند یا سوره که قوه وقت یا نشود هر چند از نصف

کتاب الصلوة

اگر نماز کند بیستای و در آن موضع سجود بایک پا چهارم ذکر کردن بیکر نیز سجود بی الا علی الا با و در سجود
 علی الا حوط و تاب بر سر سجده سجده در حال اجتناب و بیکر نیز در حال اضطرار بیکر نیز در کوع اگر نشاء
 بیکر آرام گرفتن از پیش شروع بدین کار تمام کردن آن ششم گذاشتن پیشانی بر خاک با چپ بر خاک و در
 ناستد مسجود بیکر نشاء باشد خوردنی و پوشیدنی نباشد بقصد بیکر میباشد هفتم
 سر برداشتن و راست نشستن بدین کار کردن در نشستن در میانه دو سجده هفتم جمع گفتن ذکر و
 ادای حر و فای مخارج نمودن بدانکه اگر کسی اندر دو چشم عجز و عجز شود از وضع چهارم بر روی زمین
 و ما یصلح التیج و علیه ساقط نمیشود از وضع شد بیکر مقدور بلند کردن موضع سجود را تا آنکه بیکر نشاء
 در این کار گذارد با اعتدال و با ایستادن و سجود از طاعت اندر در حال ذکر و گذاشتن بانی مساجد
 بر زمین و اگر تمکین نشود از وضع شدن با لموا اشاره کند بیکر از جهت سجود و غیر آنست که بیکر نشاء با یحسان از
 ما یصلح التیج و علیه را بیکر نشاء بیکر از جهت بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء
 و اگر تمکین از اشاره بر سر نشاء اشاره کند بدو چشم و بدانکه بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء
 سوره اقل و هم فصلت و نزل بعد از نزل سوره و البقره و در عالم نیز از نزل سوره بیکر نشاء بیکر نشاء
 غیر بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء
 تمام ابر و استنداده باطل از تمام ابر و استنداده باطل از تمام ابر و استنداده باطل از تمام ابر و استنداده باطل از تمام ابر و استنداده
 عدم اشراط قبله و عدم اشراط ما یصلح التیج و علیه میباشد بلکه افوی استنداده مواضع هفت گانه بیکر
 را نیز لازم نیست که بر زمین بگذارد عجز و بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء
 نمودن سجده نماید در میان و بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء
 سبب سجده سجده را نیز بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء
 پیش از این زمین بگذارد بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء
 بگذارد تا آنکه بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء
 گذاشتن تمام پیشانی بر زمین و بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء
 نباشد بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء
 مفادیم بدو در زمین بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء
 نباشد سجده بر زمین تا بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء
 تا آنکه نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء بیکر نشاء

میشود

سجده

کتاب الصلوة

۱۲۶

نماز با آنکه تکلیف باشد لکن معصومه باشد یا آنکه معصومه نباشد لکن چه پیش از سجود یا پیش از
 شروع بنماز پیش شده باشد ممکن از ظاهر نبوده باشد اما اگر چه ظاهر نباشد و ظاهر
 معتد به باشد معصومه نیز نباشد بعضی از سادات علمای ما معتقد اند که نماز با سجود در آن
 سجده و سجده نشود و فرموده اند که دلیل بر وجوب نماز آنست که سجود با آنکه ظاهر نیست
 و بعد از آن فرموده اند که اگر در این صورت ایمان بدو نماز با یکی یا سجود و دیگری یا ایمان بدو
 شاید محوط بوده باشد صلوة با ایمان مقدم بدارد و صلوة با سجود در صورتی که ممکن از
 ظاهر چه بوده باشد اگر ممکن از ظاهر نباشد نماز با سجود و مقدم بدارد بر نماز با ایمان
 شد کلام آن بر کوار و مختار در این فرض سقوط سجده و اکتفا بنماز با ایمان در حال احوال
 میباشد و احتیاط بطریق نیست که مذکور نمودیم و فرضی که بخاسته غیر معتد به باشد اگر ممکن بنا
 میگذرد سجده بر شخص یا غیر العین سجده نیز سابق بر اینست باید که مقدم بدارد بر معتد به هر چه
 آن شخص از جمله خبری باشد که سجده بر او جایز نباشد بشرط آنکه مرد و از یکستان یا نجاست نباشد
 و اما اگر شخص از بول و غائط و غیره بخواند باشد یا غیر العین موقوف محل است کمال میباشد و اگر مرد
 شود نماز با سجده و معتد به یا محل ظاهری که بلند از زمین است یا محل است ظاهری که زیاده بر چهار
 انگشت گردد باشد و نیست که ترجیح بدیهم محل ظاهر را خصوص اگر گد باشد و احتیاطا و نماز
 اولی میباشد و اگر مرد از شود و نماز ظاهر را لا یصح السجود علیه مثلند پیش و غیر از آن جلد و استخوان
 و چیز دیگر سجده بر او صحیح است بالذات لکن بحسب باشد مثل زمین نجس و کاغذ نجس مقدم بدارد
 سجده بر ظاهر را چنانچه بعضی از سادات مشایخ ما معتقد به آن بوده اند و لکن چون بعضی دیگر آن را
 علما مانع و مقدم بر سجده بر دیگر اشکال نموده اند و احتمال نجس را بعیان قوی دانسته اند
 در جای که احتمال جمع ممکن نباشد بدو دفعه نماز کردن و با امکان جمع دو مرتبه نماز کردن لازم
 دانسته اند احتیاطا اولی میباشد و اگر مرد از شود و نماز با سجده علیه یا سجده علیه یا سجده
 علیه مقدم بر آنست یا سجده علیه را اگر از شخص شود بر سجده بر مرتفع ناید بر چهار انگشت
 یا بر مرتفع ناید بر آن ظاهر است که معتد به است سجده بر اخیر هر چند که نماز دیگر نماید با ایمان
 بدل سجود بر مرتفع یا منقض میگردد بکتمان دیگر نماید با احتیاط و نیز بان محل سجود در فرض بلند
 و یا مستحکم محل قدم در فرض پیش محوط خواهد بود و اگر عقیده یا سهوا یا جهلا یا اضطرارا سجده
 نموده بر بلند تر از مقدار خشن و قبل از شروع بدو که میزند کوشش یا آنکه عالم شده باشد یا آنکه اضطرار

علما در فرض شک شده که از کدام باقی بدان باید و آن ترجیح بر عین العین

کتاب الصلوة

از سجده ممکن از محض ایاض السجود علیه باشد که منافی لازم است محض ایاض با سجده و نماز
هر چند باجوب باشد هر چند باین محو باشد که قبل از سجده یا بعد از سجده در صف صام و صبر یا
انفرادی و لا یفوق او سجده کند و بعد از سجده نماید این قدر مختلف از نماز ایاض تمام خصوص بجهت
محض ایاض و باجوب و ندارد با آنکه آن محض ایاض السجود علیه را دو مشتبه نمایند اگر محض ایاض
السجود علیه منافی نماز و یا ثنائی نماز ممکن باشد پس اگر وقت مضی است بطوریکه اگر نماز را
قطع نماید یا محض ایاض السجود علیه نماید وقت نماز منقضی میشود و این صورت قطع نماز جایز نیست
بلکه نماز را تمام نماید و اگر بترک نماز کور در سابق از ثواب معادن بخوبی که گذشت سجده و ایاض
او را حوط است چنانچه اولی ندارد و اعاده این نماز است در خارج وقت و بعد از محض ایاض السجود
و یا بترک وقت و وضع است نماز را باطل کند و بعد از محض ایاض السجود علیه سنیفات نماز
و بدانکه شرط است در سجده آنکه محض ایاض السجود علیه به پیش از سجده باشد که اگر پیش از نماز
سجده نماید سجده بر جای دارد و این سجده صحیح نیست علی الاقوی بلکه از سجده نقیض است و بجهت
شده از محض ایاض السجود علیه نیز چنانچه باید اگر آن بجهت ضرورت و یا محض امر مکلف منصرف شود
مغذون بر کمال با آنکه پیش از این قرار نمیکند بعضی از مشایخ ما اعلی الله مقامهم فرموده اند که سجده
نماید بر کل با آنکه قرار نمیکند و اعناد و قرار گرفتن پیشانی در این وقت لازم نیست بلکه فرموده اند
که اگر زمین بفضی کل باشد که اگر نخواهد بجهت مغاوت نماز کند خیار او کل الوده میشود و در حین
حال چنان است که بعد از رکوع بجهت مغاوت و رفع رأس نموده و ایستاده بجهت سجده ایستاده ببلکه فرموده اند
که واجب نیست باین وقت نشستن از برای تشهد علی الاقوی پس هر چند حکم خالی از انما مل نیست و کسی
چیزی محض ایاض السجود علیه بوده و بعد از آن شک نموده که آیا خارج شده یا نه بنا بر عدم ترجیح بیک
و در عکس بیکس آن حکم نماید اگر حاله سابقه معلوم باشد محض ایاض السجود علیه را با محض ایاض السجود علیه
و اگر چنانچه در موضع محض ایاض السجود علیه باشد سجده بر هیچ جا مکان آن نکند مگر آنکه پیش از گذشتن شود
بر پیشانی از مقدار محض ایاض السجود علیه محض ایاض السجود علیه در محل مشیت محض و نتواند که بجای دیگر رود
نماز را مکروه کند تا علم بر رساننده سجده بر زمین یا کرده و فصل هفتم در تشهد است بدانکه
واجب تشهد در نماز و در کتب بکثره و در سه کتب و چهار کتب و در مرتبه و واجبت در تشهد چنانچه
خبر اول خواندن شهادین و اگر باین نحو بگوید که لا اله الا الله و حده لا شریک له و تشهد
آن محمد عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن تشهد خواندن تشهد است

عله
که هر دو سجده
نمایند

نماز و سجده بر او نکند تا آنکه معذور شود
نماز و سجده علیه

اگر در اشاره خطا نکرده باشد اما اگر خطا از خود شخص نموده و در اسم مدار اسم مبتدا و مفعول
 اشاره یا و شایع جواب لازم نیست و اگر سلام شخصی و مضافند آنکه مفعول ثانوی بود باید بگوید و اگر
 بنیت هر چند سلام مبتدا جماعه باشد که بر جماعه سلام نموده و یکی
 از اهل الجماعه بداند که او را هم قصد کرده و داخل سلام بوده بانه بنا بگذارد بر آنکه داخل بوده
 مگر آنکه خلاف آن معلوم شود و اگر شخصی بر جماعه سلام کند یکی از الجماعه که داخل سلام بودند
 اگر در سلام کند از دیگری ساقط نیست بلکه اگر یکی از الجماعه در نماز باشد و سلام نکند بعد از سلام
 دیگری هر چند جواز نماز کند و در بعضی از خیالی از نموده نیست و اگر در مبتدا الجماعه صیغه مبین
 یا کافرا بود بماند سلام نموده از دیگران ساقط نمیشود جواب سلام چنانچه پیشتر گفته شد
 ناخواسته یا صیغه مبین یا کافرا سلام کند لازم نیست جواب سلام بلکه اگر سلام کننده بعد از سلام
 بلافاصله کافر شود یا بمیرد یا مجنون شود لازم نیست جواب بلکه اگر سلام کننده در آن واحد بکشد
 و بخواند و در شود که قابل مخاطبه نباشد جواب ساقط است بطریق است چنانچه احوط در صیغه مبین
 جواب در نماز است چنانچه اولی بجهت محافطه رسوم و ادب محفوظ بودن از طعن از نیت و تقاضا
 اینست که اقتضا کند در جواب سلام کافر بلفظ علیک یا علیکم و اگر ضم لفظ سلام بعلیه یا علیکم
 نماید بکسر سین لفظ کند یا بفتح سین لفظ کند و معنی دیگر از قصد کند هر چند ضمیر یا بضم یا بفتح
 قصد میبود معلوم نیست چنانچه وجوب جواب سلام مخالف نیز معلوم نیست و اگر شد شود که سلام کند
 مسلم است یا کافر را خطه دار الاسلام و دادا الکفر نماید چنانچه در غسل میت گذشت و واجب است در سلام
 فوراً و انما کلمه یا کلام نافذ بودن لغز یا سیراب شدن آب مانع فوریت نیست و اگر احوط آن بود که نموده
 پیشتر یک زمان رد بگذرد واجب نیست سلام علی الاقوی هر چند احوط است و غیر نماز بجهت جلال
 بعضی از علما که جواب سلام را واجب دانسته اند هر چند ثمان زیادی فاصله شده و اگر جواب سلام
 را در نماز ترک نموده نماز او صحیح است خصوص اگر نماز آنکه مشغول بواجبات یا مستحبات نماز باشد
 یا شد بعد از گذشتن زمان تسبیح بواجبات نماز یا مستحبات نماز نماید احوط اعاده نماز است
 یا احوط آن بود فوراً مطمئن و اگر جواب سلام را داده در نماز و لکن نه بمثل اگر سهواً باشد نه عمدی ندارد
 و اگر عمدی باشد یا جاهل بمسئله باشد اعاده نماز نماید مگر آنکه قصد عام نماید بعضی از علما
 علما ما ضرر می نموده اند که صیغه سلام مختص بر جمیع صیغه مبتدا سلام علیکم و سلام علیک
 السلام علیکم و السلام علیکم و بعضی منتهی اخضا نموده اند و اول و ثانی احوط است پس

کتاب الصلوة فی السیلم

میست که کتابه بل جواب سلام از جمیع اشخاص که سلام کرده اند محل تأمل است اگر بعد از سلام شد
 نماید که جواب سلام را نداده بانه و شنوایده بانه واجب است که جواب بدهد و بشنود هر چند ممکن
 بود از جواب باشند و شنوایده باشند یا بشنود که کثیر الشک نباشد از میان و نه زانی باشد اگر مکلف
 بداند که شخصی تلفظ بلفظی کرده و نداند که خطاب یا بوده یا نه و بر فرض خطاب یا سلام بوده یا
 چنین یکی لازم نیست جواب سلام خطا کرد باند که این لفظ سلام بوده یا نه و دیگر از نفس و غیر آن جمله
 فعل و قول سلام بر صحیح یا غلط لزوم جواب سلام نمیشود بلی بعضی فرموده اند که اگر بداند که سلام کرده
 و نداند که صحیح است یا نه حل بر صحیح نماید و همان بر عیادت هر چند خالی از منافعه نیست خصوص
 در جائی که نداند که صحیح سلام و نامام کرده بانه نه آنکه شک و اعراب بنا و تخریج ادا نموده و یا نموده
 در سلام و معصیت نموده در سلام و بخوان باشد مثل اولی آنکه سلام بر وجهی میمانی غنی باشد
 بلکه تفاوت آن مخالف با بعضی حرام دانسته اند آن ضعیف است و جایز است علی الاقوی سلام از جمیع
 با جنبه جایز است عکس نیز جایز است پس در سلام نیز واجب است علی الاقوی است و در جوان غیر
 عورت و کبر و هت سلام کردن بر هر چه و مقتضای علی الاقوی و چون ندانند که کسبک و در پیش آن باشد
 و مشغول نباشد بر کسی که در حرام باشد یا نه بلکه هر چند در بعضی اخبار اختصاص با خبر
 ظاهر میشود بر کسی که هر چه حازه میبرد و کسی که برای آن جمعه میبرد و در بعضی از اخبار مفسر شده
 سلام بر اهل عیال شرعاً باز میگذرد و شرط هیچ و بر کسی که غنا میکند و کوفت بازی میکند بلکه
 بعضی از علما حرام دانسته اند سلام بر هر کسی که مشغول بمعصیت میباشد لکن اگر از افعوی میباشد
 و مستحب سلام بر اطفال بلکه بهتر دانند مثل اولی آنکه سلام کند صغیر بر کبر و در و در نشسته
 و سواره بر پیاده و سواره است سواره است و سواره است و سوار است بر کسی که داد
 میشود بر عیال آنکه سلام کند بر جماعه جایز است مستحب است باند که سلام کند باند که فایده فایده
 کثیر بلکه بعضی فرموده اند که مستحب است بر هر صاحب عینه و فون این که سلام بر هر کسی که نیست از او یا
 مگر آنکه شرف حقیقی در صورت و بنوی یا غنی میشود که غیر شرف باند اسلام کند مثل افانیده و معلوم
 و معلوم و جاهل و عالم و غادر و فاسق و بخوان و این حکم علی الخط است بجا سلام بر اطفال خصوصاً
 رسول که مستحب است از نزدیکان سلام بر اطفال بود محل منع است مناسب با بعضی از احادیث و از
 نیست در حدیث است که اگر در خانه کسی باشد سلام بر او کند و اگر نباشد بگوید سلام علیما عین
 و بنا و مستحب است سلام در وقت مفارقت که در حدیث است که هر وقت که کنیز از مجلس خیزد بلی البتة

یا سلام بر

کتاب الصلوة فی الشکات

و طاع کند برادران مومن خود را بسلام پیش هرگاه ایشان بخیر بخت دارند و چیزی داخل شوند یا بیکر
 شر یا ایشان مشتبه و هرگاه ایشان بشی بر خیزند شر بخیزد ایشان میباشد و جایز نیست اخذ نمود
 بر جواب سلام بیکر بر سلام کردن نیز علی الاحوط بلکه اخذ نمود در سلام با جوابی جوید سلام
 و کفایت جواب هر دو محل را مل است و الله اعلم **مبحث بیستم** در بیان اموریکه سبب سهو و بیسبب
 او واجب میشود و این پنج چیز است اول قراوش کردن بکعبه و دوم قراوش کردن نشسته و اینها از هر
 صلاوة بر بنی فال طاهرین ستم شک میان چهار پنج بعد از اكمال سجده بن چهارم گفتن سلام در عین
 محل پنج کلام بجا اگر کلام ادعی نباشد نه ذکر و دعا و قرآن و در غیر اینها مثل ایشان در موضع نشستن
 و نشستن در موضع ایستادن و برای هر بنیادی که سهو واقع شود مستحب است و بجز اینها آوردن سجده
 سهو است در غیر مواردی که در جسد بجز مطلقه نه و جود نه مذکوب و لایحی نه سجده سهو و نه ذکر
 یا بن طور علی الاحوط که در هر سجده بگوید یا الله یا الله یا الله صل علی محمد و آل محمد یا بسم الله و یا
 و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بسم الله و یا الله السلام علیک ایها البیت و رحمة الله وبرکاته و باید که
 نشسته حقیقت بخواند یا بن خو که بگوید یا شهدای الان لا اله الا الله و یا شهدای محمد رسول الله یا الله صل علی
 محمد و آل محمد پس یکی از دو سلام را بگوید معنی اینست سبغ حال طهارت و سبأ و اینچنینهایی که در دو
 نماز معنی اینست احیاط و لازم است که فوراً بجا آورد و اگر قراوش کند هر وقت که مستحکم شود
 بجای آورد و باید اول نشسته قراوش شده یا سجده قراوش شده مثل بعمل آورد و بعد از آن دو
 سجده سهو را بکند اگر استیجاب سهو منع نباشد و اگر نه بکند یا خطی نه بکند یا استیجاب
 اگر اول کلام بجا صادر شده و بعد سجده را قراوش کرده و بعد نشسته بعد سلام بجا و بعد
 میان چهار و پنج نمود بطین ترتیب سجده سهو بجا آورد **مبحث سی و نهم** در احکام شک و تکلفات
 بدانکه شک در نماز دو کفنی و سه کفنی مبطل نماز است بعضی علما میگویند اگر نداند که چند
 رکعت کرده است که چه در نماز چهار رکعتی باشد هم چنین اگر شک کند میان یک و نه یا ده باطل است
 و اما شک میان دو و نه یا ده پیش میباید آنتم و شک در نافله باطل نیست بلکه محرم است مابین اقل و
 اکثر مگر اینکه اکثر موجب باشد و بنا بر اقل افضل است بدانکه بر مجرد شک عارض در وقت
 اثری مرتب نمیشود بلکه ترتیب اثر بعد از استقرار شک میباشد بلکه اقوی عدم لزوم ترتیب هر
 چند نر وی احوط است بلکه اگر از حال خود بداند که نشسته نباشد است شود بطریق دیگری میکند
 نا اینکه اگر نشسته در حال شک ایستاده است و وی هنوز میکند یا نه است که است شود در جمیع

در این دو سجده

144

[illegible]

کتاب الصلوة فی الجماعة

۱۶۲

انکه

موضع قدم امام پس از نماز در پیش جانیست که امام در مکان پیش یا پسند ما و در جای بلند بشرط
که بلند و پسین باشد از حد نباشد که از صوت بلند آید و در مثل ما و در سنه مسجد که بسیار
مرتفع باشد یا پسند امام در سر باب مسجد یا در میان مسجد یا پسند است آنکه ما و موم نواند که در
امام خود یا ما و مومین دیگر نماید هر چند در بعضی از احوال صلوة باشد چهره پیش و وجهه و خط
راست باشد چهره اگر پیش امام و ما و موم جانی باشد که مانع نشود ما و موم از آن مشاهده امام در جمیع
احوال نماز یا آنکه در میان ما و مومین جانی باشد که بسبب این همه چیز از صف عقیبه هیچ یک از صف
پیش نماند پسند از جانب راست خود و چپ خود نیز نه پسند کسیر اگر انکه امام یا ما و موم را پسند
افتد یا اطلس بشرط آنکه آن مانع منع نماید از دیدن در جمیع احوال نماز و این شرط در حق موم دانست
و اما از آن پس جانی است که افتد کند برود در پشت بر او یا پاره بشرط امکان متابعت از جهت علم یا
امام و اما اگر افتد کند برین پس حکم او مثل مردانست که مشاهده امام یا ما و موم شرط است بنوی
که گذشت علی الاحوط چهارم آنکه امام بگوید یا پسند اگر منعت باشد افتد یا پسند که در یک نماز و یک
زمان افتد بشرط اطلس افتد و نیز یا پسند نماز گذارد و بعد از فراغ هر یک دیگری کوید که من اما
نوی بود نماز شان صحیح است اگر هر یک گویند که من ما و موم بودم نماز هر دو باطل است اگر فرض
شود که هر یک جدا خود را خوانده اند یا از اعاده نماز نمایند علی الاحوط و اگر بعد از نماز دانستند
که هر یک بقصد ما و مومین نماز تمام کرده اند یا بقصد اما من احوط اعاده است بنحوی که امام مقبول
باشد یا شاره یا با اسم یا بصفه پس اگر یک امام اما من گفتند گفت افتد یا همان امام کا من گفتند بنحوی که بعضی
حاصل و اگر امام معصوم باشد اسمهای ایشان مختلف باشد اسم نباید اند یعنی اسم که نام میکنند
و اگر ندانند اسمش را یا آنکه اسمها ایشان مختلف باشد یعنی گفتند یا شاره که با آن امام افتد میگویند
یا بعضی گفتند بوضوح شایان طریقی که افتد میگویند یا ما میگویند و پیش رو من یا بلوی من اما من میگویند
ششم آنکه امام بالغ باشد مگر آنکه طفلی اما من اطفال را باید این شرط در حق غیر امام عصر است
پس اگر امام عصر غیر بالغ باشد افتد یا با وضو و نماز دیگر برای این غیر است از افتد کردن یا امام غیر
معصوم که بالغ باشد هفتم آنکه امام عاقل باشد پس اگر دیوانه یا باشد صحیح نیست بلکه بعضی منع
کرده اند از افتد پسند و از صغیر و اگر کافر عاقل و کافر دیوانه در حال عقل افتد کردن یا در
مکروه هشتم آنکه امام حرام زاده نباشد پس اگر معلوم باشد که حرام زاده است از جانب پدر یا
نابکی از اینها علی الاحوط افتد یا و جانی نیست اما اگر معلوم نباشد کسی که حرام زاده است و ولد از

باشد

نماز

کتاب الصلوات فی الجماعه

و ثابت نشود و ولد از نابول و افتد با و صحیح است و ولد بعضی بخوان و ولد از نابینند طم آنکه اما
 جماعه مؤمنان ثقی عشر باشد پس چنان نیست مندا کردن بکافرا یا یحی الفین از غیر طایفه ثقی عشری
 در کتب آنکه عادل ثقی عشری باشد پس چنان نیست مندا کردن بکافری و غیر ثقی عشری و بیاض و بی
 اگر تمام غیر ثقی عشری و غیر عارف بخوان اهل بیت باشد مستحب است از برای ثقی عشری و عارف و غیر
 اهل بیت که جماعت حاضر شود در صفا و الا نشان باشد اذان و اقامه بگویند و بیاض و بی
 بصوت افتد در صفا و الا نشان باشد لکن نماز از برای خود بکند هر چند در کعبه و بیخ و بیجا
 و قیوم با ایشان مناجات نماید فلان الله استخوانا که چه نماز چه بیاض و بی باشد بخوبی بفرمانند
 و اگر در نماز فراتر امام فارغ شود پیش بگوید یا امام فارغ شود و بر کعبه برود و اگر امام زودتر
 فارغ شود قطع فرائض سوره نماید بلکه قطع فرائض چند نیز نماید هر چند بعضی بصریح کرده اند که تمام
 همه سوره را در کعبه و بیخ و بیجا و الا نشان اعاده است هم چه نماز و اولی آنکه پیش نماز و بیخ و بی
 در خانه بکند بعد جماعه ایشان حاضر شود و با ایشان اعاده کند تا آنکه ثواب کامل فایض شود و چنان
 در حد پیش که کسی که نماز کند با ایشان در صفا و الا نشان که نماز کرده باشد و غیب سول خدا
 در صفا و الا نشان باشد و عدل از شهر میآورد و در راه و در حال بلکه بکمال نیز باشد که این
 شخصی در سفر و حضر و در خلوه و آشکارا از خداوند خود خائف است و اجابت را بجا میآورد و عجز
 را ناله میکند چنانچه ای که از صفت و اسما ایند اقتضا میکند از آنکه مرتکب نشود از این نیز که میکند چنان
 ثابت میشود عدل با تحقیق که مصلی امام و اسفار و حضر و بیخ و بی باشد که این امام فی الواقع نیز از رو
 نیز و بی و با و همه خائف از خداوند جل شانه میباشد و اجابت را بجا میآورد و عجز را نیز میکند
 و منافی از صفت استانت و اینها میآورد مثل اینکه ستر و هند راه میبرد و بی باکی در کتاب
 خلاف عاده ندارد بلکه چنان است که اگر گفتیم دو عدل از نیاز کردن جمعی از معتقدین در پیش هر
 شخصی که مظنه حاصل شود بخوبی انحصار بلکه خواهی نیست که عدل او بر ایشان و اجابت او شهرت از عدل
 و عدل واحد حکم خاک شرع و عدل از مطلق مظنه بعد از کافیت لازم نیست علم بعد از کافیت
 غالباً ممکن نیست چنانچه شرط نیست در حصول عدل از خصوص بلکه باین نحو که فرائض و امانان و
 بر او سهل است باشد مثل بنا و کاتب و میان و خوان بلکه حصول ان مالک کافیت هر چند
 بنویسند بلکه را میسر نیست باشد ظاهر اینست که کافیت در حکم با سلام و ایمان اظهرا و ایمان
 و اسلام بلکه و بی شخص در بلاد اسلام با ایمان کافی است و حکم با سلام بلکه در حکم با ایمان و

بلکه ای
اعاد

کتاب الصلوة الجامعة

۱۶۶

که افتاد در اینها جائز است علی بن ابی طالب و اینها چنانچه گذشت احوط است برای کسیکه افتاد او را
واجب باشد و اگر نماز اما جمعی باشد افتاد کردن باطل است مگر در چند موضع مثل نماز
طلب باران و نماز عید هنگامیکه شرایط و جوب جمع نشده باشد نماز یک نفر ای کرده شود
و بعد بخواند که جماعه کرده شود و نماز روز عید و چنانچه در روایات است جمعی بین
فوقی داده اند بخواند افتاد بر خالی از نوبه نیست هر چند احوط ترک است هفتاد و یک نماز مأموم
یا نماز امام در صورتی که هفت مثل باشد هر چند با دو رکعت داشته باشد پس جائز است
افتاد کردن نماز صبح در آن نماز ظهر و عصر و عکس آن و لکن جایز نیست افتاد کردن نماز بومبته
مثل نماز صبح و نماز کسوف و خسوف و نماز جنازه و عتیک و هر چند عکس آن جایز نیست بجهت
اختلاف هفت صورت آن نماز که افتاد میکند هر چند قبل و اثنی عشر و در منع از افتاد
بالمفرق حتی بالنسبه و کوع اولی بابا بالنسبه بیک کوع باید کوع پیغمبر و هم مثلاً بلی جایز نیست افتاد کردن
نماز بومبته نماز هفت بجهت آنکه نماز هفت دعا است شرط نیست در حقه افتاد اشتراک نماز امام و
مأموم در صفت و جوب ندب چنانچه جائز است کسیکه هیچ نماز نکرده افتاد بیکه بکند که در نماز
نماز میکند هر چند عکس آن چنانچه شرط نیست در حقه افتاد اشوای نماز امام و مأموم رکعت
و کثرت مثل افتاد نماز صبح بمغرب عشاء و قول باشد اشوای نماز امام و مأموم در مقدار
ضعیف است چنانچه شرط نیست اشوای در جهرا و خفای و اما و فضا و اشوای نماز امام و مأموم
در اسم آن فرضیه پس جائز است افتاد ظهر بظهر و عکس بلی بعضی گفته اند که افتاد ظهر بظهر ضرر ندارد
و لکن عصر بظهر نیکند مگر در صورتی که اعتقاد کنند که آن ظهر و عصر است بعد از نماز و معلوم شد
که عصر نبوده بلکه ظهر بوده که در این وقت ضرر ندارد و این قول ضعیف است و هر چند افتاد کردن
پس اگر قصد جماعه نکند احکام نماز جماعه از قبیل ساقط شدن حمد و سوره و واجب بودن متابعت
در آن نماز جاری نیست بلکه آن نماز قادی حساب میشود چنانچه صورت افتاد باشد هرگاه امام
نماز کند بعضی افراد با اینکه علم دارند که افتاد با او میکند صلوة امام و مأموم صحیح و جماعه بین
حاصل بلکه اگر کسی منع کند مردم را از افتاد با او یا از این حال اگر افتاد کنند ثواب
جماعه انهم میسرند و لازم نیست برای امام قصد امامت بلکه در وقت که قصد قائم شرط صحیح
ثواب جماعه نیز باشد بلامانع و فضل الطبی با ملاحظه اینکه امام سبب حصول جماعه و ثواب جماعه
شده و این فتوا نیست و اسخفا آن توان بلی بعضی لازم دانسته اند نیز امامت را در خصوص

کتاب فی الجامة

۱۷۶

ثواب امام و این احوط است چنانچه علم لزوم است و غایب که جماعه در او واجب است مثل نماز
جمعه در هر مکان که جماعه در او شرط باشد چنانچه احوط قصد جماعه است و غایب که عاده کند
امام بجهت امامه در مرتبه ثانی و هم چنین در نماز که امام نیت امامه نماید هر چند با این حال هم اگر
در نیت جماعه نماز کند سهوا بلکه عمدتا نیز ضرر ندارد و لکن احتیاطا عاده نماز است خصوص در
حالاتی که قصد اشتغال امر نیت در وضو قایل از اشتغال باشد با این قصد قصد نماز جماعه نکرده
از نیت معصیت اگر مصلحتی یقین کرد که تکبیر گفت برای نماز و لکن مشکوک که نیت افتد نموده یا نه
اگر این شک بعد از اشتغال او پیش بیاید و پیش از اشتغال با این شک نکند هم چنین احتیاطا با این شک
نکند که مسلمین باشد با فعلی که برای مأموم مستحب است مثل گوش دادن مأموم فرائد امام را و اما
اگر او را افتاد و او نیت باشد بدانند که برای نماز جماعه است و لکن نمیدانند که بعد از قیام عملی است
جماعه نموده یا نه در این وقت احوط است که بگویند یا نه یا نیت احوط از اینست که قصد نفل
نماید عمل نماید بناقله و بعد از عمل اگر خوف جماعه دارد ناقله و قطع نماید و اگر خوف جماعه
ندارد تمام کتب دوباره افتد که در هم چنین اگر ندانند که برای نماز جماعه است یا برای نماز با نیت
نفل هر آنکه صورت افتد را باقی بگذارد مثل آنکه در عباد افعال پیش از امام آن افعال را بجا آورد
تا آنکه از امام پس نیت و عباد افعال نماز که متشرع بعد از علم با این حال نگویند که این شخص افتد
میکنند بلکه بگویند که برای خود علی حد نماز میکنند و بی تفاوت بگویند یا بگویند یا بگویند
ضرر ندارد و خصوص اگر کسی که حاجه یا ضروری باشد یا سبب آن باشد چنانچه اگر مأموم مسبوق بخلف
از امام نماید بجهت امام فرائد جماعه یا سوره یا بیخبر فرائد جماعه یا آنکه مأموم بیخبر که نشستن مهرها یا
از حاکم مأمومین بنماید که با امام سجده نماید تکبیر کرده که او را مأمومین سجده کنند و بعد از
سجده نموده که در مثل این موارد خلاف ضرر ندارد و بعد از آنکه مأموم را که نیت نماز بعد از احوال
امام مکسر تکبیر الا سلام چنانچه گفتند اما سلام پس احوط است که در وقت نیت نماز است پس چنانچه
است برای مأمومین ضروری و بدین قصد انقلد این که سلام را مقدم بر اتمام بگویند احوط
عدم تقدم مأمومین امام در سلام مثل تکبیر الا سلام مگر با قصد انقلد و ضروری با احوال
و بدانند که مراد از نماز بعد از نیت که پیش از امام بنیت پس لازم نیست مأموم که پیش از امام ذکر رکوع
و سجود نکند چنانچه هرگاه مأموم بخواند چنانچه اگر امام خواند باز باید که نماز ضرر ندارد
و اما در افعال مثل رکوع و سجود و غیره خواستند رفتن بر رکوع و سجود بخوانند یا باید که مقدم بر

نگوید

و

کتاب الصلوة الجامعة

۱۶۰

نشود و اگر هفتاد و نه بار یا امام بجا آورد و افعوی است که ضرر ندارد و اگر هفتاد و نه بار یا امام شود و دخول فعل یا
خروج از آن یا دخول مقدمات فعل یا خروج از آن پس اگر عیال باشد افعوی است که نمازش صحیح است
و بهمان حاله بماند اما با و ملحق شود هر چند احوط اعماده نماز بلکه فضائلی است و بعضی گفته اند
که صحنه نماز در فرض بر قوم در صورتیست که امام قانع از قرائت حمد سوره بشود و مأموم قبل از آن
و کوع امام بر کوع برود و اما اگر کوع برود قبل از قرائت امام از قرائت در این وقت نماز مأموم باطل
است مثل اینکه مأموم قبل از ذکر واجب خود در کوع یا سجده یا قبل از قرائت یا بین تسبیح سوره
و کوع بر دارد یا باطل است در سجده ثانیه شود پیش از امام که در این وقت نماز مأموم باطل است و اگر چه
تقدم بلکه از جهتی که واجب بکوبان سخن است که اگر نگوید که از مأموم قرائت حمد سوره باطل است
بالمثل آنکه سقوط از مأموم مشروط است بنجام کردن امام قرائت حمد سوره و اگر چه اینها در فرض
اینکه عیال مقدم بر امام شد بهمان حاله بماند اما با و ملحق شود بلکه خود و دیار و عیال و کوع یا
سجده نموده و در این وقت نمازش باطل است چه سهوا و عیال یا عیال یا اگر عود همک یا سهوا و مقدمه
افعال یا شد پس ظاهر اینست که نماز صحیح است هر چند احوط اعماده بلکه فضائلی است که مأموم در افعال
یا مقدمات آن سهوا و مقدم بر امام شود و ضرر ندارد و نماز و اگر لازم است که دیار یا امام شرعی
شود در آن فعل و با امام یا بعد از امام انفعال یا بجا آورد و بجهت تحصیل متابعت بلکه احوط است که در
واجب و کوع و سجده و ایستادن و باره بخواند هر چند علم لزوم قیاس و زیادتی و کتب یا غیر آن در حال
افتدای بجهت مواعاة نماز امام ضرر ندارد و اگر بعضی در این مقام گفته اند که دیار و دیار مشروط است
که با امام در کوع یا سجده ملحق شود و اما اگر دیار باشد که دیار امام بمنزله ملحق نمیشود بلکه امام بنجیل
ملحق بمأموم میشود در این فرض لازم نیست این محل تأمل بلکه لازم است باره کوع یا سجده و در
چهار بدانند که بمنزله چهار برانند که بمنزله چهار شاک است باشد و اگر نکر عود نموده و دیار یا کوع یا
عود پس افعوی است که نماز است اگر نکر عود یا چهار عیال یا چهار عیال یا چهار عیال یا چهار عیال یا
بیشتر یا بجهت یا افتدای نماید پس اگر افتدای نماید یا چهار عیال یا چهار عیال یا چهار عیال یا چهار عیال یا
اختیار نماید بجهت یا افتدای یا طاعت بلکه نمازش نیز باطل است هر چند شرط ندانیم در اصل افتد
منزله الکی فضل یا ضرر ندارد چنانچه در تحصیل تقاب حرم یا مسجد مخصوصه هر چند لازم ندانیم
فضل در آن الکی اگر در جهته مسجد یا حرم فضل یا نماید یا بخلاف نمازش باطل است علی الاحوط
بلکه اگر امام در جهته واجب یا حرم فضل یا نماید نماز امام باطل میشود علی الاحوط و

در سجده و کوع یا
سجده و کوع یا
سجده و کوع یا

کتاب الصلوة فی الجماعه

۱۶۹

شرط نیست در صحت افتاد و وقت تکبیر گفتن یا موم و وقتیکه امام در کوع باشد اطمینان موم بلوق
 امام در کوع پس با اضمال خوف نیز جایز است تکبیر گفتن چنانچه شرط نیست که قصد تمام نماز را در
 افتاد باشد یا شد پس اگر قصد افتاد یک رکعت یا کمتر باشد جایز است افتاد نمودن یک رکعت یا
 است که در یک نماز امام که چهار رکعت باشد مثل چهار نماز افتاد نماید چنانچه شرط نیست در صحت افتاد
 بر کوع و رسیدن بلکه اگر افتاد در حال تمام امام نموده و بر کوع نرسیده افتاد حاصل شده بلکه در
 رکعت نیز نموده یا بخود رکعت یا بر کوع و اول رکعت یا اول تکبیر یا اول الا حرام است بحد فیه
 چنانچه اشاره میشود در بیان چند امر است که آنکه مستحب است که امام جامعه در این نماز چنانچه
 خود و خداوند متعال کا فی نداشتن باشد و صغیر و اگر هم داشتند باشد پیش از دخول در صلوة
 توبه کند خود را از گناه پاک و یا بکفر نماید چنانچه مستحب است که امام جامعه سالم باشد از کوئی عیب
 و برص یا بیهوشی یا شبیه یا موم یا وضو بلکه بهتر است که امام بالغ باشد موم بالا نر باشد و حق
 افتاد نکند اعلم عالم و عالم جاهل هر چند جایز است بلکه بهتر است با وجود اعلم عالم امام نکند
 چنانچه در حدیث است که بیکه امامه قوی یکند در انقوم کسی باشد که اعلم از آن امام باشد همیشه نفی
 نیست و زشتی میباشد تا در وقت نماز چنانچه مستحب است که مامومین که از همه نداشتند از امامت از امام
 پس اگر مامومین خوش نداشتند باشند امامت کس را بهتر است که امامت نکند و صحابه در حدیث المنفقین من
 است که مکرره است امامت کسی که مامومین را و اگر از همه نداشتند بشرط آنکه اگر از همه نداشتند
 زبانی صلاح او باشد و بهتر آنکه اول ادراک جامعه باد را که اول تکبیر امام مستحب است و اخراج خروج امام از
 حد کوع شرع میباشد پس اگر کسی افتاد نماید در حالیکه امام بر کوع نرفته باشد چه فارغ نشده باشد
 از نماز حد و سوره یا آنکه فارغ شد و لکن هنوز بر کوع نرفته باشد ادراک جامعه نموده هر چند
 بر کوع امام نرسیده باشد احوط آنست که ماموم در تکبیر امام برای کوع نماید چنانچه احوط
 آنست که اگر کسی در تکبیر کوع نموده طوری نماید که مشغول بحد شود قبل از آنکه امام دفع را
 نماید چنانچه احوط آنست که ماموم بعد از آنکه تکبیر کوع را در کوع نموده ذکر امام را در کوع و در
 نماید و قبل از فراغ امام از ذکر خود یا امام برساند بعضی شرط کرده اند و ادراک جامعه ادراک
 یکی از دو نماز که او ادراک کوع اصلا نموده ادراک جامعه حاصل نشده اگر چه ادراک تکبیر
 الا حرام و قیام نموده باشد از احوط است و اگر شل کند در کوع نموده یا نه و اگر بعد از
 ذکر کوع یا آنکه بعد از شروع بحد این شکر نموده اعتبار ندارد و اگر قبل از شروع بحد کرسد

کارائین

اعلم عالم و عالم جاهل هر چند جایز است بلکه بهتر است با وجود اعلم عالم امام نکند
 چنانچه در حدیث است که بیکه امامه قوی یکند در انقوم کسی باشد که اعلم از آن امام باشد همیشه نفی
 نیست و زشتی میباشد تا در وقت نماز چنانچه مستحب است که مامومین که از همه نداشتند از امامت از امام
 پس اگر مامومین خوش نداشتند باشند امامت کس را بهتر است که امامت نکند و صحابه در حدیث المنفقین من
 است که مکرره است امامت کسی که مامومین را و اگر از همه نداشتند بشرط آنکه اگر از همه نداشتند
 زبانی صلاح او باشد و بهتر آنکه اول ادراک جامعه باد را که اول تکبیر امام مستحب است و اخراج خروج امام از
 حد کوع شرع میباشد پس اگر کسی افتاد نماید در حالیکه امام بر کوع نرفته باشد چه فارغ نشده باشد
 از نماز حد و سوره یا آنکه فارغ شد و لکن هنوز بر کوع نرفته باشد ادراک جامعه نموده هر چند
 بر کوع امام نرسیده باشد احوط آنست که ماموم در تکبیر امام برای کوع نماید چنانچه احوط
 آنست که اگر کسی در تکبیر کوع نموده طوری نماید که مشغول بحد شود قبل از آنکه امام دفع را
 نماید چنانچه احوط آنست که ماموم بعد از آنکه تکبیر کوع را در کوع نموده ذکر امام را در کوع و در
 نماید و قبل از فراغ امام از ذکر خود یا امام برساند بعضی شرط کرده اند و ادراک جامعه ادراک
 یکی از دو نماز که او ادراک کوع اصلا نموده ادراک جامعه حاصل نشده اگر چه ادراک تکبیر
 الا حرام و قیام نموده باشد از احوط است و اگر شل کند در کوع نموده یا نه و اگر بعد از
 ذکر کوع یا آنکه بعد از شروع بحد این شکر نموده اعتبار ندارد و اگر قبل از شروع بحد کرسد

کتاب الصلاة الجاهل

الکرم

نماز با قوی است که اقتدا باطل است هر چند اگر نادان بر رکوع کردن مأموم شخص باشد و نادان
 دفع را بر امام معاند نباشد قول بعد از اقتدا قوی است زیرا که مأموم وقتی حاضر شد که امام
 در سجده اول نباد و هم با در قیام باطل باشد اما اگر باشد منتهی که اگر مأموم تکبیر بگوید بقصد
 تکبیر اهرام علی الاقوی نه تکبیر بجهت هو و یجوز و با امام ملحق شود بجهت فصل فضیله جماعه و ثواب
 آن و لکن در منافع سجده خصوصاً در سجده بن اعاده تکبیر یا بن نماز خود یا باطل بداند بواسطه
 جماعه و در تکبیر یا در سجده و اگر طهرین تکبیر یا نماز تمام کند و بعد از آن اعاده نماید آنکه در
 مبطلات نماز آن باطل کند و بعد از آن تکبیر و بگوید بقصد اقتدا اگر از نماز امام چیزی
 باقی مانده باشد یا بقصد فرادی اگر باقی مانده باشد شاید بهتر باشد در منافع تشهد یا
 سجده یا اعاده تکبیر بنمایند همان تکبیر را تمام می نماید هر چند عدم حاجه با حاکم تکبیر و تشهد
 سجده بلکه سجده بن بر خالی از قوه نیست مثل عدم اعاده تکبیر در منافع تشهد و یا بدین رکن
 مثل زیاده و یا چیزی رکن در فرضیه که با مناسبت باشد مبطل نیست مثل زیاده بجهت فصل
 منافع جماعه آنکه اگر بقصد اقتدا با امام تکبیر گفت و رکوع امام فرسیده که امام از حلقه کوع خارج
 شده بود پس اگر مأموم بر رکوع رفت اقتدا باطل است نماز هم باطل است مگر بر رکوع و نماز امام
 سر از رکوع برداشتن بخیر است مأموم سابقین چند چیز اول آنکه ملحق شود با امام در سجده اول و دوم
 یا در قیام بنیاتی باشد تشهد بنیاتی امام بخواند علی الاقوی که برکت است علی الحوط استغفار
 بطاوع و کره یا تشهد است بقصد و طیف با سکوت است و بعد از آن راست شود و تکبیر را
 دیگر بگوید بقصد جماعه اگر نماز امام چیزی باقی مانده باشد بقصد فرادی اگر چیزی بنماند
 که آنست ثواب جماعه در آن رکعت با و داده میشود و گذشت که بهر حال آنکه نماز را در این فرض باطل
 کند یا استند بار میخواند و بعد از آن تکبیر بگوید اگر چنانچه تکبیر گفت و رکوع فرسیده
 و سجده اول و دوم نیز ملحق شده بلکه بنیاتی ملحق شده و با بنوق جماعه تکبیر بگوید
 نماز و بلکه همان تکبیر نماز تمام میکند چنانچه گذشت و بهر آنکه نماز را بقدری تمام کند
 و عدل نکند یا آنکه عدل کند از فرضیه بنافله است آنکه منقطع شود که با امام ملحق شود و در رکعت
 بعد بشرط آنکه طول زیاد نکند و اگر در رکعت آخر باشد بنویسد که مأموم مشغول بفراغت
 حمد سوره نافع که امام راست شود چنانچه نماز است که بخواند و صبر نماید آنکه امام
 از دو سجده فارغ شود و راست شود و مأموم مشغول بفراغت حمد سوره شود و لکن

اگر سجده دوم
 به نیت حاج

کتاب الصلاة في الجماعة

۱۷۱

ظاهر اینست که در جماعت و در اندک که حاصل نشد و غلبه می کرد گفت بعد از این که هر کس که اگر
بعد از این رکعت بقیه قیام رکعت نشد و رکوع از اول کرده ادراک جماعت و رکعت هر دو را نموده
و اگر قیام رکعت نشد و رکوع از اول نشد و ادراک جماعت بنموده بلی اگر منایضه امام در سجود اول
باد و تم بایشان با وضو برای تشهد نموده ادراک ثواب جماعت نموده و لکن ادراک رکعت بنموده مجرد
ادراک ما موقوف به بعد از رفع و اسرا از رکوع امام باشد و منایضه مجتهد حاصل نمیشود و عین آنکه
هرگاه ما موقوف رکعت بعضی از رکعات امام را و بعضی از رکعات دیگر را در رکعت کرده این را که در
نموده اول نماز مناسبت و وقتی که امام تسبیح میخواند ما موقوف رکعت اول خود حمد بخواند و هرگاه
امام بر رکوع برود قبل از تمام کردن ما موقوف حمد و سوره را موقوف تسبیح ما موقوف که قطع کند قرائت حمد و
سوره را و منایضه امام نماید چنانچه موقوف است که تمام کند در سجود و موقوف شود چنانچه موقوف است
که قصد انفراد نماید این چنینکه ما موقوف وقتی که علم دارد که امام حمد سوره را غنیمت بکند قبل
از رکوع امام بنشیند و ادراک حال قیام نکند بلکه در حال تکبیر که نماز تمام برای رکوع افتد نماید و
پیش از این افتد نموده قرائت کند از حمد سوره هر یک یک ممکن شود هر چند بسم الله در حمد باشد
یا سبحان الله در تسبیح باشد و ما موقوف مسنون و احوط اعاده نماز است و هرگاه بیک ما موقوف
بجمله منایضه امام ترک قرائت نموده کلاما یا بعضا شتم که اگر ما موقوف مشغول نماز شده بود که نماز
جماعت مهیا باشد و خوف رکعت بنمودن اول نماز جماعت را در تمام نماز مسجدی باشد یا بشد یا جزا
که نماز مسجدی را قطع نماید اگر در تمام نماز مسجدی خوف ترسید نماز جماعت را بکشد یا بشد یا جزا
نماز مسجدی تمام نماید و اگر مشغول بنماز واجب شد که نماز جماعت مهیا شده پس اگر ممکن است که حمد
نماید از نماز واجب مسجدی اول کند و تمام کند بنماز جماعت برسد و اگر در تمام خوف ترسید یا بشد
باشد قطع نماید چنانچه گذشت اگر ممکن نباشد مثل اینکه داخل در رکوع رکعت ثالث شد و خوف
تمام نماز است لکن جواز قطع فریضه جماعت را در تمام نماز جماعت فریضه مسجدی است و قصد جماعت
در آستان نماز فرادی نیست و جماعت بقطع نمودن باعث ترک هر چند این قطع باعث نزع از استیجاب
اعراض دیگر مثل واقف نمودن ما موقوف اول نماز خود را با اول نماز امام بلکه خارج از استیجاب جماعت
از جماعت جماعت دیگر خصوص اگر جماعت دیگر مثل بر وقت فضیله زاید باشد چنانچه خارج از استیجاب
از قصد انفراد نیست که قصد جماعت نماید احوط آنست که جمیع اینها امتیاز حق است هر جائی که محل جلوس
نشسته ما موقوف نباشد لکن منایضه امام در فضیله جماعت بنشیند از آنکه نشسته و نماز جماعت

کتاب الصلاة في الجماعه

۱۲۲

نماز مردان بخلاف آنکه خود را از زمین و در آباد و دست نرفته باشد و نیز مثل اینکه بر
پایه نشاند و پیشانی را بر زمین گذاشت و جمعی گفته اند که این بخلافی و در حال
خفتن و اجابت است اکثر نقل کرده اند که مستحب است و اول احوط است هر چند که این بخالی از نیت نیست
هشتم اگر مأموم امام را در رکوع ببیند بنزد که اگر صیغی کند یا این که داخل صفت شود یا امام در
از رکوع برادر و جان بر است که در همان مکان خود تکبیر بگوید و رکوع کند و در رکوع یا بعد از رکوع
یا بعد از سجده اول یا بعد از هر سجده یا بعد از آن است شدن از سجده دوم و راه ورود بکام یا بکشد
یا اما این که ملحق شود بصف و نوا کند در حال راه رفتن قبل از خروج با امام قرائت حمد سوره یا ذکر
و رکوع بلکه اگر می تواند باشد که در حال رکوع یا بعد از آن ملحق بصف شود و هر یک بعد از سجده و راست
شدن از آن و بعد از آن است شدن و بعد که امام داخل در رکوع می شود مأموم بعد از دخول امام در
رکوع بنزد بنزد که اگر راه ورود و بعد از دخول و صفت با امام رکوع کند شاید که با امام فرساید
و رکوع کند در همان مکان و بعد از آن در حال رکوع یا بعد از آن یا بعد از سجده یا بعد از آن است شدن
از سجده ملحق شود و لکن این حکم مشروط است بر آنکه مأموم از امام زیاد و درین باشد که جان بر باشد
با آن دوری افتد بمودن و آنکه مستلزم انحراف قبله نباشد هر چند که نحو و بصف و عدم انحراف
قبله بصف فرقی فتن باشد که اگر نحو و بصف بدو و انحراف قبله ممکن نباشد جان بر نیست تکبیر کمتر
و اقل بمودن و آنکه حاصل بایستد پس که مانع افتد باشد یا نشد هر چند عدم اشتراط شود
اول و ثانیست آنکه جان بر است مأموم در هر حال از نماز قصد انفراد پس اگر بعد از رکوع
امام در سجده و در رکوع اول قصد انفراد نموده و از آن هر چه سوره از مأموم ساقط است و اگر قبلی از رکوع
امام و بعد از انقراض از قرائت و سوره قصد انفراد نموده هر چند امام دو قنود باشد از قرائت حمد
و سوره از او ساقط است و اگر در آثنای قرائت امام مأموم قصد انفراد نموده بقدریک که امام خوا
است قرائت انفراد از مأموم ساقط است مگر آنکه اگر امام بسم الله حمد را تمام آید یا آنکه جان بر است
که مأموم اکفا کند بهمان بسم الله و بعد از قصد انفراد بانی را بخواند هر چند احوط آنست که
هر وقت که مأموم قصد انفراد کند قبل از رکوع دو باره احبنا طاعت سوره را تمام بخواند
و بعد از آن نماز را تمام نماید منصرف و اکفا نکند بحد سوره که بعضی از امام خوانده و بعضی دیگر
خودش خوانده بلکه بهیچل نیست که اگر امام شروع بقرائت قبل هو الله قل یا ایها الکافرون نموده
یا شروع بسوره دیگر نموده و از بصف گذشته مأموم بعد از قصد انفراد همان سوره را بخواند

کتاب الصلوة في الجماعة

۱۷۳

وعدول بپوره دیگر نکند بلکه احوط است که ماموم قبل از رکوع قصد انفراد نکند و احوط است که
 است که ماموم قبل از رکوع قصد انفراد نکند و احوط است که ماموم قبل از رکوع قصد انفراد نکند و احوط است که
 در حال ضرورت و غیر آنکه واجب نیست بر ماموم رکود کفرا و نماز اخفا که افتد با امام عادل مؤذنه
 نماز حد سوره را هر چند نماز ماموم در رکعت اول نماز اخفا بجهری باشد مستحب است
 بلکه حد سوره از او ساقط است و مستحب است برای ماموم لا اله الا الله و سبحان الله و صلوة و
 سایر از کار و رکود رکعت چهارم که ماموم بشنود قرائه امام را نا انکه هم می باشد هر چند
 نیز گوش باشد مراد از هم است که مجرد صوت باشد و نیز قرائه را ندهد و هر چه در این
 است احتیاط ندارد بلکه کراهی دارد هر چند نماز ماموم اخفائی باشد بلکه قول بحرف قرائه
 خالی از قوه نیست چنانچه و نحو خاموش شدن ماموم و گوش دادن و قرائه امام را بخالی از قوه
 پس احوط است که در این حال شغور دعا و استغاثه از شیطان بازگردد مگر در کفلی که منافا
 باخواموش شدن نداشته باشد و اگر نشود حتی همه را هر چند بیخبر و ناچار بجهری یا مانع
 دیگری باشد باز صورت نیز وجوب قرائه ساقط است لکن احتیاطا قرائه خالی از قوه نیست
 و بهتر است که اگر بخواند بقصد جزیی بخواند و اگر بد بعضی از حلاله قرائه همه را بشنود و در
 بعضی از حلاله نشنود و ترک کند قرائه را در حالیکه می شنود و جایز است برای ماموم در وقتی
 که همه را نشنود یا اینکه مشغول گردید و بیخبر حد صلاه شود و اما در رکعت سیم و چهارم هر
 ماموم بخیر است یا بین حد سوره هر چند امام احتیاطا بشنود یا قرائه نماید اگر نماز ماموم اخفا
 باشد نماز امام جهری و همچنین اگر نماز ماموم جهری باشد و نماز امام اخفا ماموم تابع امام
 میباشد در جهری و اخفاء نماز و جاهل با نیستی نیز معذور است علی الاقوی هر چند احوط است
 نماز است اگر تابع امام شد جهر خوانده و اگر وجوب اخفا تا نیست یا نیست بهر آن حد و سوره
 بنما و اما شایسته آن کار پس وجوب اخفا و او نیست بلکه مستحب است اخفا و جمیع اقوال حتی در تکبیر
 الاخر مکرر ماموم مکرر در رکوع یا امام بخواند یا ملحق شود و امام برای او رکوع و اطول دهد
 مستحب است که تکبیر الاحرام را بلند بگوید تا اینکه امام بفهمد که ماموم بر رکوع رسیده و زیاد
 از حاجت نیست نشود و هم چنین اگر امام خطا نماید و غلط بخواند یا آنکه خطا در افعال نماید
 ماموم میتواند که باز کار نماز و یا قرائه قرآن یا بخواند امام خود را بتبصره نماید و از بلند چنانچه
 بجهت تبصره و خوف جهل و احوال امام نیز جایز است صیلا بلند نمودن بقدر رفع احتیاطا هر چند

و تبصره

کتاب التلوی للجماعة

۱۷۴

حاجت رفع نشود مگر بلند نمودن صدا زیاد بر بلند شغاف که بلند نمودن صدا زیاد بر بلند
 منقاف بجهت حاجت ضرورت ندارد و در قنوت هم بعضی از علما نیز قنوت داده اند که جائز نیست برای ما و
 صدا بلند نمودن و این قول ضعیف است و چنانچه ضرورت ندارد اگر صدا بلند نماید و قنوت و لکن
 کلام اینست که چهار دفعه برای ما موم را چنانست تا به قنوت علم و جهان چهل شنبه ماموم باری
 آنکه اگر امام خطائی نماید باید مامومین امام را بقیته نمایند بعضی بقیته مرفوع را واجب دانسته اند
 و قول وجوب ضعیف است و لکن احوط است که چنانچه بقیته نکرده عمدا یا سهوا پس اگر خطا امام در غیر
 رکعت بوده و محلی منقض شده بای باشد اگر چنانچه عمل بقیته برای امام فوته شده و لکن از برای
 عمل نماز و ان غلط بای باشد مثل اینکه امام حمد و سوره را غلط خوانده یا خلاف ترتیب خواند و
 ماموم نازق بقیته کند امام گفت رکوع در این وقت ماموم نحو صحیحاً افران نماید بعد از آن با امام ملحق
 شود و چنانکه قضا بقیته امام خلا از قنوت نیست بلکه هرگاه امام بعد از تکبیر الاحرام رکعت فراموش کند
 سوره نماید منافی کند امام را و در رکوع چنانچه لازم نیست بر ماموم قصد انظار یا فرائض حد شود
 بما ما نماید بعد از آن ملحق شود بلکه جائز است برای شخص که ابتدا افتاد کند رکوع باین امام
 بنا علم ماموم که امام سهواً افران کند سوره نموده چنانچه گذشت اگر خطا امام در رکعت باشد این و
 بر ماموم لازم است بجا بیاید و در رکعت صحیحاً افتاد با امام بعد از آن صحیح بقیته بجهت اینکه نماز
 امام باطل شده و صحیح نیست و از هر آنکه مستحب است که امام طول بدهد رکوع خود را بلند و مقبلاً
 آنچه غرض طول رکوع بوده بجهت انتظار کسانی که تکبیر گفته اند و داخل در نماز شده اند هرگاه آنها
 نرسد که اگر طول ندهد کوه را این مامومین بر گفته و سبب بلکه این استجابتاً ثابت است برای ماموم
 اراده دخول در نماز داشته باشد بلکه مقدار طول متوسط است بعد از آنکه اطمینان حاصل شود
 که ماموم با امام رسیده و سبب هر آنکه مستحب است که امام دعاها را مخصوص خود نکند بلکه بلفظ جمع
 بخواند چنانچه مستحب است که امام بر او نافله اخراج کند و بجای دیگر و دو نافله کند چنانچه مستحب است
 که صلوة امام در طول مناسب حال ضعیف مامومین چنانچه امام نباید که نماز که معارض است
 میشود و در سر غش بکوشد بعد از آنکه نماز از وفار بیندازد و بیست و نه طول ندهد که باعث تنفر
 باشد که مامومین شود چهارده هر آنکه مکرر است راه داد از اطفال و مجانبین و عیب بلکه غیر
 اهل فضل از رصفه تا باینکه هر آنکه اگر ماموم داخل در نماز شده و لکن نمیداند که امام در دو
 رکعت اول است تا فرائض از او ساقط باشد بخواند یا آنکه در دو رکعت آخر است که ماموم باید

در رکعت اول

عوضاً

نزل

کتاب الصلوة فی الجماعه

۱۷۵

فرازة نمايد و اين وقت لازم است كه نفس او كشي و نشسته باشد و اين هم موم خواندن بعضي نماز كه
 بخواند نماز است بجهت شروع و لكن اگر بجهت دفع بخواند باین معنی كه اگر در دو ركعت اول است
 این نماز نه خوان باشد اگر در دو ركعت آخر است بجز صلوته باشد شاید بهتر باشد و اگر چنانچه
 خواند و مغلوب شد كه در دو ركعت اول است ضرر ندارد چنانچه اگر در اشای فرازة معلوم شود
 كه در دو ركعت اول است قطع میباشد اگر در چهار ركعت مامور بوده كه بخواند حمد و سوره را و بخواند
 سه و انا انكه امام رفت بر كعبه پس ضرر ندارد و ملحوظ شود بامام در ركوع و اگر عدا بخواند انا انكه
 امام رفت بر كعبه و معلوم شد كه در دو ركعت آخر است معصیت مؤنه و بخواند و بعد از آن ملحوظ
 شود بامام در هر چهار ركعت ممكن باشد ملحوظ با انكه قصد فراموشی نماید هر چند بخواند ملحوظ بامام
 در دو ركوع با نوله نماز حمد و سوره عدا بنی خالی از قوه نیست احوط اعاده نماز است و این فرض
 و اگر عدا خواند و مغلوب شد كه در دو ركعت اول است بجهت دفع و لكن انچه ضرر ندارد
 بخواند هر چند احوط اعاده است شتر هم انكه مستحب است از ای شخص كه بفراموشی نماز كرده احاطه
 نماز نماید بجماعه و بقیه استخبات و وجوب كبریا و جماعه بیشتر شود چه انكه با نماز اعاده كنند یا موم
 و اختصاص ندارد با ان استخبات بحدی كه در وزن و جبهه میز هم جواز است بلكه از برای مامور و از برای
 امام اعاده نماز بجماعه كمره اند و مستحب است تا بلكه بیشتر برای طایفه بلكه خصوص كبریا و جماعه تا
 مشتمل بر ضرر و فضیلت زامده باشد نهاده بركه و بعد اعاده نمودن خالی از اشكال نیست
 و احوط ترك هر چند جواز زیاد تا هر چه حاجت است خالی از قوه نیست و اگر دو نماز و مثل ظهر
 و عصر و یا مغرب هشتاد و یقارای مؤنه و در جماعه و اول مؤنه كه بكنی نماز اول را مشغول است
 و در بركی نماز دوم را مراعات نمیشد و اعاده بنی نماید هر چند اشراط و نیت خالی از امل نیست
 چنانچه شرط نیست اعاده هر دو بلكه اعاده يكی كافیهست بلكه جواز است اعاده نماز ثانی نماید
 اول چنانچه جواز است اشتغال در نماز و نیت اعاده نماز اولی بلكه در وقت غیبت بجهت استخبات
 اعاده هر دو در بعضی نماز بوقتیه مثل نماز زلزله و یا در جماعه و نماز منفردانی نماز فضا
 بلكه نماز جماعه و همان نماز خارج وقت با انكه ظاهر اخبار اعاده است نه فضا چنانچه هر كس
 دو نفر عدا از يك جماعه گردند فراموشی مؤنه و بعد از ان پشیمان شده اند جواز است كبریا و جماعه
 نماید با انكه اگر چه كندای نباشد خلاصه هر حال جماعه مطلوب و مجرب است همتا انكه
 از اخبار مشتمل باشد كه در صنف به صنف نقل کنند از ادبینه و درها شده از مجلس

عده هر چه

کتاب الصلوة في السفر

۱۷۲

بلکه سر در ایما برای سجود پیشتر یا بنی بر و اگر مأموم زن باشد بهر دو یکدگر یا پسندند مکرر شروع بنا فله نمودن بعد از قدامت الصلوة بلکه بعد از شروع با قامة تبریکه است مکرر که مأموم تنها باشد داخل در صفت نشود هر چند زن باشد و صفت زن نیز باشد مگر اینکه در وضو مکان غالی باشد اگر در این وقت خود را در جناح امام قرار دهد بطریق دور نیست که در این وقت گواه داشته باشد که کسی او را بطلبد و داخل در صفت کند و اجابت او نیز معلوم نیست که مستحب باشد مگر اینکه هم اهل انصف بر ضابطه و طیب نفس طلبند مقصد هشتم در نماز مسافر است بدانکه نماز مسافر قصر و مشروط است بر اول آنکه سفر او بقدر مسافت فرسنگ باشد و رفتن بقیه ای با آمدن بقیه ای با در وقت و بر کشتن هر دو که چهار فرسنگ برود و چهار فرسنگ برود و با اتصال سفر در یک روز یا یک شب یا یک شبانه روز که شب آشنای آن نماید بقصه بلکه میباید آنم و فرسنگ سه میل است میل چهار فرسنگ است بدو فرسنگ و فرسنگ و هر فرسنگ دو و بیست و سه فرسنگ شرعی و از ده هزار فرسنگ است و در کمتر از هشتاد و سه فرسنگ کند اگر چه در اینجا باشد چنانچه در کمتر از چهار فرسنگ قصر نیست هر چند بشکر ارامد شد و فرسنگ باز داده و اطمینان باشد و هم چنین اگر از چهار فرسنگ بکوچکتر باشد قصر نیست و قصر میکنند در وقت و در وقت و بر کشتن مگر آنکه بر کشتن هشت فرسنگ باشد که در این وقت قصر میکنند بر کشتن نه در وقت بلکه هرگاه چهار فرسنگ کمتر بر دو هفت فرسنگ بر کرد و نیز قصر میکنند نسبت اگر چه در همان روز بر کرد و اگر دو فرسنگ برود و بر احوال و شش فرسنگ بر کرد و از دوازده فرسنگ خوان از هر کس که بر کشتن که کمتر از چهار فرسنگ در وقت بقیه ای یا بر کشتن بقیه ای باشد قصر نکند هر چند احوط جمع میباشد پس اگر سفر در ده روز داده داشته باشد یکی دو فرسنگ و دیگری هشت فرسنگ اگر از دو فرسنگ تمام میکنند در وقت اگر چه قصد عود از هشت فرسنگ داشته باشد و در کشتن قصر نماید اگر از ده هشت فرسنگ برود قصر میکنند هر چند قصد که گردن نما از این راه برود و حتی در کشتن و طهر عینا اعیان ندارد بلکه باید که بقیه ای یا فرغانه نامی کند چه از او یکساعتی کند یا بیشتر بشرط آنکه از اسم مشایخ و بزرگای طول دادن خادمان باشد یا بشود مثل آنکه از بعضی مشفق قطع طریق و سبب و باران باشد یا بخود ان با سبب یا مخالف بخوان طول یکشنبه آنکه عینا اعیان هشت فرسنگی کند یا بجهت محض فقر و بخوان هر چند با قصد سفر باشد یا آنکه مسافر از سفر رجوع کرده و نزد یک وطن بپاید

و اگر در ایما برای سجود پیشتر یا بنی بر و اگر مأموم زن باشد بهر دو یکدگر یا پسندند مکرر شروع بنا فله نمودن بعد از قدامت الصلوة بلکه بعد از شروع با قامة تبریکه است مکرر که مأموم تنها باشد داخل در صفت نشود هر چند زن باشد و صفت زن نیز باشد مگر اینکه در وضو مکان غالی باشد اگر در این وقت خود را در جناح امام قرار دهد بطریق دور نیست که در این وقت گواه داشته باشد که کسی او را بطلبد و داخل در صفت کند و اجابت او نیز معلوم نیست که مستحب باشد مگر اینکه هم اهل انصف بر ضابطه و طیب نفس طلبند مقصد هشتم در نماز مسافر است بدانکه نماز مسافر قصر و مشروط است بر اول آنکه سفر او بقدر مسافت فرسنگ باشد و رفتن بقیه ای با آمدن بقیه ای با در وقت و بر کشتن هر دو که چهار فرسنگ برود و چهار فرسنگ برود و با اتصال سفر در یک روز یا یک شب یا یک شبانه روز که شب آشنای آن نماید بقصه بلکه میباید آنم و فرسنگ سه میل است میل چهار فرسنگ است بدو فرسنگ و فرسنگ و هر فرسنگ دو و بیست و سه فرسنگ شرعی و از ده هزار فرسنگ است و در کمتر از هشتاد و سه فرسنگ کند اگر چه در اینجا باشد چنانچه در کمتر از چهار فرسنگ قصر نیست هر چند بشکر ارامد شد و فرسنگ باز داده و اطمینان باشد و هم چنین اگر از چهار فرسنگ بکوچکتر باشد قصر نیست و قصر میکنند در وقت و در وقت و بر کشتن مگر آنکه بر کشتن هشت فرسنگ باشد که در این وقت قصر میکنند بر کشتن نه در وقت بلکه هرگاه چهار فرسنگ کمتر بر دو هفت فرسنگ بر کرد و نیز قصر میکنند نسبت اگر چه در همان روز بر کرد و اگر دو فرسنگ برود و بر احوال و شش فرسنگ بر کرد و از دوازده فرسنگ خوان از هر کس که بر کشتن که کمتر از چهار فرسنگ در وقت بقیه ای یا بر کشتن بقیه ای باشد قصر نکند هر چند احوط جمع میباشد پس اگر سفر در ده روز داده داشته باشد یکی دو فرسنگ و دیگری هشت فرسنگ اگر از دو فرسنگ تمام میکنند در وقت اگر چه قصد عود از هشت فرسنگ داشته باشد و در کشتن قصر نماید اگر از ده هشت فرسنگ برود قصر میکنند هر چند قصد که گردن نما از این راه برود و حتی در کشتن و طهر عینا اعیان ندارد بلکه باید که بقیه ای یا فرغانه نامی کند چه از او یکساعتی کند یا بیشتر بشرط آنکه از اسم مشایخ و بزرگای طول دادن خادمان باشد یا بشود مثل آنکه از بعضی مشفق قطع طریق و سبب و باران باشد یا بخود ان با سبب یا مخالف بخوان طول یکشنبه آنکه عینا اعیان هشت فرسنگی کند یا بجهت محض فقر و بخوان هر چند با قصد سفر باشد یا آنکه مسافر از سفر رجوع کرده و نزد یک وطن بپاید

کتاب الصلاة في السفر

یا

ولكن عماد در دهها و مزارع و در یک بوطن مدنه و نادی و کثرت بنا بدی که از اسم مستفاد
 بودن خارج بشود بلکه از بعضی از مشایخ مآظا هر میشود که اگر شخصی در بلد یا مکانی قیام
 یا عیال سالها بکشد یا مانند آن چه بخواه سال باشد مثلاً و آن بلد را ماوی و مقبر خود قرار دهد
 نه بقصد اوطاف و نه ملکیتی نیز در آنجا نداشتن باشد هرگاه از آن بلد سفر نماید از سفر و کسب یا
 مکان یا آن بلد محتاج نباشد و انعام نماز بقصد اقامه یا ماندن سعی و زمره و یا بجهت اینکه در آن
 بودن یا بنا بر ای مسافر است و بر این شخص فرض در صورت مسافرتان نیست پس در نماز یا باید تمام
 نماید نه قصر و هر چند فوطح سفر برای این شخص در فرض من بود حاصل نشود بلکه میشود که
 که ماندن یا بنی مقدار در آن بلد باعث آن میشود که آن بلد و آن مکان قیام و محل او شود و
 بلکه اگر شخصی در یک یا مکانی قصد ماندن نماید مدنه بسیار بقصد تحصیل علم یا تجارت یا اضر
 دیگر و نیز باید تمام نماید و در و در آن بلد یا بعد از شش ماه یا بعد از چند روز یا بمقدار
 که از اسم مسافر خارج شود هر چند فوطح دیگر فرض نشود بجهت آنکه قصد ماندن بسیار نیز در
 فوطح بسیار یا بجهت آنکه این شخص در فرض موقوف بقصد و موقوف از اسم مستفاد خارج میشود
 هر چند بعضی از علماء موقوف بقصد نماز در آن و در آنجا اندک مگر اینکه قصد اقامه کنند یا
 روز مریه در آن بلد یا آنکه در آن وقت تمام میباشد مطلقاً و این قول نویسنده هر چند در این
 و کتاب فرض احوط جامع است و مثل یا لافتن بمناره و درخت یا بنی رفتن بجایه و قریه یا بنی
 و بخوان از سفر شرعی چنان میشود چنانکه یا لافتن بر کوه چنان جوانان برود چنان فوطح آن که
 کوه در نحو بلد باشد و اما اگر در آن بلد باشد بسیار میشود که اسم سفر یا لافتن یا بنی حاصل
 شود چنانچه اگر یا بنی رفتن بجایه و در رفتن بد یا و یا لافتن بمناره و کوه بطریق قصد و افع
 شود صد و سفر بر آن میکند و نیز نیست بحسب ظاهر در صد سفر و عدم صد آن بسیار
 ندر یکی مثل کوه و علود فوطح مثل بمناره و طی مسافرت در و در بلد کبر و در و قلمه نیز باعث صد
 سفر نمیشود هر چند نجا و از حد و شخص نماید چنانچه بسیار میشود که باعث صد سفر نمیشود
 و از بعضی اعظم ظاهر میشود که هر کما قطع مسافرت بطور دائره یا دائره یا بنی در و در خطی که
 انقطه جاری مکان آن بلد نماید باشد صد سفر نمیکند و از بعضی از جمله مشایخ مآظا
 ان ظاهر میشود و ظاهر است که مسافرت در و در کوه یا در و در فرض شود بر چند قسم است اول
 اینست که هشت روز فرض شود لکن در و در بلد باشد ظاهر است که در آن شهر صد

کتاب الصلوة

سفر میکند غالباً مثل سفر خود بلد و غیر آنست که صد سفر میکند مثل اینکه راه بلد محضر
باشد و بر دایره ای که محیط بیلد باشد این نیز چند ضلع است اول آنست که مفسد
در آن دایره فرض شود که محیطه فرار از شهر مثل عود بمکان اوله نماید در این قسم لازم است
باعتبار قطع تمام مشایر برین نهانه باعتبار باقی و غیر آنست که مفسد را خود دائره نباشد بلکه
در مسیر چهار فرسخ باشد و این فرض نیز لازم است و ضرر چه بعد از وصول بمقصودان باقی مسافت
بر گردد با از همان راهی که آمده برگردد مگر اینکه در صوره یا بنه مسافت باقی بقی حاصل میشود
و در صوره اوله بغیر باقی خالی از قوه نیست باعتبار عود نیز حقیقتاً است که مفسد
در گذشتن چهار فرسخ باشد پس هرگاه مفسد از همان راهی که آمده است در تمام مینماید هرگاه
مفسد عود از باقی مسافت داشته باشد ظاهر آنست که قصر باشد باعتبار قطع مسافت هائیه
با بقیه باعتبار مفسد قطع مسافت زائده علاوه بمفسد که مجموع آن چهار فرسخ میشود
در عود حقیقتاً هر چند احتمال تمام نیز میسر نیست لکن حوط جمع است چهارم آنست که مفسد در
زائده بر چهار فرسخ فرض شود پس اگر مفسد عود از همان راهی که آمده دارد در اشکال حکم او
مضر است اگر مفسد عود از باقی مسافت دائره دارد حکم آن مثل حکم فرض ثانی از قسم است
و اما فرض ثانی در خطی که عرض آن خط عادی مکان آن بلد باشد پس اگر مراد از زائده گذر او باشد
شد باشد که مسافتی که حاصل شود و آن خط بنفسه کمتر از چهار فرسخ باشد پس بموجب فرض ثانی
شد هر چند بخیر مرقوم نباشد اگر مراد از زائده مجرد قطع و سپر باشد خط مفروض نیز کمتر
از چهار فرسخ نباشد پس اگر آن خط در فرض بلد فرض شود علم صد سفر ممنوع است
و هم چنین ظاهر میشود از سبب استیاضه علی الله مفسره که اگر شخصی سفر کند بسوی بلدی و از آن بلدان
وصول بان بلد ببلد دیگر مفسر میکند اگر مجموع بقای مسافت نباشد هر چند چندین واحد مسافت
حاصل شود و این قول فوسل اگر از اول مفسد سفر تمام آن بلد را داشته باشد و تا بقیه شود
مشأ باشد یا خیار و بخیر و عادل و بحکم عا که شرع و شیاع و یا خیار صاحبیم و بمشأ
مالک و زعمای مستأجر یا مستعیر بخیر و واحد ثابت میشود و هم چنین مستأجر عادل و زائده
و زون هر چند فطنه حاصل شود هر چند لحوط جمع است اگر دو شاهد عادل باشد
دو شاهد عادل که بخارض کنند در اصل مشأ بودن و نبودن یا عیثا رسیدن یا نرسیدن
افوی تمام و لحوط جمع است و مثلاً در مسافت شرعیه تمام مینماید و نیز هم لازم نیست هر چند

در این قسم لازم است

و مینماید

پس این باقی فرض است
سفر کند یا نه
و اگر در خطی باشد
و اگر در خطی باشد

و اگر در خطی باشد

کتاب الصلوات فی السفر

فصل حوط است با مکان و احوط از آن جمع است اگر مثل از جهت تحقق مقدار مسام و جبهه قصر
باشد و اگر مثل از جهت جهل بحکم شرعی آن مسافر باشد را بنوقت محض و علم بحکم لازم است با جهتها
یا تقلید مکرر که عمل با خطا نماید و اگر شاک در مسافر شرعیه قصر نماید بعد از نماز معلو
شود که مشایق بوده لازم است که اعاده نماید و وقت و قضا نماید و خارج وقت تمام و هم چنین
اگر بیش خود بانی نباشد و اگر معلوم شود که مسافر بوده اعاده نماید قصر را مگر در وصول یتکه
ملفت بقصر و تمام بطبع وجه نبوده و اگر شاک در مسافر شرعیه تمام نماید بعد از نماز معلو
شود که مسافر نبوده یا بیش خود بانی مانده اعاده لازم نیست اگر معلوم شود که مشایق بوده احوط
اعاده بلکه قضا مشایق بقصر هر چند قول بسقوط اعاده و قضا حال از قوه نیست اگر شاک در
مسافر شرعیه بنام نموده و در انشای نماز معلوم شود که مشایق بوده پس اگر قصد ظمیر یا عینه مثلاً
نموده و التفات بقصر و تمام ننموده نماز او صحیح است نماز تمام نماید بنقض هر چنین اگر ملفت
بقصر و تمام بوده و لکن قصد تمام نموده و اگر قصد قصر نموده لحوط است که کند از قصر
تمام و تمام این نماز نماید اعاده نموده نماید اما هر چند بطلان نماز و لزوم استیناف آن تمام و عدل
لزم و تمام آن قوی مستیلاً خصوص اگر قصد قصر از روی جهل با عقبات نبوده بلکه عداو عالم
بوده که مبدا است که تکلیف در این فرض تمام است و اگر در انشای نماز معلوم شود که مسافر نبوده
پس اگر قصد ظمیر یا عینه نبوده و التفات بقصر و تمام نماز او صحیح است نماز تمام نماید قصر را
اگر داخل در رکوع رکعت ثالثه شده باشد و اگر داخل در رکوع رکعت ثانیته شده باشد احوط آن
نماز است تمام و اعاده است و قصر و اگر قصد تمام نموده عدل کند بقصر اگر محل عدل بانی باشد
و اگر محل عدل بانی نباشد احوط تمام و اعاده است و قصر و اگر قصد قصر نموده نماز او قصر تمام
نماید و نماز او صحیح است اگر قصد قصر از روی جهل با عقبات نبوده هر چند احوط اعاده در این وقت
بلکه لزوم اعاده قویست اگر تنب قصر را عداو عالم بوده که مبدا است که تکلیف در این فرض
تمام و نیت تمام است نیز فرض قصر تمام نیت قصر و در آخر صلوة مسافر نیز میباید فرغ
بستاد و نیت قصر و تمام و خود قصر تمام و ابتدا مسافر از آخر قلمه و آخر خاتمه و آخر جمعه از ابتدا
و ده هاء و جاعاه و آخر کار و انسل یتکه یا او بنیای بکر نباشد آخر جمله از بلاد بزرگ
است اگر محل بزرگتر از شهر که امتیاز نباشد و اگر باشد از آخر جمله این محل بزرگتر است اگر آن محل
بزرگتر مشتمل بر محلات نباشد بقدر مسافر و ابتداء آن از محل بقدر بزرگتر از محل بزرگتر است

کتاب الصلوة

از جمله مقام بری بن حمله باید نمود و لکن تانی فوی است اگر در صحران یا در باحالی باشد
که بلند و جاف باشد ابتدا مشای از مکان بنشیند که از آن سفران مکان می نماید و در آن مکان فاصدی
مشای باشد هر چند به تبعیت باشد مثل زوجه و غلام و پسر و خادم بلکه در فو و اهل و عیال مادام
فصله منافرند و نشسته باشند که اگر فصله منافرند و نشسته باشند هر چند حرام باشد مثل زن
و عیال و پسر و عیال تمام می نماید چنانچه اگر فصله منوع را ندانند تمام می نمایند بلکه شیخ اسناد
«ناهی» و اهل کلام اعلی الله مقامه شرط کرده است در فصل کردن تابع که علم فصله منوع داشته
باشد پس اگر تابع نداند فصله منوع خود را تمام کند هر چند مسافر یا قطع کند بنا بر این که
در انشاء مسافر معاشق و شوا از برای تابع فصله منوع مسافر را در این فضا تابع فصله میکند اگر
بعد از علم تابع فصله مشای تانی باشد الا تابع تمام می کند هر چند منوع فصله کند و خود فصله
در آن علم فصله منوع موجب فصله نمیشود و الا باید که فصله کند باشد و هر طایفه حاجت که در انشاء
حاجت او مگر بعد از حصول نشاء هر چند نداند و لکن عدم اشراط علم در خصوص تابع باقی است
و باید در آن علم منوع بمقتضای مسافر عدم اشراط علم بمقتضای خود منوع خالی از قوه بنشیند
پس هر زمانیکه تابع برینکه منوع فصله میکند و نیز فصله میکند هر چند بعد از علم تابع تانی
مانده از سفر باشد و مسافر بنا شد پس شرط بنشیند در فصل نمودن تابع علم فصله منوع در اول
سفر و در علم فی الجمله کافیست شاید این را بشنواستماع باشد بلی اگر فصله منوع را بداند
و لکن عازم از آن مسافر بنشیند چه عازم بخلاف با مقدمات باشد یا مسافر
داشته باشد یا فصله بنشیند لازم است که تمام می نمایند هر چند اکفا بطن مختصا به عیال
خالی از قوه بنشیند بلکه از بعضی ظاهر میشود که شرط فصل نمودن تابع اطمینان تابع است بقیا منوع
بر فصله مشای پس اگر اطمینان نداشته باشد بقیا منوع بر فصله مشای هر چند اطمینان نداشته باشد فصله
میکند تابع هر چند فصله بنشیند و نشسته باشد لازم بنشیند تابع که استغلام از منوع نماید هر چند
از طریق اجتناب لازم بنشیند منوع که اجتناب نماید هر چند تابع از او سوال نماید و اکفا بقول منوع
در فصله مسافر و فصله قاصد و نحو آن خالی از قوه بنشیند چنانچه هر چند بعضی گفته اند که اگر اطمینان
اکفا بقول آن بنشیند و شرط بنشیند سفر اجتناب از مسافر پس مجبور و بر سفر هر چند جبر بخوبی
باشد که او را بر او ببردند یا در آنجا صندلی بگذارند و بیرون نماند اگر خانه مقصد مجاور باشد که بنشیند
مسافر را اگر است و اول فصله در تانی تمام نماید اگر نداند با احتمال خاص باید از جای باز رجوع

کتاب الصلوة

جایز را از مجرب بعد بمسأله بود قصد مسأله اندر و اگر کسی بیال که چنانچه با مسأله مسأله
 باطل باشد و بدو که قدر کرده باشد یا بخوان برود و قصد مسأله باشد یا مسأله باشد یا مسأله
 بافتن که چنانچه باشد خواه مقصودش بقصد مسأله حاصل شود یا نه نماز را تمام کند هر چند که با مسأله
 بر کعبه در رکعتی اگر چه در هشت فرسخ باشد قصد می کند می کند بقصد رفتن یا با چنانچه رفت
 چنانچه قصد می کند بقصد رفتن یا به رکعتی مثلا اگر با مسأله مسأله برود در مسأله مسأله که
 ملافاه مسأله بعد از مسأله خواهد بود قصد نماید چنانچه مسأله مسأله و اگر بداند که در کمالا
 خواهد بود و بدو بطریق ثالثه یا بی فرسخ از راه طی نموده بعد معلوم شد که مسأله مسأله که باید بود و
 بر کعبه قصد می کند مسأله مسأله با قصد یا به بی فرسخ در قصد هم چنین هم می کند مسأله مسأله
 و با طشت فرسخ بر کشتن تا اینکه باعث شود قصد می رود که در این مسأله مسأله و با طشت
 اگر مسأله شش فرسخ یا چهار فرسخ به قصد رفتن بعد از آن قصد نمود که در فرسخ باقی مانده را
 برود و از اینجا بر کعبه قصد می کند این دو فرسخ رفتن یا شش فرسخ بر کشتن که هشت فرسخ شود پس
 را با باقی تمام نماید که فتنه در فرسخ قصد مسأله و فتنه و مسأله مسأله و مسأله مسأله
 علم مسأله شرعی پس اگر سفر بکند بسوی مکانی که نداند بقصد مسأله مسأله و اگر در
 مسأله مسأله معلوم شد که بقصد مسأله مسأله مسأله مسأله مسأله مسأله مسأله مسأله
 شرعی نباشد یا با مسأله مسأله معلوم نشد باید نماز را تمام نماید و کافی است در قصد مسأله
 حد و شان و عدم قصد خلاف پس ضرر ندارد بوقوم یا بخون یا اغیار یا اشیا یا بی اگر در ای
 سفر تمام یا مخی علیه یا بخون بوده و در اشای سفر بیدار یا خافل شده و با طشت آمده اعشیا
 یا غفلت از مسأله مسأله باید بلکه بعد از اذان و اقامه بخون اگر باقی بقصد مسأله باشد ضرر نمی
 و اگر بقصد مسأله نباشد تمام نماید مگر آنکه تابع باشند که در این نوع قصد و نوع و مسأله
 قصدان که فتنه واجب است ضرر هر چند باقی بقصد نباشد و جمع احوط است قصد مسأله
 بهتر و در سفر که فتنه خصوص اگر عثا صبر را شرعی یا باقیم علی صبیح غیر میز قصد می گیرد قصد
 او پیش از بعد از نماز یا بلوغ اگر چنانچه فتنه بود قصد شروع کافیت و احکام قصر و اتمام
 تابع قصد خوش میباشد هر چند احوط جمع میباشد در صوة حصول مسأله بقصد و با
 قصدش و اگر قصد کند مکانی که بعد از شروع در او مسأله شود یا با طشت که بعضی بقصد
 مسأله باشد بعضی کسر و شش نکرده مسأله باید تمام کند چنانچه در اول امر بقصد آن باشد

لا بأس

کتاب المسافر

بانه و كافيت و خصوصاً مسافر ادا ده سپر انقدر بحسب عن و نيت خود هر چند احتمال
بد هلكه مانعي غرض شود هر چند ان مانع مظنون الحسب باشد اما ميكره از عمر خود ^{موقوف} ^{موقوف}
فشاء باشد اما اميكه مانع بالفعل موجود شده باشد بل اگر ملتفت مانع محتمل الوجود
شود و بجهت احتمال وجود مانع مرد شود و رفتن بر كشتن در انوقت قصد فشاء حاصل نميگردد
و ظاهر است كه در مانع غير اختياريه مثل عوف جنم بعد از ان شرط نباشد بلكه طين محذوف است
ان نیز مانع تنبسي پس بجز امكان كافيت مثل طين بعد از انما نماز بموت و خوان كه ضرر و نكاح
ليس با حظه عوف قصد سفر بلكه قصد اقامه نیز محقق ميشود بخلاف قطع بموت كه ان مانع حصول
قصد فشاء است هر چند قصد تن اين باشد كه نكاح يا نيز با مقصد بر شتاب طين مردن با
احتمال مردن مانع قصد فشاء نميشود سيمر است كه ان قصد سفر باشد اخيراً ستره پس
اگر عدل ناپديد باشد مسافر با مرد شود بجهت نفع رفو و خوان پس اگر بعد از نجا و از حد
نرخصر و قبل از بلوغ بجهت افسخ باشد و اين وقت تمام ناپديد نماز و روزه را بگيرد و هم چنين
اگر قبل از نجا و از حد نخصر باشد اگر بعد از نجا و از حد نخصر و بعد از بلوغ بجهت افسخ
باشد و انوقت لازم است قصر و افطار مكرانكه فاطم سفر حاصل شود با قاصده روز يا نيز در حد
ماند و رفتن ناسر روز و در جا بلكه انما لازم است عمل قصر بيش از عدل و نيز در اعادة لازم
نيت كرده و باره عازم همان سفر با سفر بگيرد بده اين نيز چند ضلالت است كه سفر بعد از
از عمر منفسر بقتل مسافر شرعيه مبني است بدون حاجت و باضتمام مقدار بگيرد و اين وقت
قصر و نياين و سيمر است كه مسافر بعد از عمر قبل مسافر شرعيه بنفسر نباشد بلكه محتاج ببلد
ببلد خط ختم بمقدار بگيرد و اين نيز چنانست كه ان است كه با نرد و با عدول از سفر مقرر
از مسافر و فطام مقرر و اين ضلالت است كه حكم مسافر سابق باطل نميشود و اين نيز در با عدل
سفر مثل اقامه نميشود و لازم نيت حصول قصر و قصد فشاء بگيرد بلكه احتياطاً مسافر است
عمل اول مبدوء و نيز از هيچ نيز كه دوباره عازم سفر شد پس اگر مقصود او بعد از عمر سفر نياين اول
از مسافر باشد بفسخ با نيا خط ختم عمل اول بعد از مسافر نياين باده باشد بايد قصر و نياين تمام پس
معتبر بنيت است و لازم قصر و شروع بسير و قصد طي مسافر نياين چنانچه حد نخصر از عمل اول معتبر است
نيز از عمل كه نياين عمر سفر نموده هر چند با طوط جمع است مسافر و تمام دو بمر است كه فلكه از مسافر
و با نرد و با عدل فطام نموده و لكن در خصوص مسافر شرعيه حاجت و باضتمام اين مقدار نباشد و بايد

کتاب الصلوة

فمن نزل فوی فصر و احوط جمع استمراست که خصوصاً شرعیه محتاج باضا این مقدار نیز
در این وقت اگر نیز دو غم و سفر تا بنا بعد از چهار فرسخ باشد نیز فوی فصر و احوط
جمع است اگر قبل از چهار فرسخ باشد فوی تمام و احوط جمع است و الله العالم و کافیه در
استمرار فصد سفر فصد مطلق سفر است اگر در اشای السفر عدول نموده بسفر دیگر که مشای
باو نیز حاصل شود ضرر ندارد در لزوم فصر جهات از شرائط فصر است که در اول سفر
و ابتداء آن غایب باشد که قبل از بلوغ بعد مشای شرعیه فواضع سفر را بجا نیاورد مثل اینکه
اقامه با هر دو بوطن نماند اگر اقامه باشد که در اشای مسافه فواضع سفر را بجا آورد مثل
اینکه اقامه با هر دو بوطن نماند پس فصر نمیکند اصلاً پنجم آنکه باقی بر این غم نباشد پس اگر فصد
از مشای قطع نمود و بعد از آن فصد اقامه با فصد هر دو بوطن نماند یا آنکه مورد شود پیش از
این فصد یا در بد تکلیف از فصر است و بعد از این تکلیف تمام میشود ششم آنکه بعد از حد مشای
سفر قطع نشود بکی از فواضع سفر و الا تکلیف بعد از فواضع سفر فصر نخواهد بود
و بعد از قطع سفر اقامه عشره با ماندن ناسه روز مندر با یا هر دو بوطن هر چند بطن منع فصر
شود فصر کردن محایبست فصد مسافه هشت فرسخ نان و کفایت نمیکند ضم نمودن باقی
مانده از مشای را یا پنجه کنش پس اگر سفر با وطن منع نماند اما بین وطن و وطن دیگر فصد
فرسخ باشد فصر مشای است و در هابت اباب نیز در خود وطن و اگر کمتر از هشت فرسخ باشد
تمام مشای است و چه در هابت و در اباب چه در مفصل ضم نمیکند چهار فرسخ رفتن از این
وطن یا پنجه فرسخ که عموماً میکنند از وطن و پنجم مثلاً بوطن اول بی اگر از وطن آخر فصد کنند مگر
و اگر کمتر از هشت فرسخ است تمام مینماید مگر در جهات که بقیه چهار فرسخ نباشد فصد جموع
نیز باشند باشد بدانکه سفر بچندین قطع میشود شرا اول هر دو که در مسافه بطن خود و
بوطن یکا نیست که شخص را بر سبیل استمرار سفر و محل سکای خود قرار دهد و عدول از آن
فصد نکرده باشد بشرط آنکه زمانی در آن بماند که صد فرسخ نیز باشد باشد احوط از آن
اشرط ماندن تا شش ماه است هر چند حصول توطن بجز غم بر ماندن علی الدوام خالی از
قوة نیست کافیه در وطن بودن محلی و بلدی بودن آن محل و بلد محلی بطن پدر و مادر بعد
از آنکه در آن بلد مانده باشد و اعراض از وطن پدر و مادر نکرده باشد و مجرد ماندن در بلاد بیجهت
مخضیل علم یا بخاره بدن ماندن فصد نمی توطن نیست پس بطن مثل سفر پنجم و اضطراری نیز

باین وجه

كتاب الصلوة

[illegible]

عَلَّمَكَ اللَّهُ مَا تَعْلَمُ

مکتبہ عربیہ اسلامیہ

7

کتاب الصلوة

و بکری بیایمانند بنویسد که از اهل آن بلد جدا شود هشتاد و یک ساله ماند که در آن بلد شد و بقیه شش سال
 باشد چنانچه بعضی دیگر کرده اند با ابای چنانچه بعضی دیگر کرده اند و گن شد که محترم عند
 ملک عزیمت بماندن بر مسیبل و ام کافیه همتا که امکان با آن بلد معین باشد پس مکان معین
 و بلد غیر معین و وطن نخواهد شد هر آنکه امکان و آن بلد از حد ابدال خارج نشده باشد
 اگر بیایمانند و وسیع باشد محل از آن و موضوعی از آن که محل سکای او باشد محل خواهد شد
 بویسته هر آن بلد که بجز مرز و ددان بلد قطع سفرش نمیشود پس وطن در مثل باز ماندن و صفها
 همان بلد خواهد شد بلکه امکان نیست که عرفا از مسکن و مقر مایه خود فرار داده باشد چنانچه
 در مثل یونان در پانچین و وطن ایشان هر دو هم بجز خواهد بود که قطع سفر هر دو خواهد بود و هر
 حاصل شود بخلاف بلد عند که هر آن وطن حتما میشود این بود و وطن محل سکای عموماً
 اختیار و ددان و وطن و بطن ملک هم شرط نیست اما وطن اضطراری مثل بلد ماد و زوج و
 بخوان بدون قصد اعراض پس آن نیز واضح است ملک نیز ددان شرط نیست اما وطن شرعی
 پس از آنکه شارع حکم وطن اصیل را بر او جاری نموده شرعاً و در وطن عرفی و وطن شرعی بین
 حاصل و لکن وطن شرعی کامی حاصل میشود که وطن عرفی حاصل نیست و آن وقتی است که از
 وطن عرفی عدول نماید بشرط آنکه بعد از عدول در آنجا ملکی داشته باشد بشرط آنکه ملک خاص
 نباشد مثلاً و گفت بشرط آنکه آن ملک ملک همین باشد نه منفعت بشرط آنکه همین قابل سک
 نباشد مثلاً و در آن نیز بشرط آنکه آن ملک در حد و آن بلد باشد نه در خارج از حدود و
 بشرط آنکه آن ملک ابدی بکری منتقل نگردد باشد بشرط آنکه در ملک استیطان شرعی قصد ماندن
 نباشد نه ششماه افغانی پس شرعاً بی قصد او ندارد و هم چنین ششماه با قصد لکن بدون
 و بطن نیز اثر ندارد و بشرط آنکه این ششماه در ملک خوش بگذرد باشد نه در غیر ملک خوش
 و بشرط آنکه ششماه مستقر باشد نه منفرد علی الاحوط حتی آنکه در این ششماه بی در پی سفر نکند
 نیز چنانچه تفسیر که بر و در کرد و در بطن بشرط آنکه بکری منتقل نگردد باشد نه در غیر ملک خوش
 بعنوان نادره بجز حاجه که بخواه ایجا رود و خواهد که ششماه دیگر مثلاً هر بعد از آن در
 ایجا مانده هر چند این ششماه اخلاص نباشد باین وقت که باین مقود و وطن شرعی حاصل
 و چون مسئله وطن و حکم وطن نیست بجهت اختلاف اخبار و اقوال اختیار کردن مجمع
 متافض و انعام در هر آنی که مستند بشرط آنجا است پس در ششماه منفرد و ملک غیر

عده وطن

کتاب الصلوة

طایفه مثل و نصف خاص یا عام و ملک غیر عین حق مثل جاره و غار و ملک غیر قابل سکنه مثل منزل
و ملک تجرک یا بعضا یا ملک غیر من ای ملک غیر من و ملک و غیر حدود بلد خارج از حد تصور
باید اخلان و ششماه بدین قصد استیطان و ملک بدین ششماه اجنبی باجمع کردن مطاوعست
و ظاهر بدینکه شرط نیست و فاطح بودن وطن آنکه نوطن منباح باشد پس اگر ایثار وطن بخود
بفصد و معصیت مثل آنکه قصد حاکم بودن در آن بلد داشته باشد ضرر ندارد بنوطن او هر
چند مسبقا سفیر باشد چنانچه شرط نیست و قصد اقامه منباح بودن آن پس اگر قصد اقامه غوده
برای امر عام نیز تمام منما بدین و نیز قصد اقامه ده روز یا نوبه در مکانی یا بلد که آن نیز از فواطع
سفر میباشد چنانچه شرط اول آنکه در مکان معین یا بلد معین باشد پس قصد اقامه در مکان
غیر معین مثل شهر غیر معین از بلد اقلیم و غیره از برای ملک و موضوع غیر معین از دریا
و صحرا و بخوابی باجمع نیست و تجرک در یک مکان از یک بلد باشد عرفا مثل در طرف حله و بغداد
و جود کر بلا علی الاقوی نه اقامه در دو مکان یا دو بلد یا بدین مثل بغداد و کاظمین و طهران
و شاهزاده صمد العظیم و نجف شریف و مسجد کوفه یا شهر مدینه یا دهات ستم آنکه آن بلد یا آن
مکان از حد ابدال خارج نباشد پس مثل بلد بسیار نیز یک و بسیار یا آن بسیار و بسیار در پای و سبع
و بیرون اگر یک از کثر خارج از منعارف باشد قصد اقامه باجمع نیست چه تمام آنکه در اول اقامه
قصد خروج از روزان آن بلد داشته باشد چنانچه از بعضی ظاهر میشود با از حد برخصان
بلد نداشته باشد چنانچه از بعضی بکثر ظاهر میشود یا آنکه قصد خروج ببلد دیگر که کثر از جها
فرض باشد نیز داشته باشد لکن بخوبی نباشد که طول بلد و طول داد بنکه معنی بعضی
قامه ده روز در مکان اول باشد چنانچه از بعضی بکثر ظاهر میشود و احوط عمل بقول اول میباشد
هر چند اول آنکه بقول ثالث بلکه رابع میباشد و بلد یک بسیار نیز یک باشد عمل منصله بسیار
منفصله داشته باشد قصد اقامه در مجموع آن بلد مجموع آن محلهها نمیکند قصد اقامه در یک
محله از آن منما بدین آنکه ده روز تمام نباشد که در کثرت آن ده روز اقامه حاصل نشود هر چند
چند منفصله و نباشد ششماه آنکه این ده روز بخوبی تلفیق نباشد که ضم نماید و روز و روز
بروز خروج یا آنکه ده روز تمام شود علی الاحوط هر چند که تابه تلفیق خالی از قوه نیست هفت
آنکه این ده روز متوالی هم و در بلد باشند منفرد ششماه آنکه عمر و جرم بماندان ده روز
یا بودن ده روز یا نزد کافی نیست و قصد اقامه در حکم عمر است یعنی ماندن در مکانی

باز تمام نیست
ان بلد را طایفه ای
و خارج آن نداشته
باشد چنانچه از بعضی
ظاهر میشود

کتاب الصلوة

ناکه روز بلکه اگر علق باشد خروج از بلد سفر نبوده گرفتن حاجت که عاده بدانند که پیش از ده
 روز صورت نمیکرد و هم چنین اگر مجبور باشد در ماندن ده روز که او را حدس کنند یا او را منع
 کنند از خروج که این نیز در حکم جرم بر اقامه چنانچه در حکم نرسد باشد که قصد اقامه را علق کند
 یا اینکه اگر فلان امر صورت بگیرد ده روز خواهد ماند مثل اینکه بگوید اگر فلان کس را دیدم و قصد
 اقامه خواهم کرد و هنوز آن امر صورت نکرده و آن شخص را ندیده باشد یا اگر آن امر صورت گرفته
 و آن شخص را دیده باشد باقی بر عزم باشد تمام مینماید چنانچه صحیح است اقامه در پیش محل
 نشینان مکبر یا اطمینان ایشان در امکان یا با عزم بر نفاد از مکان هر چند این کجاست کند
 بلکه بعضی در قصد اقامه تابع اطمینان مینویسند و آن شرط دانسته اند چنانچه گذشت و هم چنین
 اگر در عشره اخرا ماه مثل بیست و ششم وارد بلد شود و اراده ماندن تا شب ششم ماه را داشته باشد
 و لکن نداند که اینها تمام است یا ناقص قصد اقامه نخواهد بود بلی که آنرا میکند و ده روز واجب
 واقع هر چند بعنوان دیگر باشد بفضیلت نداند یا آنکه اعتقاد خلاف نماید مثل اینکه روزی
 وارد شده و قصد شش روزه در پیش گرفته و شب هفتم در بیرون خارج شود یا آنکه بعد از عاشر یا عزم
 خارج شود و از روز ورود با عزم و عاشر و مثلاً ده روز خواهد بود هر چند نداند یا آنکه
 اعتقاد خلاف کند اقامه فاطمه محقق خواهد بود و نماز تمام کند چنانچه که قصد اقامه را در جمعه
 تا جمعه دیگر نماید اعتقاد کند که این ده روز است قصد اقامه خواهد بود بلکه اگر تابع اعتقاد کند
 که مینویسند قصد اقامه نکرده فلان او نیز قصد اقامه ننموده و بعد معلوم شد که قصد اقامه نموده
 مدار بر واقع بودن خلل از قوه نیست تا قصد بیعت و عدم تخلف هر چند ظاهر بعضی است که
 بر اعتقاد میباشد و واقع و هم چنین اگر تا یوم جمعه قصد اقامه نموده و اعتقاد کرده که ده روز
 است تمام نموده و بعد ظاهر شد که ناقص بوده یا اینکه اعتقاد کرده که مقصود او کمتر از ده
 روز میباشد و بمقتضا اعتقاد خود عمل نموده و بعد ظاهر شده که کمتر از ده روز میباشد
 کرده بمقتضا اعتقاد صحیح است چنانچه بعضی گفته اند بهتر آنکه عزم و قصد و قصد اقامه
 که اگر عزم بر ده روز بعد از گذشتن ده روز باشد پس کفایت نمیکند و ضرر ندارد بر عزم
 اقامه علم یا اینکه در اشای اقامه مسقط تکلیف عارض خواهد شد از قبیل جنون یا انجم یا جبر
 یا ضرر یا دزدی یا اقامه علم بموت در اشای اقامه جبر علم داشته باشد یا اینکه بعضی او را
 داد بانه بلی شرط نیست در قصد اقامه و عزم بر آن جرم بوجود آن در خارج پس اگر احتمال

کتاب الصلوة

و بعد از آن باید نماز را فطر اعاده نماید بلی احوط اتمام نماز است بلکه احوط جمع است تا آنکه
 قصد اقامه جدید نماید تا اینکه تمام نماید و اگر در کوع ثالث داخل نشده این قیام را بشکند
 و فطر تمام کند هر چند احتیاطاً مسافر باشد این فرض نیز نیکند و اگر مقیم بعد از نیت قیام
 و اداء یک نماز تمام یا قبل از اداء در اثنا عشر یا بعد از عشره از محل اقامه بیرون رود بمکانی
 از نواتج اخرو یا اقامه ندارد و اگر بیرون رود از محل اقامه بقصد طی مسافت شرعیه فطر می نماید
 بعد از خروج از محل و تخص علی الاحوط یا بجهت خروج هر چند پیش از رسیدن بمقصد رجائی نکند
 نماید هر چند بعد از خروج رجوع ببلد اقامه نماید مادامیکه اقامه جدید نماید پس تمام میکند
 بعد از نیت اقامه و فطر میکند قبل از نیت اقامه پس اقامه که بیرونست سفر یا نیت فطر میکند
 مطمحی در محل اقامه هر چند یاد او را بر کردارند یا بجهت فراموشی یا بجهت تشغیل محل اقامه برگردد
 و رجوع بمحل اقامه مثل رجوع بوطن نیست که بخیر مرد و برادر قطع سفر حاصل شود و اگر بعد از قصد
 سفر بعد از خروج از محل اقامه بقصد سفر یا قبل از آن مردد شود در قصد سفر در قصد اقامه
 حیران نود قبل از رجوع بمحل اقامه نباشد یا بعد از آن فطر میکند اگر اقامه اش بیک نماز تمام لازم
 نشده باشد تمام میکند اگر اقامه اش بیک نماز تمام لازم شده باشد اگر بیرون رود بمکانیکه
 از نواتج نیست بقصد مسافرت نیز نیست مثل بجهت شرف مسجد کوفه و کاظمین و بغداد و طهران
 و شاه ناده عید العظم و امثال آن پس اگر فاصده عود و اقامه بکری نباشد خواهد در محل اقامه تمام
 یا غیر آن تمام میکند نماز را در وقت و در مقصد و برگشتن و محل اقامه و اگر عازم بر عود بمحل
 اقامه نباشد عازم با اقامه در آن مکان هم نباشد بلکه مقصودش نیت خبیث و در آن مکان بماند
 و از اینجا بوطن خود باجاء بگردد و فطر میکند بشرط آنکه ناوطن یا مقصد بقصد مسافر نباشد
 بشرط آنکه در حین خروج از بلد اقامه فاصده مسافرت نباشد اما اگر در حین خروج
 فاصده مسافرت نبوده یا مردوده یا عازم بعد سفر بوده هر چند مردوده و در رجوع بمحل
 اقامه باید بقایمکان خارج از اقامه تمام مینماید اگر بعد از لزوم از اقامه نباشد اگر فاصده عود
 بمحل اقامه نباشد عازم با اقامه بکری نباشد یا آنکه مردد باشد و عود و اقامه ناخافلی باشد
 از عود و اقامه در وقت و مقصد تمام میکند هم چنین در عود و محل اقامه تمام میکند نه فطر
 اگر بعد از لزوم اقامه باشد لکن احوط جمع مخصوصی که تردد زیاد از محل اقامه یا بمحل اقامه
 مینماید اگر کسی در اختلاف و نماز شود و نیت فطر و قصد اقامه عوده بعد از سلام واجب آن نماز

کتاب الصلوة

فصلی است هر چند بعد از آن باید تمام نماز را بشمارد اگر در اثنای نماز غریب را فاسد نماید تمام میکند
 اگر بنا بر نماز در فساد فاسد و هرگاه رجوع کند را اثنای همین نماز از فساد فاسد و ممکن باشد عود
 بقصر و قصر نماید اگر ممکن نباشد عود بقصر حوطا تمام نماز و اعاده آن نماز است و قصر و اگر قصد
 افامه عشره نماید داخل نماز شود و در اثنای انقضاء سفر کند پیش از دخول در تمام رکعتیم
 قصر میکند و هم چنین اگر شروع بقیام نموده و لکن تمام را تمام ننموده بلکه اگر تمام را تمام ننموده
 و لکن داخل در رکوع رکعت ثالثه شده تمام فتمام میکند و نماز را قصر تمام میکند هر چند حوط
 اعاده نماز است در فرض این چهار احتمال بطلان قیود زیاد واجب غیر کنی چه در این فرض
 و اما اگر بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه تا قبل از سلام واجب قصد سفر نماید نماز تمام نکند
 بلکه آن نماز باطل است و اگر بایان نکند هر چند اینها تمام نماز و اعاده نماز قصر و الواست
 و جایز نیست ای قیوم پیش از رجوع از قصد قصر کردن و افطار نمودن و اگر قصر نمود عمل با
 جهل باطل است بلکه اگر قبل از اعاده رجوع از قصد فاسد نماید یا مرد شود اعاده نماید قصر
 و اگر پس از آن قصر نموده و بعد از خروج وقت منقضی گشته و فساد نماید قصر اگر رجوع نماید آن
 قصد فاسد و فساد نماید اما اگر هنوز رجوع از قصد فاسد ننموده و اگر قبل از خروج وقت
 منقضی گشته پس اگر نشاء سهوی و عیسی بعل آمده نماز باطل است اگر منافی بعمل نباشد اصل یا
 منافی بعمل آمده مثل تکلم نه مشاء عیسی و سهو مثل چنگ در این وقت هم او حکم کسی است که سهو
 سلام در غیر محل داده پس آن نماز تمام میکند و سجده سهو بعمل میآورد و هرگاه بعد از سلام
 سهو رجوع از قصد فاسد نموده تمام میکند نماز را و لکن سلام را اعاده نماید سجده سهو فساد
 و هرگاه قبل از رجوع منقضی گشته سهو قصد قصر نموده و ذکر او قبل از تسلیم باشد تمام
 کند و قصد قصر ضرر ندارد و هرگاه بعد از فراغ از نماز و بعد از رجوع از قصد فاسد فساد
 که این فرضی که از آن خارج شده قصر کرده یا تمام بنا بر این خبر یکبار در رجوع از قصد
 افامه نموده و لکن نمیداند که پیش از رجوع نماز کرده یا نه پس اگر وقت ثانی است یا در این وقت یکبار
 و قصر نماید و اگر بعد از خروج از وقت است یا یکبار در تمام اعینا لبیک موقوف نماز که نماز را
 تمام نموده هر چند بعضی از سادات مشایخ مافوق داده که بنابر نماز تمام یکبار در نماز است که مشاء
 شود و این خالی از وجه نیست اگر را خروجی بمقدار یکی کمتر دارد که نموده و قصد فاسد نموده
 نماز را تمام نماید و اگر بمقدار یکی کمتر دارد که نموده و قصد فاسد نموده فضا آن نماز را قصر

كتاب الصلوة

نما بد و بعد از آن تمام مایل ظاهر است که روز اقامه در حق تابع مثل از دم اقامه در حق مبنوع میباشد
که محتاج است بیکم از تمام در حق تابع هر چند احتمال میرود حکم بکفایت لزوم اقامه در حق تابع بیکم از تمام
تمام مبنوع هر چند هنوز تابع همان تمام نگردیده باشد باینکه فواطم سفر باشند که کسی در مکان
مثل بیابان یا دریا یا بلذسی روز باز یاده سیر بود در حالیکه قصد اقامه نکرده باشد چه در
تمام این صده مرتبه باشد در حق و ماندن با اینکه غرض سفر باشد یا نشد و اتفاق بیفتد
که سفر رود و چه نرود در تشخیص زمان مفارقه محل اقامه باشد یا آنکه نرود در اصل بطا
سفر در جوع بوطن یا محل دیگر باشد که در اینجا اثناء سفر نموده که در این وقت گذشتن به
روز یا این حال باعث وجوب تمام میشود هر چند بیکم از تمام باشد و هر چند نرود بسبب عفت
بوجود نیا عدم چیزی باشد که خطا در آن کرده باشد نرود مبنوع باعث نرود تابع مثل غرض بر
مسافرت مبنوع میباشد بلکه عاقل که ناوی عشره باشد همچون حصه را نیز ملحق نمیرد که در اول
و مدار شهر عدد میباشد که سی روز است شهر هلالی هر چند در اول شهر وارد شود علی
الافوی و ظاهر اینست که این فاطم در اشراط و حده مکان و عدم خروج از بلاد و بین سی روز
و ضرر روز تا تمام بر روز دیگر تمام شود خروج شب اول و شب آخر و بخوان از شرایط و احکام حکم
اقامه از خود بلد هم چنین فاطمه میباشد اگر خارج شود از خود بلد و هم چنین از توابع بلد بلد
د بکسر نحو بیکه نگویند غرض از دادن بلد نیست قطع سفر نمیشود بلکه علاوه بر اشیاء موقوفه شهر
است قطع سفر با این فاطم بچند چیز اول آنکه این فرد بعد از بلوغ مستأنا باشد پس مثل از بلوغ مجدداً
مستأنا اگر برسد سود هر چند باقی مسافرت از آن سه روز منقطع نماید باید تا تمام بخواند
هر چند ترخص خارج شده باشد و باینکه قصد اقامه عشره در این ماه نکرده باشد باینکه
نزد او در آن بلوغ مستأنا در حال سیر و سفر نباشد بلکه در حال وفوف در بلد واحد یا مکان
واحد باشد پس اگر در حال سیر باشد یا آنکه خارج شود بمکان دیگر هر چند کثرت مستأنا باشد
و هر چند جوع نماید و اشیاء را در روز یا غایت تمام نمیشود اگر شک کند که سیر و وضع شده
باینه باینه عدم انقضاء بیکبار و چنانچه اگر شک کند که این ماه تمام است یا نه باینه تمام بود
بیکبار و در هر گاه باینه تمام بود ماه تمام شد سه روز بیکبار و با آنکه بنابر عدم تمام
و عدم انقضاء بیکبار و در خلاف ظاهر شده صحیح است آنچه را که بعمل آورده چنانچه تمام از فواطم
سفر نیست که در اثناء سفر قصد معصیت نماید چنانچه بعضی گفته اند مسافرت نهم هفت

کتاب الصلوة في السفر

ان شرط قصر الصلاة ان يكون في سفر و غايه سفر مباح باشد حرام و معصيت باشد هر چند از سفر
 بالذات واجب باشد و واجب مباح صرف باشد پس اگر معصيت حرام باشد مخصوص در وقت
 و افطار و روزه و نیت بد آنکه سفر معصيت چند قسم است اول آنکه نفس سفر شرع معصيت باشد
 مثل اینکه اگر خاص یا زوج یا عبد سفر کند و نذر آن مسافر یا شود و یا مولا بلکه میشود که
 که سفر عبد و زوج و بان فرض از جهه مضد عدم اطاعه است نه نفس بلکه حرام بودن حرکة عبد
 این فرض دادن ندادن مولا نیز از جهه این مضد است چنانچه اگر عبد یا زوج یا بنوعه مولا یا شود
 یا از نیتان سفر کند لکن معصو ایشان از سفر قرار باشد این وقت نیز سفر معصيت باشد
 و لکن از نفس و نیت میباشد مثل سفری که خوف جان یا مال یا عرض باشد مثلاً از جنگ و مثل
 سفر ولد یا بنی و الدین و غیره سفر واجب مثل سفر در زمین معصو و خصوصاً بالخصا و اما در کوی
 دایره معصوم یا پسندیده معصومین نیز داخل در این قسم نیست مثل سوئی دایره معصوم یا کشیدن
 افتان در محال سفر بلکه بعضی سفر بعد از تمام از یوم جمعه قبل از اداء نماز جمعه را و نذر و قوف
 حرانی و معصومین در وقت حرم یا نیز از سفر معصيت بنفسه شمرده اند و این محل ناممکن است
 بلکه هر دو این امثل از جهه منافاه و تضاد ما مورد به این سفر میباشد آنکه هر نفس سفر را نیز امثل
 لغلق که فتنه باشد اگر هم لغلق که فتنه باشد از جهه مضد است مثل هر از پنج دو وقت ندای یوم جمع
 در تهر آنکه معصو از سفر معصيت باشد مثل اینکه میبرد یکانی بجهت زدی یا شرب خورند یا سخن
 جنبه کردن یا قتل و موئی یا حکوم نظام کردن یا حاکم شدن یا اسیر کردن یا خاوه کردن یا افتاد حکم
 ظالمی نمودن یا اعانت ظالمی یا اهانت مظلوم یا ضرر رسانیدن بر دم از موطن یا مسلم یا کافر محرم یا
 بجهت مراغه یا کسی که حق بر او ندارد یا بجهت مراغه و پیشتر غیر که شرع کرد یا بجهت شهادت یا
 ناسخ دادن یا بجهت گرفتن معصيت بولج یا کفر یا نیک و طبعه حیا یا بجهت معصيت گفته اند یا بجهت خوردن
 عطر یا از قبیل شرب یا از شرب و میست آنکه سفر مستلزم معصيت باشد نه اینکه فعل حرامی یا نذر یا حرم
 از اول و از آن سفر باشد مثل اینکه سفر لازم داشته باشد سوگند بر حرام معصوم یا سوگند
 خوردن یا مثل اینکه سفر کند یا بجهت که در اشدت نمیتواند یا طهارت باشد یا بد که نجس یا متنجس
 بخورد و از راه ضرورت باید یا اجاسته نماز کند و هم چنین سفر کند بجهت که نتواند یا نجس یا
 او روزه یا طبعه شرعیت را بلکه بعضی گفته اند که سفر کسی که امری بر او واجب شده که باید فوراً
 بجا آورد و سفر مانع از آن است مثل کسی که در روزی از روزه فضا ماه سال رمضان

کتاب الصلوات

در دمر او باشد بخواند در بین شهر شب سفر کند مثل کسی که فرض داشته باشد
 باید بداند در حضر ممکن است از آن باشد نداده یا مطالبه باقی سفر کند و حال آنکه در سفر
 ممکن است از آن نباشد آنکه کسی که مسائل واجب و غیره خود را نداند در حضر تواند که
 تحصیل کند و سفر مانع از تحصیل باشد همچنین هر سفر یک مسئلوم ترک واجب یا فعل حرامی
 نباشد که از آن واجب و ترک آن حرام در سفر ممکن نباشد بخلاف از او عفل ممکن نشود بلکه
 شیخ استاصاج خواهد که اعلی الله مقامه بصریح کرده اند باینکه در کتب باریه مقصود باینکه
 مطلق بصری غیر محض نفس سفر حتی بغل یا بر یا در حلقه غیره که با وجود مسافر باشد از شیء مقصود
 که بواسطه قطع مسافر بصری در او حاصل شود بلکه از آن بزرگوار ظاهر میشود که بفرمان در سفر
 معصیه و حرام است که قطع مسافر مقدمه او شود یا او مقدمه قطع مسافر شود یا محظوظ شود
 بر وجهی که مقصود غیر نفس سفر قطع مسافر باشد بلکه فاضل از اعلی الله مقامه فرموده که هرگاه
 تا کفش غصه سفر کند باز سفر حرام میباشد بلکه احتیاط آنست که حایه غصه هر بنی شده باشد
 حاصل سفر بخص غیر بصری و در معصوم میشود چهارم آنکه سفرش مقارنه معصیه نباشد مثل
 آنکه در اثنا سفرش عیب نماید یا مال محترم را بدزدد یا تحصیل حرامی نماید یا ترک واجب نماید
 یا مرتکب حرامی شود مثل آنکه نظر یا جنبه نماید یا شمشیر غصه یا بلبس غصه یا نفقه غصه یا پول
 غصه همراه داشته باشد یا بر وجهی که مخد نشود یا قطع مسافر یا باینکه یا کثیر یا با غصه یا با
 یا از همراه داشته باشد که بر او استوار نشود و قسم اول داخل در سفر معصیت میباشد و مانع قصی
 میباشد و قسم دوم مانع قصی میباشد و احوط ادخال قسم ثالث میباشد در حکم و قسم اول که از آن هم
 سفر معصیت نباشد و لکن اقوی عدم ادخال میباشد در جهل از آمدن و اگر قصد حرام و منیاع
 هر دو عاقبت سفرش باشد آن نیز داخل در سفر معصیت است باشد مثل آنکه مقصود از سفرش
 و بخاره هر دو باشد بل اگر مقصود بالذاته از سفرش امر منیاع باشد و قصد حرام نایع باشد
 حرام نخواهد بود علی الاقوی هرگاه شک کند که داعی سفر حرام محض میباشد یا حلال محض یا
 مرکب از حلال و حرام هر دو میباشد و وجه احضار حلال و تبعیض حرام یا بکس اقوی مقصود است
 و احوط جمع است سفر برای محض نفیج از سفر معصیه نیست و موجب مقصود و افطار میباشد
 علی الاقوی و اگر در اثنا سفر خوف از دشمن حاصل شود در وقت نزول بر کشتن متعین است
 بر کشتن و رفتن سفر معصیه که اگر رفت باید تمام نماید اما کسی که بر آن وصف یا نیست و در

کتاب الصلوة

برگشتن وضو نماید اگر بعد از قطع چهار فرسخ باشد از محل رجوع تا مقصد کمتر از چهار فرسخ
باشد یا که از راه دیگر نماند و اگر در رفتن و برگشتن هر دو خوف داشته باشد
اختیار نماید یا که احتمال ضررش کمتر باشد وضو نماید و اگر اختیار نماید با امکان واهی یا
که ضررش بیشتر است تمام نماید و اگر مستثنی نباشد بخلاف رفتن و برگشتن و در هر حال وضو
نماید اگر سفرش بجهت شکار باشد مقصودش از شکار مجرد هوا و لعب باشد تمام نماید نماز را
و روزه را نیز بکسر چه صید بر باشد یا بجای دیگر در حلال باشد یا در بلاد غیر شکار
و باز باشد یا بر فضائیک بقل و کلول و کان و بخوان باشد چه ناسر و روزه مستمر طول بسیار نماید
بانه هر چند احتیاط بجمع نمودن در خصوص مجری شکار بخواهش از ارباب علمش و در زمان
بر سر و زینت مخصوص بدختر بجهت آنکه از بعضی علما نقل شده که اگر پیاده در و در بلاد صید
نماید و بخارد از حد تقصیر نکرده باشد تمام نماید و در و در و اگر بخارد از حد تقصیر کرده باشد
و ناسر و روزه مستمر طول بکشد صید کردن و در این وقت وضو نماید و اگر مقصودش از شکار مجرد
تجارت باشد افوی انشیه که موجب ضرر و افطار هر دو خواهد شد هر چند در خصوص صلوات
جمع مابین وضو و انعام است چون بعضی از علما در این قسم با فطار روزه قابل شکی و لکن نماز را
میگویند که باید تمام بخواند و ملائمه میان وضو و انعام دارد اینجا فایده اند و لکن این قول صحیح
و اگر بجهت قوه خود و عیال خود باشد در این وقت وضو نماید و افطار نیز نماید اگر سفرش بجا
بوده بخوبی که موجب ضرر شده و لکن در انشاء سفر قصد معصیه بفر خود نموده احوط جمع بین
وضو و انعام است هر چند قول بعضی از علمای تمام افوی میباشد چنانچه قول بلزوم تمام و حصول قطع سفر
باین قصد بجهت اشتراط استقامت و بعد از قصد با حرم مثل اصل بشرطه یا حرم سفر و اول سفر نماید
افوی باشد باین که در و باره نادم از قصد معصیه شده محتاج است به رجوع بقصر یا
مابقی بنفسه مسافره باشد و در ضم آنچه گذشت اگر کسی همراه ظالم سفر کند پس اگر از جمله
نوکرها یا او باشد از اعوان و حسان او در جبهه جبر باشد وضو میباشد هر چند از ظالم
بجهت قصد سفر طاعنه مثل مک و بخوان وضو نماید بلکه سفر نایع ظالم که نوکر ظالم باشد حرام
هر چند مینوع بفرستد نایع را بسفر طاعنه یا مباح بجهت آنکه در این موارد نیز قطع مفسد با حرم
مینوع و بخت او و امثال امر و مینوع و این حرام است هر چند بالذاته انفسه منجی یا مباح
باشد پس نوکر ظالم که با خبیث خود و در اجبار نوکر ظالم را اختیار کند نماز را تمام

سالم

افطار

علم
مفسد تمام نماید
باینکه قصد طاعنه
مفسد است و اگر از
بدون اجبار باشد
باید تمام نماید
چندان ظالم بجهت
فصل

کتاب الصلوة

کند هرگاه با مر ظالم سفر کند هر چند با مر ظالم بسفر طاعه یا مباح و در مثل آنکه ظالم او را بفرستد
 ببلد یا آنکه او را از بلد یا وطن او بخواهد بچورد و اما نوکیر مجبور که از نوکیر اختیار نوکیر می
 نماز و اضطرر نماید هر چند تابع ظالم شود و در سفر معصنه و اما تابع ظالم از جهه مجبور و فاضل باید
 عمل محال فطره نماید بخلاف تابع ظالم در جوقه باید تمام نماید پس گناهی که با ظالم سفر میکنند
 و از جمله لشکر و اعوان او حتما نمیشوند لکن مشغول بعملی از احوال باشند پس اگر آن عمل از ظلم
 باشد مثل گناهی برای ظالم در ظلمت پس در این وقت تمام نماید هر چند ظالم برای مضدج و زیاده
 و بخوان فطره نماید و اگر مقصودش طاعه ظالم در ظلمت باشد مثل قتلان فرزند و قهوه و حی
 طباح و خیاط و بخوان پس در این وقت سفرش مباح میشود و داخل در سفر معصنه نمیشود پس
 باید فطره نماید با این سفر که حرام است و نیز آن معاذ نشین که حرام است فطره نمیکند و الا فطره
 میکنند اگر قبل مسافه باشد هر چند احوط در عتو از هر سفر معصنه جمیع است مگر در وقتی که
 نادم شود بخوبی باشد که عرفا جز از سفر معصنه و عتو از آن حساب نشود و هشتاد و شش شرط فطره
 است که سفر را کار خود فرارند و هرگاه که سفر را شغل خود فرارند و هشتاد و نهم میگوید در
 رانبر میگوید بشرط آنکه در شغل خود سفر کند هر چند آن سفر را برای نقل مباح خود یا اهل و عیال
 خود یا شایسته مکاری مباح فاصله سوداگر که بخاره در هر بازار و مکانی که ممکن نشود بشیر
 خود فرار داده باشد غیر اینها بخوبی که عرفا گفته شود که سفر کار او است باید تمام نماید که با فامه
 ده روز فاصله خود یا یک سفر طولانی مانند که تمام سال یا غالب اشغال باشد تا نرسد بنا بر اینچه بعضی
 از مشایخ ما فطره میکرده اند مثل جمله دارها و غیره مثل جمله دارها و غیره لیکن که در ماه اخذ مخصوص
 حمل حاج میبایند و در آن زمان شغول بسفر میباشد در جمیع سال و نه در اکثر هر چند از بعضی
 ظاهر میشود که اگر شش ماه در سفر باشد شش ماه دیگر را نیز باید و شش ماه اول کثیر السفر شش
 و اگر کثیر السفر ده روز در بلد خود یا ندیده با فصد چه بفصد یا آنکه در بلد دیگر ده روز
 اقامه نماید و این ده روز را نیز باید یا آنکه ده روز در بلد بماند یا فصد فامه علی الاحوط بعد از
 سه روز نیز ده که مجموع روز شود و بعد سفر کند در سفر اول فطره میکند و در سفر دوم و سیم احتیاطا
 جمع میکند تا بین فطره و اتمام هر چند اکتفا با تمام در سفر دوم مثل سفر میم فونی است و در سفر
 تمام مینماید بعضی بگاه بایزد در این فامه عشره دانسته اند که مجرب بگاه بایزد و در مثل اقامه
 فاطمه را نشاند و این خالی از وجه نیست احتیاط در او و اطمینان است و مراد از اقامه مابین ده روز

در سفر معصنه و عتو از آن حساب نشود و هشتاد و شش شرط فطره است که سفر را کار خود فرارند و هرگاه که سفر را شغل خود فرارند و هشتاد و نهم میگوید در رانبر میگوید بشرط آنکه در شغل خود سفر کند هر چند آن سفر را برای نقل مباح خود یا اهل و عیال خود یا شایسته مکاری مباح فاصله سوداگر که بخاره در هر بازار و مکانی که ممکن نشود بشیر خود فرار داده باشد غیر اینها بخوبی که عرفا گفته شود که سفر کار او است باید تمام نماید که با فامه ده روز فاصله خود یا یک سفر طولانی مانند که تمام سال یا غالب اشغال باشد تا نرسد بنا بر اینچه بعضی از مشایخ ما فطره میکرده اند مثل جمله دارها و غیره مثل جمله دارها و غیره لیکن که در ماه اخذ مخصوص حمل حاج میبایند و در آن زمان شغول بسفر میباشد در جمیع سال و نه در اکثر هر چند از بعضی ظاهر میشود که اگر شش ماه در سفر باشد شش ماه دیگر را نیز باید و شش ماه اول کثیر السفر شش و اگر کثیر السفر ده روز در بلد خود یا ندیده با فصد چه بفصد یا آنکه در بلد دیگر ده روز اقامه نماید و این ده روز را نیز باید یا آنکه ده روز در بلد بماند یا فصد فامه علی الاحوط بعد از سه روز نیز ده که مجموع روز شود و بعد سفر کند در سفر اول فطره میکند و در سفر دوم و سیم احتیاطا جمع میکند تا بین فطره و اتمام هر چند اکتفا با تمام در سفر دوم مثل سفر میم فونی است و در سفر تمام مینماید بعضی بگاه بایزد در این فامه عشره دانسته اند که مجرب بگاه بایزد و در مثل اقامه فاطمه را نشاند و این خالی از وجه نیست احتیاط در او و اطمینان است و مراد از اقامه مابین ده روز

کتاب الصلوات

که سفر شرعی را نیت شود پس اگر درین ده روز بکثرت مسافرت و در خصوص بکافی که از نیت
 باشد و مراجعت کند و بماند بخوبی که با مال الله روز شود نیت در سفر اول حضور میکند هم چنین
 و میبکشد اکثر خواهد از برای خود سیزده باره یا پنج کند که انفسه کار او بنا شد و بدو که طالب
 این کجاء است منزل معینه ندارد نیت تمام چنانچه گذشت لکن بجهت آنکه وطن هم او است و محتاج
 و وطن است و از جهت آنکه کثیر السفر میباشد پس کسی که در صحراء و سبعی منزل نیت کرده که از او وطن مقرب
 خوشتر باشد لکن در هر شهر که در یک طرف از منزل میباشد حضور میکند و هرگاه از آن مقرب
 بمقر و منزل دیگر رود که بیش از این و منزل بعد میباشد هرگاه بی خانه سفر کند یا آنکه تمام آن
 بیابان و وطن او ندانیم بلکه محل سکای متغای از وطن بدانیم و هم چنین میباشد تمام میکند از جهت
 آنکه قصد نمائند از آنکه بکثرت نیت در حق آنها العینا بسره سفر نیست کما اینکه
 سفر کند برخلاف عاد و نحو مثل اینکه زیارت یا حج یا بکثرت از بلاد یا بجهت حاجتی سفر کند مثل آنکه پیش
 که عیال خود را از فلان بلد نقل نماید پس در چنین سفر حضور میکند سباح در بلاد دیگر و وطن شرعی
 و غیره در آن محوطه تمام میکند چنانچه شنید اشیا اختیار کرده اند یا حضور میکند چنانچه شنید
 اشیا و بعضی از مشایخ دیگر اختیار کرده اند یا آنکه قبل از حصول یک کشور یا حضور میکنند بعد از آن
 حضور یک کشور تمام میباشد چنانچه بفضل عالی از نیت نیست هر چند جمع بین حضور و تمام مطاع و اولی
 و محصل کلام در کثیر السفر اینست که کثیر السفر شدن مشروط بچند شرط است و اولی اشتغال
 بعمل یا اینکه سفر را شغل خود قرار دهد هر چند بنیت باشد هر چند بالغ نباشد نه بجهت قصد
 اشتغال و نه در کثرت اشتغال سقا و حظایر کمالی که سقا و خطاب بقصد اشتغال سفر کنند پس
 این خطب که در این وقت کثیر السفر میشوند و دیگر آنکه انعم کر شود پس بجهت اشتغال کثیر السفر
 میشوند هر چند بعضی بجهت اشتغال و اکثرا دانسته اند سیم آنکه تکرر سیر مرشیه باشد و سیر
 بل بعد از اقامه عشره و غیره و سیر عود بجهت کثیر السفر میباشد تکرر سفر حاصل میشود یا اینکه عود
 بوطن نماید از الحیا انشا سق نماید یا آنکه بعد از وصول بمقصد انشا سفر دیگر نماید و بجهت قصد
 اقامه قبل از وصول بمقصد انشای شتابا بعد از مسافرت در غیر وطن سفر مکرر نمیشود هر چند
 از شهر تکرر اعلی الله مقامها ظاهر میشود که بجهت قصد اقامه در غیر سفر مکرر نمیشود و هم چنین سفر
 مکرر نمیشود بوصول بوفتن معتد که در انشای یک سفر اتفاق افتد که در میان وطن بقصد اشتغال
 باشد بل اگر از اول عازم سفر بوده ناوطن خاص و بعد از وصول بوفتن عازم سفر بوفتن دیگر

سابق
میکند

کتاب الصلوات

کتاب الصلوة

باجای دیگر نکرده شود و عتوا سفر و سفر دیگر چنان باشد بلکه شش همان سفر
چنان باشد اگر کاری از آن سفران بفرماید و در بدو بدو سفر و در آن سفر دیگر
در وصول تکریران نیز مشکل است و کثیر السفر باین استقامت لازم نخواهد شد که اگر آنکه هر یک
از اینها را مقصد علیحدّه قرار داده باشد یا آنکه سه سفر را شرط ندانند و اگر با اعداد نفس
خود باین شغل نمایند در این وقت حاجت باین استقامت نیست چنانچه از بعضی ظاهر میشود که مدار
تمام کردن کثرت سفر نیست بلکه مدار بر عنوان و اسم مکاری و جال و جوان میباشد که در اینجا
است خلاصه اشخاصی که سفر را شغل خود قرار میدهند و چند قسم میباشد اول آنکه نفس خود
سفر را شغل خود قرار دهد مثل سباح که شغل خود را جهان گردی قرار داده و در هر آنکه سفر
لازم شغل او نیست لکن او شغل خود را در سفر قرار داده مثل بعضی از تجار و اطباء که کدیان و
مروغیان آنکه شغل خود را کدانی و مروغی قرار داده و در سفر قرار دهند و قسم اخیر تکرر سفر را
بطوریکه ذکر شد مراعات نمایند اما قسم اول پس در قول ظاهر میشود خروج او از کثیر السفر
پس باید تمام نماید و قول اول فواید و اندراج بحر سباحه در غلبه مذکور در خصوص تمام
کردن و قول اول کثیر السفر مشکل است چنانچه اندراج سباح را اول سباحه قبل از حصول آنکه
سباحه اشکل است چهارم آنکه این سه سفر متخلل باشند و در بدو بدو یا مقصد یا قاصد یا
ده روز در غیبت خود نشود یعنی آنکه در شغل خود سفر کند پس اگر کاری بدو نباشد خود
کشته بان بدو کشته سفر کند باید قصر کند هم چنین اگر سفر کند برای حج یا زیارت یا شغل
بشغل خود نباید قصر نماید مگر آنکه شغل خود را در سفر نیابد و فرار دهد که در این وقت تمام
نماید ششم آنکه مسافر در این اسفار ثلاثه تجدید مشا و سالی اگر قبل از بلوغ تجدید مشا را بشود
میفرماید کثیر السفر خواهد بود و این خالی از نامل نیست چنانکه اگر با مقصد سفر شش
و بحر و مقصد فتنه باشد چنانکه اگر با مقصد سفر شش باشد چنانکه اگر با مقصد سفر شش
سفر کند نیز مثل خطاب سفار و جوان خالی از قوه نیست پس در سفر رابع باید تمام نماید هر
چند را استقامت سابقه که قاصد مشا بوده نیز تمام میشود یعنی عدم قصد مسافرت و در سفر
رابع تمام مینماید برای آنکه کثیر السفر شد سفر شغلش شد یا آنکه در استقامت سابقه مقصد
مسافرت قصر مینماید و هر چند بعد مسافرت سپیده بود هفت من آنکه عرض از آن شغل تمام بدو بلکه
بان شغل مشغول باشد پس اگر ساریان کشته بان شود قصر مینماید مگر تا آنکه از سفر موقوف بدو

بجای دیگر نکرده شود و عتوا سفر و سفر دیگر چنان باشد بلکه شش همان سفر
چنان باشد اگر کاری از آن سفران بفرماید و در بدو بدو سفر و در آن سفر دیگر
در وصول تکریران نیز مشکل است و کثیر السفر باین استقامت لازم نخواهد شد که اگر آنکه هر یک
از اینها را مقصد علیحدّه قرار داده باشد یا آنکه سه سفر را شرط ندانند و اگر با اعداد نفس
خود باین شغل نمایند در این وقت حاجت باین استقامت نیست چنانچه از بعضی ظاهر میشود که مدار
تمام کردن کثرت سفر نیست بلکه مدار بر عنوان و اسم مکاری و جال و جوان میباشد که در اینجا
است خلاصه اشخاصی که سفر را شغل خود قرار میدهند و چند قسم میباشد اول آنکه نفس خود
سفر را شغل خود قرار دهد مثل سباح که شغل خود را جهان گردی قرار داده و در هر آنکه سفر
لازم شغل او نیست لکن او شغل خود را در سفر قرار داده مثل بعضی از تجار و اطباء که کدیان و
مروغیان آنکه شغل خود را کدانی و مروغی قرار داده و در سفر قرار دهند و قسم اخیر تکرر سفر را
بطوریکه ذکر شد مراعات نمایند اما قسم اول پس در قول ظاهر میشود خروج او از کثیر السفر
پس باید تمام نماید و قول اول فواید و اندراج بحر سباحه در غلبه مذکور در خصوص تمام
کردن و قول اول کثیر السفر مشکل است چنانچه اندراج سباح را اول سباحه قبل از حصول آنکه
سباحه اشکل است چهارم آنکه این سه سفر متخلل باشند و در بدو بدو یا مقصد یا قاصد یا
ده روز در غیبت خود نشود یعنی آنکه در شغل خود سفر کند پس اگر کاری بدو نباشد خود
کشته بان بدو کشته سفر کند باید قصر کند هم چنین اگر سفر کند برای حج یا زیارت یا شغل
بشغل خود نباید قصر نماید مگر آنکه شغل خود را در سفر نیابد و فرار دهد که در این وقت تمام
نماید ششم آنکه مسافر در این اسفار ثلاثه تجدید مشا و سالی اگر قبل از بلوغ تجدید مشا را بشود
میفرماید کثیر السفر خواهد بود و این خالی از نامل نیست چنانکه اگر با مقصد سفر شش
و بحر و مقصد فتنه باشد چنانکه اگر با مقصد سفر شش باشد چنانکه اگر با مقصد سفر شش
سفر کند نیز مثل خطاب سفار و جوان خالی از قوه نیست پس در سفر رابع باید تمام نماید هر
چند را استقامت سابقه که قاصد مشا بوده نیز تمام میشود یعنی عدم قصد مسافرت و در سفر
رابع تمام مینماید برای آنکه کثیر السفر شد سفر شغلش شد یا آنکه در استقامت سابقه مقصد
مسافرت قصر مینماید و هر چند بعد مسافرت سپیده بود هفت من آنکه عرض از آن شغل تمام بدو بلکه
بان شغل مشغول باشد پس اگر ساریان کشته بان شود قصر مینماید مگر تا آنکه از سفر موقوف بدو

بجای دیگر نکرده شود و عتوا سفر و سفر دیگر چنان باشد بلکه شش همان سفر
چنان باشد اگر کاری از آن سفران بفرماید و در بدو بدو سفر و در آن سفر دیگر
در وصول تکریران نیز مشکل است و کثیر السفر باین استقامت لازم نخواهد شد که اگر آنکه هر یک
از اینها را مقصد علیحدّه قرار داده باشد یا آنکه سه سفر را شرط ندانند و اگر با اعداد نفس
خود باین شغل نمایند در این وقت حاجت باین استقامت نیست چنانچه از بعضی ظاهر میشود که مدار
تمام کردن کثرت سفر نیست بلکه مدار بر عنوان و اسم مکاری و جال و جوان میباشد که در اینجا
است خلاصه اشخاصی که سفر را شغل خود قرار میدهند و چند قسم میباشد اول آنکه نفس خود
سفر را شغل خود قرار دهد مثل سباح که شغل خود را جهان گردی قرار داده و در هر آنکه سفر
لازم شغل او نیست لکن او شغل خود را در سفر قرار داده مثل بعضی از تجار و اطباء که کدیان و
مروغیان آنکه شغل خود را کدانی و مروغی قرار داده و در سفر قرار دهند و قسم اخیر تکرر سفر را
بطوریکه ذکر شد مراعات نمایند اما قسم اول پس در قول ظاهر میشود خروج او از کثیر السفر
پس باید تمام نماید و قول اول فواید و اندراج بحر سباحه در غلبه مذکور در خصوص تمام
کردن و قول اول کثیر السفر مشکل است چنانچه اندراج سباح را اول سباحه قبل از حصول آنکه
سباحه اشکل است چهارم آنکه این سه سفر متخلل باشند و در بدو بدو یا مقصد یا قاصد یا
ده روز در غیبت خود نشود یعنی آنکه در شغل خود سفر کند پس اگر کاری بدو نباشد خود
کشته بان بدو کشته سفر کند باید قصر کند هم چنین اگر سفر کند برای حج یا زیارت یا شغل
بشغل خود نباید قصر نماید مگر آنکه شغل خود را در سفر نیابد و فرار دهد که در این وقت تمام
نماید ششم آنکه مسافر در این اسفار ثلاثه تجدید مشا و سالی اگر قبل از بلوغ تجدید مشا را بشود
میفرماید کثیر السفر خواهد بود و این خالی از نامل نیست چنانکه اگر با مقصد سفر شش
و بحر و مقصد فتنه باشد چنانکه اگر با مقصد سفر شش باشد چنانکه اگر با مقصد سفر شش
سفر کند نیز مثل خطاب سفار و جوان خالی از قوه نیست پس در سفر رابع باید تمام نماید هر
چند را استقامت سابقه که قاصد مشا بوده نیز تمام میشود یعنی عدم قصد مسافرت و در سفر
رابع تمام مینماید برای آنکه کثیر السفر شد سفر شغلش شد یا آنکه در استقامت سابقه مقصد
مسافرت قصر مینماید و هر چند بعد مسافرت سپیده بود هفت من آنکه عرض از آن شغل تمام بدو بلکه
بان شغل مشغول باشد پس اگر ساریان کشته بان شود قصر مینماید مگر تا آنکه از سفر موقوف بدو

کتاب الصلوة

اگر کثیر السفر بود عنوان شود مثل اینکه شش ماه مسافرت کند شش ماه دیگر کشیدنیان شود و
و کثیر السفر میشود در دو شغل و در دو زمان تمام میکند یا اگر مشغول بقصر باشد
شغله باشد و قصر میباشد بعضی شرط کرده اند که کثیر السفر باید تمام قطع مسافرت نکند اگر
تمام قطع مسافرت باشد مثل اینکه دو منزل یکی در قصر میکند و یک در راه قصر میکند و در
و این قطع مسافرت و از بعضی از اخبار و جمعی از علماء اخبار ظاهر میشود که هرگاه مسافر در محراب
و ضد اقامه بخیزد نماید تا پنج روز یا مدتی قصر میکند تا از شر او و روز تمام میکند تا از شر
در شب و روز ماه مبارک رمضان میگیرد و این خلاف مشهور است و ملا خطه الخطا و الحلت
هشتم از شرط قصر و سبب آن محل و خصل است که پیش از آنکه سبب آن نماز تمام میکند و روز
و اثر اقامه میکند از خصل و چنانچه حاصل میشود اول مخفی شدن شکل خانه یا با شکل شود بیلد
که خشت آن یا گاه کل یا گاه یا بابت که دیوار و کوناه ای یا دیوار خانه از بی باغ و محراب و از آن
نمود و بدین سیاهی سور و صناد و قصرها بلند صورت ندارد و بدین باغچه بیرون شهر و هم
چنین خانه ها بیرون شهر غایت ندارد و بلکه عدم اعتبار بدین شکل سور بلند نیز خالی از قوه
لیست و در مخفی شدن شکل و در مخفی شدن شکل خانه ها همیشه اند دیوار شهر چنانچه بدو
نیز اقامه میکند بیرون شهر که خانه خود و خانه ها چنانچه خود که در اطراف منقعه خانه و منبر
دارند و بیرون شهر که از آن اعلای منعارف با مطلق صدا شنیده شود و ظاهر است که خفا
صدا از آن بخوبی که غیر کلمات نشود که نیست بعضی شرط کرده اند که از آن داخل محله بلند باید
فرض شود و در وسط چنانچه بعضی شرط کرده اند که از آن باید در مکان بلند باشد بدین
منعارف چون مناره و لکن ظاهر است که از آن در وسط بلند منعارف که از برای تحمل منعارف
قرار داده اند نیز کافی میباشد و کور و کوفه می کنند که اگر کور یا کوفه بلند باشد همیشه
و اعتبار احد از خصل برای کسی میباشد که انشاء سفر از وطن خود کند علی الاقوی و اما اعتبار
حد از خصل از محل اقامه یا از بلند یک سو و زدن منبر و اما مانده باشد یا در قصر یا در محراب
است بلکه اگر اعتبار منبر در ارض از خانه محل اقامه و بخوان بعد از صدقه سفر در دیوار قصر
خالی از قوه نیست و همچنین آنکه یکبار ابتدا سفر او معصنه باشد و در انشاء سفر ضد معصنه
بر حلق شود یا بطریق اعتبار احد از خصل است و هم چنین در عود از سفر اعتبار احد از خصل
بالکثیر بود و در بعضی از علماء است اعتبار احد از خصل بالکثیر بود و در محل اقامه و بخوان تا نیست

کتاب الصلوة

وبعضه شرط کرده اند در ثبوت قصر از برای مسافر که در تمام وقت نماز و سفر باشد پس اگر اول وقت بالغ و وقت حاضر باشد باید تمام کند و این ضعیف است بلکه حق آنست که مدار وقت قصر و تمام مراعات حال او باشد تا آنکه اگر حال او نماز مسافر است قصر میکند هر چند در حال وجوب نماز حاضر بوده و اگر در حال او حاضر باشد تمام میباید هر چند اول وقت در سفر بوده بلکه هرگاه از سفر بویکل ایجابی وارد شود که اقامه دادن منما بدواز وقت نماز مقدار طهارت بگردد آن نماز مانده باشد نماز را تمام بکند و علی احوط در صورت اختلاف اول وقت در سفر قصری و حضر جمع میباشد و تمام است سفر هر چند منقطع میشود و رسیدن محل ترخص وطن باید یکصد اقامه ده روز و آن ندارد و لکن باسعه وقت احوط تا خبر نماز است که در منزل تمام کند و در محل ترخص طهارت شرط قصر است که در آنجا مسافر یکی از چهار موضع بخیرین سکنه اگر در یکی از چهار موضع باشد بخیرین مسافر یا این قصر و تمام و آن مسجد الحرام اصیل و مسجد بدون زیاده حادثه و مسجد کوفه حتی حجره ای خارج جناب بیت الشهدا روحی و روحی که افاضت میباشد ایفاء وقت که اگر وقت برای ظهر و عصر تنگ باشد که زیاده بر چهار رکعت نتواند بخواند باید هر دو را قصر نماید و در بعضی جاها احوط است ظاهر اینست که تمام حکم مقدس حتی حجرات بخیر و بعضی کوچه ها اما از جاهاست خصوص در سمت فلان بنی که ظاهر اینست که اذان سمع است و نماز است و کوبیدن آن قدیم است لکن هر چه باطن از ضریح مبارکه نزد بگردد شکال الشکر است قول بخیر در چهار موضع تا چهار موضع کر برای معالی خالی از وجه نیست چنانچه بخیر در تمام بلاد او بعد از نماز احوط نیست بلکه بعضی مضریح کرده اند که مسافر در مجموع این چهار شهر بخیر است مسافر و تمام چون آخر شهر کوفه معلوم نیست که قافله متبصر نماید تا قافله در مواضع بخیر ساقط نمیشود اگر چه نماز را قصر نماید بلی و زده را نمیتواند بگرد و این امکان در بعضی وقت قصه اقامه و تمام در این مواضع افضل است قصر احوط است احوط از آن جمیع مابین قصر و تمام است زیرا که بعضی از علما از برای مسافر تمام نماز را در این مواضع چهار کانه معین دانسته اند چنانچه بعضی قصر و بعضی دانسته اند و علی بنی نمیشود امکان در بعضی مشاهده مشرف و اگر نماز را تمام داد این مواضع قوت شود اگر در همین مواضع فضا را بجا آورد نیز بخیر است مابین قصر و تمام و الا قصر شعبی است بلکه احوط آنست که فضا را قصر نماید هر چند در مواضع بخیر بجا آورد و احوط از آن جمیع است مابین قصر و تمام و اگر در حد مشرف مابین مواضع از بعد نماز کند قصر میکند تمام

واحد وقت

ما الکمالی

کتاب الصلوة

بلی اگر بخوی بایستد که بگوید و فاد این ممکنه نماز کند هر چند مقدار کمی از بدنش با اعضایش
در خارج مسجد مثلا باشد و این وقت بخیر است و اگر در اول نماز خارج از این مواضع بوده و در وقت
نماز داخل شده بخیر است صابین مضروب تمام بخلاف عکس و اگر شکوک صحیحی عارض شود و این ممکنه
و مضدا تمام نموده عمل باین نماید و اگر قصد مضروب نموده میتواند باین عمل نماید هر چند میتواند
که از مضروب عمل بنام نماید اینک نمازش بشکرت فوم باطل نشود بلکه میتواند که عدول بقصر
نماید و چنانکه قصد تمام نموده و شک نموده نا آنکه نمازش بشکرت فوم باطل شود خاتمه
در اینجا چند مطلب است اول آنکه اگر مسافر نماز را تمام نموده از روی عمد لازم است بر او اعاده
و فضا و اگر تمام نموده از جهل چهار که نمیدانست که نماز او در سفر قصر است نماز او صحیح است
نه اعاده بر او لازم است نه فضا هر چند جاهل مضروب باشد و باینکه جاهل باصل حکم قصر
و تمام در سفر معذور است اما جهل بخصوص با قصر و تمام و جاهل بمواضع قصر و تمام بر
معذور نیست مثل آنکه مسافر تمام نموده بجهل آنکه خیال کرده که سفر او سفر معصیت میباشد
و در واقع سفر معصیت نبوده نا آنکه خیال کرده که بی بیچ روز مثلا اقامه حاصل میشود یا بخیر
آنکه اقامه کرده در واقع اقامه نکرده نا آنکه بخیر نماز کرده و خیال این کرده که این مکان بی بی
خاطر است یا آنکه کثیر السفر بوده و در روز با فضا اقامه در جهل نموده و ندانست که باین حال
تکلیف او قصر است تمام نموده در امثال این مواضع جاهل معذور نیست علی الاقوی سیم
آنکه اگر نماز جاهل بقصر و تمام فوت شود قصر نماید هر چند را بجهل معذور بوده و بعضی
گفته اند که باید تمام نماید لحوط جمع میباشد و تمام است چنانکه آنکه اگر جاهل بلزوم قصر در
سفر در اثناء نماز خالم شده که باید نماز او قصر نماید پس اگر این علم بعد از دخول در رکوع
رکعت ثالثه باشد پیش نمازش باطل است علی الاقوی و اعاده نماید هر چند لحوط است که این
نماز را تمام نماید و بعد از آن نماز او قصر اعاده نماید و اگر قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه
خالم شود قبل از تشهد نماز او قصر تمام کند و لحوط است که عدول نماید از تشهد تمام به بیت
قصر هر چند لازم نیست چنانچه لازم نیست اعاده تشهد هر چند لحوط اعاده است و اگر داخل
در قیام رکعت ثالثه و لکن هنوز داخل در رکوع نشده بنشیند و هدم کند این تمام را و نماز را
قصر تمام نماید بخیر فوم و اعاده لازم نیست هر چند لحوط است که اعاده نماید و قصر بچشم
آنکه اگر کسی عمدتاً مضروب نماید در موضعی که تمام باید نماید لازم است بر او اعاده در وقت و

عالمی از اوقات
از تشهد یا تشهد
سلام بعد از نماز
باینکه عدول بقصر
عالمی از اوقات
نمونه نیست

کتاب الصلوة

ضداد خارج وقت هم چنین اعاده لازم است رفت وضاد خارج وقت اگر از جهت جهل
بمسئله فرض نماید در موضعیکه واجب که نماز تمام بخواند از جهت آنکه حاضر است یا آنکه وضد
افا کرده است یا آنکه مسافر بفرع معتبر بوده یا آنکه سحر و زمره در دایره باشد که افزون
است که جاهل در اینجا معتبر نیست اما اگر تمام نماید در موضع فرض یا آنکه فرض نماید در
موضع تمام از جهت ثبوت سبب فرض یا تمام افزونی است که معتبر نیست باید نماز را اعاده
نماید در وقت بلکه وضاد نماید خارج وقت علی الاحوط هر چند عدم وجوب وضاد در ثبوت سبب
فرض که مسافر باشد حالی از قوه نیست بلکه اگر قبل از سلام منذر شد که باید تمام نماید بر خیزد و بپوشد
و نماز را فرض تمام نماید و بعد از نماز بجهت زیادتی قیام و بخواند و سجده سهو نماید احیانا و بپوشد
ذکر نموده اند که کسیکه فرض تمام است اگر بنیت فرض نماید از جهت زیادتی با سبب وضاد فاسد و
ان از استقامت و جبر تمام و در اثنای نماز منذر شد اعاده کند چید و در وقت چید خارج وقت و این ضعیف است
هر چند اعاده بعد از تمام احوط است اگر فرض نموده در موضع تمام و بعد از سلام منذر شده
ولکن هنوز مثل حد و بخواند از منافات عدم سهو و غیره متخلل شده تمام کند بیک رکعت دیگر و
سجده سهو نماید بجهت سلام بجا و اگر منافی عمل و سهو وضاد شده نماز باطل است اگر منافی
عمل نه سهو وضاد شده مثل تکلم در این وقت نیز تمام کند نماز را بیک رکعت دیگر و دو سجده سهو
برای تکلم بجا علاوه بر دو سجده سهو سلام بجا نماید هفت یا یک اگر شخصی وضاد بفرش شده باشد
ولکن نمیدانست که مسافر و بعد از وضاد مبدا شد و در واقع بقدر مسافرت باز بوده و آن بوده یا آنکه
میدانست که بقدر مسافرت مبدا و لکن نمیدانست که باید مسافر فرض نماید بلکه اعتقاد آن داشت که باید
مسافر نیز تمام نماید لکن با اینجا که میدانست که تکلیف تمام است بخت فرض نماید و دو سجده سهو
و نماز را فرض نیز تمام نماید نماز باطل است و اعاده نماید در وقت فرض بعد از علم بلکه وضاد نیز تمام
فرض او اگر چنانچه بنیت فرض نموده غفله و فرض نیز نموده غفله یا آنکه بنیت تمام نموده و لکن فرض
نموده غفله جمعی حکم بر بطلان نماز و لزوم اعاده وضاد نموده و در این احوط است هر چند جهت نماز
حالی از وجه نیست خصوصاً و جای آنکه وضد فرض نموده بلکه وضد تمام یا وضد ظهر و عصر مثلا
نموده و فرض نموده غفله که بیک رکعت سلام داده یا اگر بنیت تمام نموده از روی ثبوت و لکن سبب آن
از بنیت تمام نموده و بیک رکعت سلام داده یا آنکه از روی جهل بنیت تمام نموده و سبب آن را بدو رکعت
سلام داده در این فرض نماز او صحیح و اعاده لازم نیست هر چند بعضی گفته اند که اگر بداند

کتاب الصلوة

مفسر آنکه قضاء کرده پیشتر سرسنگ بداند که قضا بر او واجبست و لکن از روی فراموشی
 نیت کرده و بود و کعبه سالم داده و بعد ادا شد امد باید نماز را بطور قضا عاده کند هشتاد و یک
 مستحبست که بعد از هر نماز قضا سه مرتبه تسبیحات را بعد از آن بخواند و بعد از آن دو رکعت قضا
 شده و آن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر میباشد باینکه نیت کند
 در این مستحب تسبیحات ذکر آن در بعضی نمازها بده مرتبه و سوره تبارک و تعالی و تسبیح الله العالی
 بحفاظ الاحکام **مفصل** هر چه در این نماز ایاات است بدانند که نماز کسوف و خسوف واجبست
 بشرطیکه از زمان گرفتن نماز آنجا که احوط است باشد اگر در سفر تمام نماز را
 نداشته باشد واجب نیست هر چند بقدر بکفر باشد و لکن احوط است هر چند کمتر از مقدار
 بکفر باشد چنانچه اگر علم حاصل نشده باشد که بعد از تمام آنجا که لازم نیست قضا در صورت
 نکر گرفتن تمام فرض فی قضا احوط است در صورت گرفتن تمام فرض اگر علم حاصل شده باشد که
 بعد از تمام آنجا که قضا نماید چنانچه در صورت گرفتن بعضی فرض اگر اهل کرده و نماز نکرده باشد با آنکه
 فراموش کرده قضا بکند و اگر بعد از گرفتن تمام فرض یا بعضی آن مطلع نشده باشد یا مکروه قضا
 بقدر لازم بکفر باشد واجبست بخواندن تمام نماز کسوف یا خسوف و اگر اهل کند قضا تمام
 و اگر خسوف یا کسوف در وقت فرضیه واقع شود و وقت آن مضبوط باشد و وقت فرضیه نیز مضبوط
 باشد مقدم بدارد بوقت و قضا کند خسوف کسوف علی الاقوی اگر اهل کرده باشد در
 آنجا که وقت مضبوط شد بلکه مطمئن علی الاحوط و اگر نماز ایاات یا غیر نماز بوقت یا غرض نماید
 که وقت هر دو مضبوط باشد پیش از آنکه باشد مثل نماز شب غیر از مقدم بدارد نماز ایاات و اگر
 واجب باشد لکن غیر بوقت یا غرض نماید که خوف قضا بغير نماز باشد مثل نماز یک مرتبه و احوط
 و غیر آن لازم شود و وقت آن مضبوط باشد در این وقت بخیر باشد و مقدم و ناخیر و اگر هر دو
 باشد بخیر است و مقدم و ناخیر هر چند مقدم بوقت و بوقت است اگر یکی موسع باشد و دیگری
 موسع باشد و دیگری مضبوط مقدم بدارد مضبوط بخیر و مضبوط یا کسوف و اگر
 در آنها تمام نماز کسوف یا خسوف یا از آنجا که معلوم شود وقت بوقت مضبوط است قطع نماید
 آن نماز را و شروع بوقت نماید بعد از آن همان نماز را از آنجا که قطع نماید آن نماز را و شروع
 بوقت نماید بعد از آن همان نماز را از آنجا که قطع نماید و اگر مضبوط باشد یا غرض نماید
 یا اگر وقت نماز کسوف یا خسوف یا از آنجا که معلوم شود وقت بوقت مضبوط است قطع نماید

مستحبست

نماز را

کتاب الصلوة

در وقت نماز
باید که
از سجده بایستد

نقض از وقت اول اگر استیفاء نیز نماید احوط است که در اثنای نماز ایستاد و بگوید حاصل شود
قطع نکنان نماز و بلکه تمام کند و لکن نماز نیز دیگر را بعد از فراغ از آن نماز بخواند و اگر ایستاد
منعته حاصل شود و مختلف باشد پس اگر نزل شود و ماه هم بکشد نماز منقضی میشود و اگر غیر
از این سر ایستاد از سایر محایف منقضی شود بخوبی که عرفا منقضی باشد نماز نیز منقضی میشود
هر چند فاصله و سعه نماز دانداشته باشد اگر بخوبی باشد که عرفا منقضی نباشد این در وقت
که همه اینها بعد از اجتماع سبب احد محسوب شود و هر چند انواع مختلفه باشند اگر نزل و بخوان
مکروه و بدین اگر فاصله عرفی باشد که عرفا منقضی کند نماز منقضی شود خصوص اگر نماز بر
نزل اول کرده باشد فاصله بعد نماز باشد هر چند نماز نکرده باشد اگر فاصله عرفی باشد
که عرفا منقضی نکند نماز منقضی نشود خصوص اگر فاصله بسیار باشد که لیاقه و سعه نماز
کردن و امتداد داشته باشد اگر نزل حایض بوده در وقت کسوف و خسوف واجب نیست بر او فضا کوفه
هر چند احوط است هم چنین اگر نزل حایض باشد در وقت حدث نزل و یا سایر ایستاد غیر کسوف
و خسوف و غیره نیست که بعد از ایستاد بجا آورد خصوص اگر بعد از مدت از زمان نزل و یا ایستاد
باشد مثل اینکه حوض آورده و زبوره و در اول حوض نزل شده هر چند احیاناً در بجا آورد
ان میباشد خصوص اگر زمان ایستاد متصل عرفی زمان نزل باشد بلکه بعضی از اجل عالمی بصریح و
اداء از بعد از ایستاد نموده و وقت این دو نماز از اول شروع بکوفتن است تا تمام اجزاء علی الاطلاق
هر چند احوط است که قبل از شروع باجلا نماز و تمام کند که بعضی گفته اند که شروع باجلا این
دو نماز فضا میشود و کوفتن بسیار که اگر غیر از ایستاد ماه و سبب باشد اینها هم چنین کوفتن ایستاد
بسیار که اگر در نماز ایستاد با غیبه و صلاه نمیشود مگر آنکه بخوبی باشد که مندرج شود
در کسوف که بگوید عرفا که ایستاد کوفتن با مندرج شود در محایف صلاه و ایستاد سماویه که با
خوف غالب مردم شود و ساقط نمیشود نماز نیز و بسم الله فرد در حال الخفاف چنانچه ساقط نمیشود
بسیب و سحاب بلکه احوط و جور نماز است هر گاه معلوم شود کسوف و خسوف بسم الله فرد
تحت الارض مثل تحت السحاب و محصل کلام اینست که اگر حدث خسوف یا کسوف و بقاء آن هر
دو در وجه الارض باشد اشکال نماز واجب نیست و اگر حدث خسوف یا کسوف باشد بقاء و
تحت الارض که عرفی کند متخففاً تا آنکه حدث و تحت الارض باشد بقاء و وجه الارض
باشد که متخففاً طلوع نماید جور نماز احوط است بلکه وجوب آن فوریست و اگر حدث و بقاء

کتاب الصلوة

ان مرد در رخت الارض نایستد چو نماز احوط است خصوص اگر مفارن عز و بخت و کسوف
 حادث شود مثل رخت السج که هیچ روئیت نشود و لکن بقیه بحدث و بقا آن در رخت السج
 نایستد بدین روئیت مخصوص در شمس ثابت نمیشود و کسوف بطل پنجین مکرر بکر از
 روی حرم شهادت دهند عادل نباشند علی الاحوط بطل ثابت نمیشود و روئیت در شهادت عادل
 بر روئیت بعد از احد علی الاحوط مخصوص در خواعی و یا شتهای تمام بر وقوع کسوف و
 خسوف و ضیوف و وسع و وفات ثابت نمیشود بقول پنجین مکرر آنکه بقیه حاصل شود بنا
 آنکه دو مرتبه عادل شهادت دهند اگر شک نماید رخت و کسوف که با او فتنان و سغه تمام
 نماز را دارد یا نه بنابر عدم و سغه بگذارد هر چند احوط اقدام بنماز است مگر در وقتیکه بنا
 که دو سغه فتن تمام نماز را ندارد بطل اگر از اول امر میدانشند که وقت و سغه دارد و لکن بسبب
 تاخیر ندانند که اگر شروع بنماز نمایند بطل مگر کعبه تا تمام نماز را در میابند یا نه بنابر عدم و سغه بگذارد
 و قصد او نماید هر چند که منتهی خیر او و فضا نشود به نرسیدن مدار و جوی نماز در کسوف و
 خسوف بر اسم پیش از آنکه غالب شکاصد که منبواست در بنید بگویند که ماه یا اصاب گرفت و خسوف
 غالب مردم در آن شرط نیست نماز واجب برای آنکه که زمین نشسته تمام حرکت کند و اگر
 حرکت بسیار کمی بکند که محسوس نشود مگر بگذرد تمام نماز را بکند و ترك نکند علی الاحوط و هم
 چنین اگر زمین نشسته تمام حرکت کند و اسم از لوله بران صادر و نماید چنانچه اگر علم از لوله در آن
 زلزله حاصل نبوده و حاصل نبوده مگر بعد از زمان زلزله خصوص بعد از مدتی در این وقت
 نماز گرفتن احوط است بقصد فتنه و مطلقه بقصد جوی مثل زلزله است هر چند و همچنین بکر
 باعش خوف غالب مردم شو و از منتهای و مضاعف خارج نباشد مثل ظلمت شدید و باد سخت و باران
 و زلزله خصوص اگر باد بخوبی نایستد که در خنما و آب شکند و دیوارها را بکند و کشتیها را غرق
 کند شرط نیست و اخا و یفای بکر است ان باشد هر چند از بعضی اختصاص باسمانی ظاهر
 میشود پس نماز واجب است بجهت اخا و یفای منتهی مثل زلزله یا باران یا صیحه یا هر یک که از زمین
 ظاهر میشود و مثل زمین شک کوه بزرگ یا پاشیده شدن یا شکاف شدن آن بخوبی بکر باعش
 خوف غالب مردم شو مثل خسوف زمین در غیر زلزله یا بکر برای طوفان و سیل مضر که از حد
 منتهای خارج نباشد بنماز احوط است مدار و جوی تاخیر خوف غالب مردم پیش از آنکه
 فعل و نهر مردم و نهر یکی هر چند بجهت تکرر و تکرر و خوف حاصل نشود بلکه از بعضی

کتاب الصلوة

ظاهر میشود که مدار وجوب نماز در این شبها هر چند با غایت خوف غالب مردم نباشد هر چند بداند
که خوف و کسوف بلکه غیر از این برای همه شبها و این در غیر کسوف و خوف عمل اشکال میباشد پس
اینکه که بدانیم چرا است مثل باریدن کندم و بخوان از آسمان و جوینماز ثابت نیست بخلاف
اینکه بدانیم برای خدا نیست باینکه عمل اشکال میباشد که بدانیم برای فضیلت نماز و اگر قطع حاصل
شود که این این شبها با غایت خوف غالب مردم میباشد نماز واجب است اگر مظنه حاصل شود که این
این بر نبرد رسیده است که با غایت خوف غالب مردم میباشد با غایت ظهور این در بخونیا احوط است
نماز است و لکن در صورتی که محض لازم نیست که خوف غالب مردم میباشد نماز و اگر فرض شود
که این با غایت خوف لکن نه با غایت خوف غلبه عذاب الهی مردم بلکه با غایت خوف میباشد بالنسبه بقوت
اثار و اشجار و فستار و مردن حیوانات مثل طلوع بعضی از کواکب و جوینماز ثابت نیست
مثل عدم وجوب نماز برای نار از باد و تگرگ در شرف باد و ملخ زیاد و بخوابها که در قوم می
است مثل واقع شد چنانچه واجب نیست نماز برای محظوظ و عدا و طاعون و باد و بخوابها و نماز زلزله
و آفات غیر کسوف و خوف میباشد و فضا نیست لکن خوف را بجا میآورد و اگر خوف را بجا
نماید و بعد از آن بجا آورد و بعضی گفته اند که وقت نماز بجهت محافضه آسمان از آفت است
تا آنها ان پس اگر زمانش قبل از طول نکشد و فضا هیچ یک واجب نیست لکن الحاق هر کسوف
و خسوف زلزله که وقت آنها قادم العبر باشد و بقیه پس زلزله و آفات آسمانی بلکه غیر آسمانی
صاحبت وقت میباشد که داد و فضا دادن مضور شود و خسوف و کسوف صاحب وقت میباشد
و گاهی غیر صاحب وقت میباشد علی الاحوط هر چند صاحب وقت بود کسوف با خسوف در جمیع
احوال اول است و جوینماز زلزله و آفات آسمانی مخصوص باهل همان بلد است که زلزله در آن واقع
شده نه در آن قلم و مراد از بلد هر فیش که توابع و فروع و باجاء نیز داخل است که کیفیت نماز
آیات میباشد طریقی است اول آنکه قصد کند در رکعت نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا آفات بجا
میاورد بجهت فرمان برداری خداوند تعالی و تکیه الاحرام بگوید حمد بخواند و سوره بسم
بخواند و رکوع رود و ذکر رکوع را با طاعتی بخواند و نایم می باشد یا بن قسم عمل نماید و بعد بسجود
رود و ذکر سجد کند سر راست کند و طاعتی بخواند و سجود دیگر کند و ذکر سجد کند و سجد
راست کند و هم چنین در رکعت ثانی سجود رکوع نماید بجهت حمد و سوره تمام و بعد از آن دو سجده
نماید بسجود هر قوم و تشهد بخواند و سلام دهد و احوط است که در هر یک از اینها نماز قبل

بشود

و اگر در وقت نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا آفات باشد و در آن وقت نماز واجب است و اگر در وقت نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا آفات باشد و در آن وقت نماز واجب است

و اگر در وقت نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا آفات باشد و در آن وقت نماز واجب است و اگر در وقت نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا آفات باشد و در آن وقت نماز واجب است

و اگر در وقت نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا آفات باشد و در آن وقت نماز واجب است و اگر در وقت نماز کسوف یا خسوف یا زلزله یا آفات باشد و در آن وقت نماز واجب است

کتاب الصلوة

از رکوع عاده کاندر دو سوره تمام بلکه زیاده از یک سوره بخواند هر چند تمام باشد و سوره است که
در رکعت اولی یک عدد بخواند یک سوره را قنم کند بر وجه رکوع که بیان آمد تمام از سوره مائد و این مثل
با بعضی این را بخواند و بر رکوع رود و احوط است که بعضی این را بخواند بلکه این تمام بخواند و هم چنین
تا آنکه در رکعت اولی در پنج رکوع یک سوره تمام شود و هم چنین در رکعت دوم و اگر در هر رکعت بخواند
سوره قل را قنم کند باین نحو بخواند که بسم الله الرحمن الرحیم بخواند و بگوید انا انزلناه فی لیلۃ القدر
و بر رکوع رود و ذکر کند و سیر طار و بگوید و اما ادعک مال لیلۃ القدر و بر رکوع رود و ذکر کند و
سیر طار و بگوید لیلۃ القدر خیر من الف شهر و بر رکوع رود و ذکر کند سیر طار و بگوید نزل
السلام فی الروح و بهایان از این هم من کل امر و بر رکوع رود و ذکر کند سیر طار و بگوید سلام و
خیر مطلع الفجر و بر رکوع رود و ذکر کند سیر طار و بر رکوع رود و هم چنین در رکعت دوم و اگر
سوره قل هو الله احد را بخواند بخواند میخواند که بسم الله الرحمن الرحیم و بر رکوع رود
و قنم کند ساقطه سوره قل هو الله احد را در چهار رکوع بعد از این قنم در حدیث بخواند
این در این قنم و هم باید در رکعت اولی یک سوره تمام باشد و هم چنین در رکعت ثانی چنان سوره باشد
چند سوره دیگر و احوط است که یک سوره را قنم کند بر وجه رکوع و قبل از پنج رکوع سوره را تمام نکند
که محتاج بخواندن بعضی این از سوره دیگر یا این که بعضی از همین سوره شود قنم سوره است که
مربط کنند تا از این قنم اول و دوم که جمع نمایند و این پنج رکوع و رکعت اولی و پنج رکوع و رکعت ثانی
میتواند یک سوره و بعضی یک سوره و لکن هر وقت که سوره را تمام بخواند بر رکوع قنم بعد از سیر طار
از رکوع حمد تمام اما عاده نماید چنانچه هر وقت که رکوع کند بعد از خواندن بعضی سوره نماید که
قنم کند بعد از سیر طار از رکوع از همان سوره از مکانی که قطع قرائت همان سوره نموده و
حمد بخواند مگر در رکوع پنج که اگر از بعضی سوره هم رکوع کند در رکعت ثانی باید حمد را بخواند
و از همان موضع که از سوره ایشانده شروع نماید و تمام کند لکن در این وقت یک سوره دیگر
در رکعت دوم باید تمام کند چنانچه در رکعت اولی یک سوره غیر از آن سوره که در رکعت دوم بخواند
گذاشت باید تمام کرده باشد از بعضی ظاهر میشود که در وقتیکه سوره را تمام گذاشت واجب
بنفسه که از موضع قطع شروع نماید بلکه بخواند این که شروع از موضع قطع نماید یا آنکه
شروع کند از هر موضعی از سوره که بخواند چه مقدم بر موضع قطع ناموضعی از موضع قطع یا آنکه
اعاده نماید یا بخواند که قرائت نموده کل این اعضا یا آنکه نرا کند آن سوره را و سوره غیر از آن

نکند

کتاب الصلوة

بخواند

کتاب الصلوة

بخواند و لكن این پنج مرتبه نیست اگر سوره را قبل از این سوره که تا تمام کند شش تمام نموده
 این وقت جایز است که سوره را تمام نکند یا آنکه آن سوره تا تمام را نکرده سوره غیر از آن
 بخواند پس لازم نیست که سوره ناقص را تمام کند حتی در خامس و غایت بعد از آنکه بگوید
 ثانی خوانده و قنوه لازم نیست اگر بخواند پنج قنوه بخواند جایز است یا این بخو که قبل از رکوع
 دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوه بخواند جایز است یا نه و قنوه با این بخو که قبل
 از رکوع پنجم بکفوه بخواند قبل از رکوع دهم نیز قنوه بخواند جایز است که بکفوه بخو
 قبل از رکوع دهم خلاصه میخواند که هر دو رکوع را در یک حساب کند و قبل از هر رکوع طواف
 پس در رکعت اول و دوم و سوره بخواند در رکعت ویم سه قنوه و در سب و دشتن از رکعت یکم
 بگوید سمع الله لمن حمده بگوید مکرر در رکوع پنجم و دهم که تکبیر بگوید سمع الله لمن حمده بگوید
 بدون تکبیر و مستحب است که این نماز را در مکان غلبره بکشد بخواند اگر در مسجد بخواند در آن
 مسجد بخواند و مستحب است که این هر دو نماز مخصوص کوفه یا طول بدهد بقدر زمان کسوف
 و خسوف اگر طاعت یا علم بمقدار مکت کسوف خسوف داشته باشد و لا محققا تمام کردن و احدا
 نمودن و اینست بجه خوف خروج وقت پیش از تمام نمودن نماز و مستحب است که افعال نماز را قضا
 و رکوع و سجود و قنوه با یکدیگر مساوی باشند در طول و مستحب است که جماعه کردن مخصوص در
 وقت گرفتن تمام فرج چنانچه آنها و قضا آنها از ماموم ساقط است از آن جهت که سوره نه اول
 دیگر از جمعی از علما ظاهر میشود که شرط حدیث را قضا در این نماز نیست که ماموم امام دارد
 کند در رکوع اول از رکعت اول یا تا این پس اگر ماموم امام را در رکعت نکرده در رکوع اول از رکعت اول
 یا تا این ترک کند افتاد و این احوط است هر چند جزا افتاد در هر رکوع غافل از قنوه نیست
 افتاد در فرض منوع بخواند و اول آنکه افتاد کند در رکوع ثانی و از رکوع اول خود قضا
 دهد منابه امام میکند و وقت سجود امام و همینکه امام بسجود رفت خود نیز بخیل تخفیف بقیه
 رکوعات خود را بجا آورد و در رکوع دوم یا امام در سجود و اگر رکعت ثانی باشد بفرادی یا بقیه
 ایشان میباشد اگر نخواهد که با امام برسد بخو یک طول فاش در رکوع و امام حاصل شود در
 این وقت فرادی میشود و هرگاه و میباشند که منابه امام کند رکوعات باقیه از رکعت اول
 یا تا این و بعد از آن قضا آنرا کند سبب آنکه منظر شود که امام بسجود و برای رکعت دوم
 برخیزد و وقت رکوعات باقیه از رکعت اول با امام در رکعت ثانی تمام کند و منظر شود

در این پنج مرتبه نیست اگر سوره را قبل از این سوره که تا تمام کند شش تمام نموده

خسوف و کسوف سوره طویل مثل سوره بقره و آل عمران

کتاب الصلوة

که بعد از نماز شک رکوع یا امام بسجود رود و بعد از سجده بن رکعت دیگر و امتداد یا مقید یا
 با امام دیگر اگر فرض شود تمام کند و بهتر است که بعد از قنوت رکوع اول رکعت اول یا با امام
 افتد یا بقصد جوب یا نماید بلکه تکبیر الاحرام بگوید بقصد بندگی در رکعت قبله جامع و متنا
 امام نماید تا اینکه امام سجده بنی را کامل کند و بعد از آن استیذان تکبیر الاحرام نماید منفردا اگر
 نماز امام تمام شده باشد یا مقید یا رکعت یا بنده امام اگر باقی باشد نظیر رکعت امام در سجود
 فرضیه یومیه و اگر امام نماز یا را مستحباتا عاده نماید جایز است که ماموم بیک نماز یا یا هیچ بجای
 بنای و ده افتد یا امام نماید چنانچه عکس نیز جایز است پس اگر ماموم نماز یا را بخواند و امام
 هیچ نتواند جایز است که ماموم افتد کند یا امام بقصد عاده و مستحباتا عاده بخواند نماز
 در نماز و استقامت حتی کوف و واجب نیست چنانچه واجب نیست اخفات صدا یا عاده مستحباتا
 تا سر مرتبه یا زاده در وقتیکه پیش از تمام ایستادن نماز فارغ شود و لکن اگر در جای نماز خود
 بنشیند مشغول عاوشا افتد و ند فها شود شاید بدینا است چون بعضی از علما منع استیذان
 عاده نموده اند و عاده را مشروع ندانند و لکن چون از بعضی از علما نقل شده که عاده
 را واجب دانسته اند پس عاده استیذان عاده اولی است نماز یا را در هیچ وقت مکروه نیست
 مثل نماز وضو یا در وفاء میگوید و بعضی بقصد در وقت کوف و خسوف و صوب بکند و در
 جای نماز خود بنشیند مثل نماز یومیه مشغول بذكر و دعا باشند بدانکه جایز نیست بجا آوردن
 نماز یا را در حال راه رفتن و بر پا حمله مکرر یا در حالت ضرورت مثل نماز یومیه که ظاهر فقها اینست که
 حکم این نماز با نماز یومیه یکی میباشد و غالب احکام حتی در وجوب سجده سهو و غلبه آنها مکن
 در زیادتی رکوع و تبعیض در سوره و تکرار حد و وقت تکرار سوره و استیذان بعد از قنوت و
 عدم استیذان تکبیر بعد از رفع و اس از رکوع نیز و عدم منع از تعدد بلکه رکوعات این نماز
 هر واحدی کوع غیر شمرده و در امتزاج و گنبد اندک زیاده و کمی آن سهو و عدا نماز را عاده
 نماید هر چند رکعت غیر رکوع نیز و در محل ناامل میباشد شک در رکوعات این نماز چند قسم
 اول آنکه شک را اصل اینان رکوع نموده پس اگر این شک بعد از دخول در وقت دیگر باشد مثل
 اینکه بعد از دخول در سجود شک کند و باینکه آن هر رکوع عاده سابقه یا بعضی از این قسم شک است
 ندارد و بنا بر این بجا آوردن بکند و در وقتیکه این شک قبل از دخول در وقت دیگر باشد
 مثل اینکه در وقتیکه اولی در تمام اول شک کند که یا رکوع کرده یا نه بنا بر عدم اشکاف بکند

سوره

کتابخانه

تا اینکه اقامت کند بوی و هر روز در این روز است که در روزگار از بوی مشک عمل نکند و در پیش
 و اصح می کنند و بنا بر این است که باید که یک روز از برای طهارت و در روز دیگر در
 نقد رغام و در زمین حال باید دهند و قابل هر روز است و این است که حقیقه و زه عبار است
 از باز داشتن ملک خود را در زمان مخصوص از اینها مخصوصه که انشا الله تعالی مفصل ذکر
 میشود و بداند که روزی که این است واجب است که در روز و در روز واجب چند قسم است
 در روز ماه مبارک رمضان و در روز که آن روز و در روز بدل فریاض و در روز که می باید
 در روز و در روز که این روز که با اینها با اینها از یک و بخوان واجب میشود و در روز که
 ما قسم کند و در ماه مبارک رمضان باشد پس در روز از ضرورتان این است **فصل** در آنکه
 در آنست میشود و در شهر رمضان و هر چند فریاض و شوال بلکه اول هر ماه چند چیز است که بداند هلال مبارک
 یعنی آنکه این هلال است هر چند بیند فاسد باشد و هر چند حکم شرع شهادت بر روی او و اقول
 نکند و هر چند هوا صاف باشد احد را نمی رسد که با و ملافت کند با آنکه کان بدو و بر بخوبی که
 در شبیهات و بر کان بدو نماید هر چند خود اظهار خلاف نماید مگر آنکه اظهار نقد بر کتب نماید
 و هر چند را بنیض و بخوان ماه را بدینند هر چند که منفرد باشد که عزاداری بدیده باشد بشرط آنکه
 در روزی خارج از مضاعف نباشد مثل آنکه روز شهادت را بدیند بشرط آنکه بر یقین خود باقی نباشد
 که اگر بعد از یقین بر یقین غرض شود و اعتنا بر یقین سابق نماید و بر یقین بر روی ماه و
 قول و عمل با عمل فقط یا قول فقط هر چند که از با صغار یا زن باشد اگر اخبار بخوبی و عمل بقول
 حرم با و ماه باشد مثل آنکه هر اهل بلد را بداند یا باشند بعنوان آنکه اول ماه حرم است باها شوند
 یا آنکه هر فریاض کرده اند بعنوان آنکه امر و عقیده فریاض است یا آنکه هر روزی که فریاض بعنوان آنکه
 اول شهر رمضان است یا آنکه هر روزی که خود در اند بعنوان آنکه آخر شعبان یا اول شوال است یا آنکه
 نماز جمعه میکنند هم چنین هر چیزی که مورد یقین باشد هر چند بسبب قبیح اطفال و بخوان صل
 شود بلکه که این شباع و شهره بر روی که باعث طمس آن بر روی شود مخصوص از منتهی این شهر
 باعث حصول قطع نمودن حلالی از نوحه نیست چنانچه شهادت دوم و عدل بر روی یا بر شباع بر روی
 یا بر حکم حکام از برای هر که اقامه شهادت در پیش او نمایند بشرط آنکه مطابق هم شهادت بدهند و آن
 کسی نیز عارف بعد از آنکه با باشد هر چند در پیش حکام شرع نباشد هر چند حکام شرع اینها را
 فاسد بدانند یا شهادت اینها را در کرده باشد چه در هوا یا صفا باشد یا نه چنانچه عدل

کتاب الصوم

از اهل بلد باشند یا خارج بلد باشند چنان قول و عبادل مظنه حاصل شود بانه علی اگر قول
 دو عادل موهوم شود باینکه مثل آنکه در هوا گیسو است یا بر و غیا یا ابر و سیب که تمام افق
 و آسمان را برفرو گرفته باشد جمع کثیر و مقام بحسن نفس را باند این دو شاهد عادل بنز
 با هم آنها در نفس بحسن را باند و بحال دو نفر عادل میگویند ماد بدم و دیگران میگویند
 مانند بدم در همان زمان که ایشان ادعای و غیره ماه میکنند که با بخار از مان و اتحاد مکان و اتحاد
 قوه بصیر و ضعف آن قبول شهاده آنها مشکل است شرط است که شهاده بر و غیره هلال دهند
 پس شهاده علیه معتبر نیست بیک عادل ثابت میشود علی الاقوی میگرد و قیض که علم ممکن نباشد باین
 مثل مجوس بخوبی که مبادی چنانچه شهاده چهار زن یا بگرد و وزن عادل نه ثابت میشود چنانکه
 بگذشتن سه روز از اول ماه سابق یا ماه سابق ببلکه هرگاه غریب نام یا اکثران مشبه شود باین
 ابر و بخوان هر ماه هر روز و اگر نفس کند بنقصان آن ماه یا بر سبیل اجمال و این وقت نیز از
 مد کوره که نکند مگر در فضا ان پس اگر زن نماید که در یک کلاه که اینان بعمل نمایند بخوبی که
 اکثر آن شود فضا نماید چنین اتفاق افتاد که نام ماه یا بر و بخوان مشبه شد و این وقت در
 فضا که نماید از شاره سه سی افتد که نفس بارد یکی آن مقدار و هم چنین اگر در سر شاره ای بهین
 بنقص اجمالی داشته باشد را که نماید بلکه در فضا که نماید بنحج حکم حاکم شرع بشرط آنکه باین
 بخاط آن نباشد چه خود بر بنید و حکم نماید یا آنکه علم را بر این حکم حاصل شده باشد حکم نماید
 یا آنکه بشیاع یا بر بنید عادل را و ثابت شده باشد حکم نماید و اگر دو شاهد عادل رجوع از
 شهاده خود نمودند پیش حکم یا غیر حکم اعتنا بشهاده شاهدین نمی توان نمود بلکه اگر حکم
 هنوز حکم ننموده نمیتواند که بعد از رجوع شاهدین حکم نماید اما اگر دو شاهد رجوع از
 شهاده بعد از حکم حاکم نمایند یا آنکه خود حکم بعد از حکم رجوع از حکم خود نمود با اعتبار رجوع
 از نفوی خود را سبب حکم نمود و این وقت رجوع اثر ندارد عمل بحکم او نباید بشود و موقوف
 که قطع بخطا حکم با قطع بخطا شهود شود و اگر چند اخبار و غیره کند یا شهاده بد حکم او
 مثل حکم شهود که بر میاشد مگر آنکه حکم کند و بعد از حکم ظاهر است که آن حکم نافذ باشد و هیچ
 چیز بر حکم دیگر خدای علم و ادع از حکم اول نباشد مگر بخصوص مقلد بنش بلکه افا علی الله
 مقام در مقام کلاعی که کرده که مطابق و موافق سابقه مسبقه و فقه است هر چند خالی
 از مناقشه نیست فرموده آن بزرگوار آن است که هرگاه اطلاع بهم رسد که اکثر اهل بلدان

ماه همام

حکما کنند

علی الاقوی

کتاب الصوم

علماء و صلحا و مندرجات بسبب یک ماه افطار کرده اند و طعن افوی از شما از حد این بر آن
 بهم رسیده شاید افطار تواند کرد بلکه خالی از قوه نیست هم چنین افطار کردن تقوی و محبت
 و بیوقوفی در نفی بجهت هم چنین افطار فنان با اختیار مردان بتیوت ظاهر این است نظر بر
 مسخره و در اعصاب و مضامین غیر نیک و ظاهری و بعضی از اخبار معتبره و در امر حضرت امیر و مکنای
 و اگر ندانند بیوقوفی هلال هر چند روئے هلال از موضوع است که نقلی که آن نیست تمام شد
 کلام آن بزرگوار بی افطار و بیوقوفی بی هیچ چیز بود اولی است باین شیخ هلال ثابت میشود
 همان بلد روئے و باید منقار به و اما بلاد بسیار بعدی چون شام و هند و حکم بیوقوفی مشکل
 هر چند خالی از وجه نیست بدانکه بغیر علامه اولی هلال ثابت میشود در حق هر بخدا و علامه
 اولی که مضاف بیوقوفی در حق خود انشخص گردیده است میشود در حق غیر او پس اگر حق غیر محاربه
 نماید مثل اجل بن و مدله اجاره و مدله ظاهر و عده و بخواند روئے خود شخص مانع حق دیگری نمیشود
 هر چند روئے کند و ما بجهت باشد احتیای نیست بقول مجتهدین از حجتا بخوی و بشیر و ثقیف
 و اما فرض در مضایر تمام و بغایت هلال بعد از شفق مغربه باشد که شب و هم ماه است و
 بد یک ماه در روز و سیام پیش از ذوال هر چند طوفان ده باشد هم چنین سیار بسیار که در این باب
 ذکر شده است معتبر نیست هر چند سیب مظنه قوتی بشوند بمنوالتد سبب این امور غیر معتبره
 بهر بیفت شهر رمضان و زده یکبار بلکه اگر در یوم الشک و زده یکبار بهر بیفت شهر رمضان و زده
 اش باطل است نماز شعبان محسوب میشود نه از رمضان و هم چنین اگر در بیفت شهر رمضان که اگر
 امر و زده رمضان واجب کار شعبان است شکی با این بخور و بد نماید که اگر از رمضان باشد از
 رمضان محسوب شود و الا از شعبان یا در زده یکبار محسوب شود نیز قاسداست از هیچ بل محسوب
 نیست بل اگر بقصد غیره مطلقه و زده یکبار بطوریکه هیچ تردید در بیفت نباشد و زده اش
 صحیح است که بیفت آن رمضان و اگر از رمضان باشد و زده داشتن بهر بیفت آخر ماه شعبان یا بقصد
 و زده مطلقه بلکه جایز است که آن روز را در زده یکبار و اگر در شعبان است که افطار نماید و چون
 نزد یک بغیر باشد و رمضان نیز یکبار نیست تا و امیکه ثابت نشده باشد که از شهر رمضان
 بود و مثل آنکه در عادل شهاده دهند بر روئے هلال در شب آخر شعبان و هم چنین بودیدن
 ماه در بیفت هم از شهر رمضان یا بنا بر احوط و جایز است در یوم الشک بیفت واجب یکبار غیر از
 رمضان نماید مثل قضاء که آره و اجاره و بخواند آنها در زده نذر یا در حدیث که بعد از آنکه

کتاب الصوم

اشکاف حسنه یا مباحه که تابع نیت روزه باشد مثل هر هنر که درین پنج روز ندارد بلکه اگر چه کشند
 متغیر باشد هر مفسر آن را با سبب علاج مرضی چنین اتفاق افتاد که منوع شود از جمیع مفسرین این
 لا علاج مضایقه روزه نماید صحیح روزه در این حال حالی از قوه نیت نداخل در صورت نیت حتی آنکه
 اگر چه ابدان نماز عشاء در شب مضایقه نمینواند فردا را بمضایقه شهر رمضان و کاهاده هر روز روزه
 بنماید بلکه اگر نیت هر دو کند عدم صحی صوم در غیر رمضان قوی میباشد و اگر روزه در اینخواهد
 که روزه را بخورد جایز است که پیش از ذوالحجه بعد از آن هر روز که باشد چه مسیح و چه واجب
 بشرط آنکه روزه واجب و وسیع باشد نه مضیق مکرر روزه قضای شهر رمضان بعد از ذوالحجه بشرط
 آنکه از خود یا شدنی از اجاره و نیز از بیع و نه بخیل از بیعی که در قضای شهر رمضان یا فرضی توسع
 قبل از ظهر خوردنش جایز است بعد از ظهر جایز نیست در نیت اکل و شرب یا اکل و شرب یا شرب
 بلکه همینکه میدانند که فردا باید روزه گرفت بهیچ دایمی یا شدنی یا خوردن یا شرب یا اکل و شرب یا شرب
 نیت صوم در شبست مفاد نیت شرط نیت مکرر در حق کسی که در اشیای طهارت یا بدن نیت
 کند بلکه اول شب نیز جایز است که نیت نماید خوردن یا شرب یا اکل و شرب یا شرب یا شرب یا شرب یا شرب
 جمیع بعد از نیت پس بخورد یا شرب یا اکل و شرب یا اکل و شرب یا اکل و شرب یا اکل و شرب یا اکل و شرب یا اکل و شرب
 شب بخورد یا شرب یا اکل و شرب یا اکل و شرب یا اکل و شرب یا اکل و شرب یا اکل و شرب یا اکل و شرب یا اکل و شرب
 را خواهد مضایقه نماید اجتناب نماید از مضایقه فطر یا بفعل یا بعد از نماز یا بعد از آمدن فلان وقت
 بلکه بعضی این را موجب مضایقه کاهاده نیز است مانند هر چند لیل محکی ندارد که اجتناب نماید از
 مضایقه فطر و اعراض صوم باین نحو که انشاء قطع صوم کند یا بفعل یا بعد از ظهر یا بعد از آمدن فلان
 مثلاً که از نیت اول دست بردارد و نیت نماید دیگر روز نیت نماید یا آنکه بگوید که بعد از ظهر مثلاً
 از روزه نیت میدارم و هم چنین اگر در روزی نیت نماید یا آنکه بگوید که بعد از ظهر مثلاً
 یا آنکه کاهاده نیت نماید در جمیع فرضی که روزه از مضایقه فطر یا بفعل یا بعد از نماز یا بعد از آمدن فلان وقت
 بر اشیای البیاض اجتناب نماید که نکند مخصوص در مضایقه قطع که انشاء قطع صوم نماید بگوید
 که دیگر روز نیت میکنم خصوص اگر باین عزم بانی باشد تا عزمی میکند باین عزم و این عزم بر اشیای
 که مضایقه صوم و نیت مضایقه نهائی در این فرضی حالی از قوه نیت بلکه کاهاده در این فرضی احوط است
 و اگر مضایقه قطع و فطر یا نیت در این نیت روزه حاصل شود بطلان صوم متعین میباشد
 بجهت آنکه حقیقه نیت روزه تمام ندارد یا آنکه حرم و قطع بر روزه ندارد مگر در بعضی جهته مجهول

و شرط نیت

مکه و
هم چنین

مکه و
هم چنین

کتاب الصوم

اگر چه

مسئله یا بعضی عارض مثل سفر و جنون و مرض و نحوها بلکه نزد در بیاورد و در آنجا
 از جهت احتیالات هر نوعی نیز فریاد دارد و اگر بقصد افطار صبح بخورد و در روزی که شک هفت روزه فقط
 بعل بناورده معلوم شود که اول رمضان است پس اگر قبل از زوال باشد بنیت روزه و مضایقه
 میکنند و کافینان و اگر بعد از زوال باشد واجب است مسأله پنجم روزه بنیت روزه و اگر
 فضا آن بعد از مضایقه واجب است و احوط آن است که در این مسأله قصد روزه یا احتیاج
 احوط آنست که در مسأله نباید تا آنکه بزرگ بنیت فریاد نماید بعد از کفاره بدین حد که چنانچه
 عدم لزوم هر دو پیش از وقت بنیت و واجب بنیت چون مضایقه شهر رمضان و روزه مطاوع
 کفاره روزه که بعضی روز مخصوص در آن شده باشد مستثنی است از شبان روز که احتیاج اگر
 مثل بنیت کند قبل از زوال می تواند فصل و نه نماید بخلاف روزه معین مثل روزه ماه رمضان
 و روزه معین و کفاره معین روزه روز خاص که در اینها احتیاج اما خبر بنیت حرام است اگر اضطراب
 باشد مثل شبان و بخوان پس پیش از زوال پیش از شرط آنکه بجز در وقت اضطرار بخوابد
 روزه نماید اگر اختلاف بخوابد روزه لزوم فضا حال آنکه بنیت هر چند بعد از اختلاف بخوابد
 بخوابد بنیت نماید بخلاف روزه مستحبی که مطلقا خبر روزه معین از مستحبی مثل روزه و اول روزه
 مثلا که جایز است از خبر بنیت یا غریب بشرط آنکه در روزی بماند هر چند بسیار باشد پس واجب است
 که بنیت روزه واجب معین را در شب بگذارد اگر بعد از آن بنیت نماید که بعضی از روز گذشت حال آنکه بنیت
 روزه نداشتن روزه اش فاسد است و فضا لازم است نه کفاره علی الاقوی کافی بنیت در روزه بخوابد
 که فصل نماید که فردا روزه میگیرم و بعضی میگویند بنیت کافی بنیت روزه و مضایقه آنکه
 فصل کند که فردا روزه میگیرم و بنیت کافی بنیت روزه و مضایقه آنکه فصل کند که فردا روزه میگیرم
 روزه میگیرم بخلاف روزه واجب که زمان معین ندارد که واجب است که بعضی بنیت نماید یا بنیت
 که فردا روزه میگیرم برای نذرنا کفاره یا فضا رمضان یا استیجار و بخوان و نیز می تواند بنیت
 بلکه در نذر صوم معین نیز احوط بلکه اقوی بنیت است مثل نذر مطلق و روزه مستحب و این
 باید چنین کند و اگر نذر کند روزه میگیرم فردا یا بنیت میگوید یا الله نعم و این زمان روزه مطلق
 صبر صام است و اگر نذر هاب و مشرقه پس بنیت میکند در شب اول ماه که ماه رمضان روزه
 میگیرم واجب بنیت میگوید یا الله و بنیت میکند که در هر شی از شبها و فضا بنیت میکند که روزه
 میگیرم این روزه فضا را واجب بنیت میگوید یا الله بدانکه هرگاه کسی در زمان و بخوان محرم بنیت

کتاب الصوم

بنا اسیر کفار باشد هلال رمضان بر او مشیت باشد اجزاء و نقص کنند و فطر از هر چه حاصل شود
 عمل کند علی الاصول با عدم امکان تحصیل علم بلکه لزوم عمل عظمی و عدم سقوط امر به نیام بر وجه اول
 خالی از قوه نیست بجهت حدیثی که در این فرض وارد شد علی در صورت عدم امکان تحصیل علم با عدم امکان
 تحصیل فطره سقوط طاعت خالی از قوه نیست انما هر را که مظنه نبود بابتکه ایماه ماه رمضان فطره
 روزه بیکروز هم احکام شهر رمضان از نماز عید نگویند فطره و کفاره و بخوان ای و جاری نشاند
 بصورتی که اینک واقع منکشف شود و اگر فطره و بیکرکت بمظنون و بیم عمل نماید و هکذا و اگر در شهر
 او دفع نشود مظنه نیز حاصل نشد کند شکی که سقوط داخل از قوه نیست لکن اگر بخواند که روزه
 بیکروز بخیر است از اجتناب هر ماهی که بخواند لکن اگر این استنباه در سال آینده نیز حاصل شود یا اگر
 مستمر شود سال آینده سال دیگر مطابق سال اول نماید که در شهر رمضان سال دوم غلبه
 بآن ده ماه فاصله باشد یا اینکه بعضی حاصل شود یا اینکه یکی از این دو ماه و رمضان پیشتر باشد
 است یا اینکه بعد از آن باشد اما هر دو سال از آن ماه کند تمام روزه ایماه را و لکن لازم است
 بیکروز روزه بداد از اول تا آخر اگر عدل نکند و الا ماه سیم و هکذا و اگر بداند که شهر رمضان
 نکند شش یا که هفت ماه است یا بعد سیاید و این وقت نیست نماید باجمالی اینکه این شهر رمضان
 و هم چنین اگر باره نداند که گذشت یا نکند شش که سیاید یا هفت ماه است و این وقت نیست
 مافی الذمه روزه بیکروز فطره نماید نه فطره فضا پس تکلیف بعضی بطور و بعضی نیست
 یا بجهت آنکه شاید که ماه حاضر شهر رمضان باشد فضا را واقع نمیشود و تکلیف بدار بطور
 بهین و نیز بهین باشد بجهت آنکه شاید ماه رمضان گذشت باشد علی تکلیف باقی الذمه فی الجملة فظنی
 میباشد بجهت آنکه مفروض نیست که بعد از آنکه ماه رمضان هفت ماه است یا آنکه گذشت و اگر
 سال رمضان مشیت شود یا سده یا چهل ماه لازم نیست که هر ماهها را روزه بیکروز مثل آنکه
 هرگاه مشیت شود ماه رمضان و تمام روزه ماه لازم نیست که هر روزه ماه را روزه بیکروز بلکه
 عمل عظمی کند با عدم امکان علم و با عدم مظنه اجتناب هر ماهی که بخواند باید مثل سابق بلکه
 ظاهر نیست که این حکم جاری نباشد در هر واجبی از ضیاع معین که مشیت شود در میان ماهها علی اگر
 روزه معین مشیت شود در میان هفت یا کمتر از هفت مثل آنکه بعد از آنکه گذشت که بیکروز معین
 یا در روزه معین از هفت روزه بیکروز و لکن نمیداند که آن روزه معین مشیت بود یا بکشته هکذا
 و این قوه نیست در فطره حکم بصورت روزه که در این شهر محضه و الله اعلم و چون در روزه

كُنَّا الصَّوْمِ

مفتی محمد رفیع

كامل الصوم

فولاد

روز با سبزه خوردن عظام در روز و روز چهار خلام در روز و دفع شود با دوش چوب سبزه سبزه
باشد با نه هر چند علم داشته باشد بخارج بقیه معنی با اگر غسل کرده باشد قبل از اسبزه نماید
و بداند که با سبزه بقیه معنی خارج میشود و باز جنبه میشود و بهار و خضار و لکه نماید با سبزه
علی الاصول هر چند به بعضی این قسم را نیز جایز دانسته اند و اگر بداند که اگر در مفاصل و مضامین و عظام
خون است از لکه نماید و اسبزه را علی الاصول بلکه بعضی حرام دانسته اند و اگر منی و لکه باشد مثل احلام و مکه
مموده از محل و بجای بول و سبزه با نرسیده لازم نیست که جنب نماید منع نماید خود را از خروج معنی
هر چند ضرر در جنب نباشد فادید جنب نیز نباشد چنانچه اگر منی از اجزاء خارج شود لازم نیست که
قطع اسبزه را نماید تا آنکه تمام خارج نشود بخلاف آنکه عدا و اجزاء را باعث بر حرمه شود که در
این وقت جنب لازم است اگر فادید در جنب نباشد در جنب نیز ضرر نباشد بلکه اگر در جنب ضرر باشد
جنب نماید لکن روز ما شصت و شصت چهارم از مفاصل علی الاصول عدا و دفع گفتن است بر خدا
و رسول و ائمه معصومین و سایر ائمه و اصحاب علیهم السلام و همچنین فاطمه زهرا علیها السلام علی الاصول در
اسبزه با دینا و رجوع کردن از دروغ خود فوراً فادیده ندارد و فرقی نیست که بلغه عجز دروغ بگوید
یا بغیر آن صریح باشد یا کما به با ساره باشد یا بکانه پس اگر سؤال کند که با حضور رسول چنین فرموده
است و دلیل اشاره کند بکلی و حال آنکه چنین نباشد و روز اش باطل است بطل دروغ کرده و مفا
اجاز میباشد ضرر ندارد و هم چنین اگر با اعتقاد ایند که این دروغ اسبزه بگوید الواقع است باشد
یا عکس نیز ضرر ندارد مگر آنکه قصد مفسد را مفسد بداند که در این وقت منم اول مضور میباشد و
هم چنین در صورتی که روزه بودنش را فراموش کند دروغ بگوید نیز روزه اش صحیح است علی اگر دروغ
بگوید و یا خطایه نداشته باشد با طهر باشد لا یوقیتم خطاب نباشد حالی از اشکال نیست ترک
احوط اسبزه تمام است علی الاصول یعنی فروردین تمام اسبزه با جاری یا غیر جاری قبل یا
بکثر یا کم یا بجزی بشرط آنکه مطلق باشد نه مضاعف یا سایر ابعاض نیز علی الاصول هر چند تمام
بدن خارج از آن نباشد چنانچه فغان ماس باید باند بجا که سر خود را که کم بریزد یا بداند تا آنکه تمام
فریزد و در صورتی که مجموع سرش در فریز باشد هر چند در یک آن نباشد علی اگر تمام سر را در
فریزد یا بداند که کم بخورده سرش در فریز باشد در یک آن نباشد و باقی فادیده بعد از صبح آن نیز در حکم آن
است چنانچه اگر هوا با اضطراب از سر فریزد یا بداند که در فریز است

علاء مکتبہ باب

کتاب الصوم

عقد آن نفر و حکم آن ناسی است اگر فروا سرخ و یا از آب خارج نماید ضرر ندارد اگر هر سه را
 بایستد و بیدار باشد بلکه بعضی از اینها بر او واجب و ضرر ندارد هر چند آن بعضی که فرو برد و تمام شود
 باشد و آن بعضی که فرو نبرد و بقدری که بخت نماید هرگاه که از سرش باشد که بیرون آب مانده
 و آب با و احاطه نموده و سر عیالمان و منافقین که ناسی در خصوص منافقین و سوراخها آن اگر
 چهار اعضاء مخصوص منابش شعر احوط است بلکه اعضاء مخصوص سوراخها نیز احوط است و پیشتر
 ماندن روی سر مثل بیرون کردن بابت منافقان یا صندل از ناسی ندارد چنانچه بیست و سوراخها
 سر مثل گوش و دماغ و دهن و حایل و مانع از رسیدن آب سر و رو که متصل و چسبیده است
 ناسی چون کلاه و مشمع بخوانها ضرر ندارد بصدق آن ناسی اگر بجهت ضرورتی مثل خراشه
 ز یاد دایب سر و پروانه ز یاد دایب کرم از ناسی نماید ضرر ندارد و گناه کار نیست لکن
 فضا نماید علی الاحوط و ضرر ندارد برای روزه دار آب سبیا بر سر و بخت چنانچه ضرر ندارد
 سر و رو را بر آب یا در آن نگاه داشتن مگر آنکه طوری باشد که صندل از ناسی نماید چنانچه
 ضرر ندارد آن ناسی در حالیکه بر سر و حایل قرار دهد که مانع باشد از رسیدن آب سر و رو
 که آن حایل جدا از سر و رو باشد و دایب فرو رود چون شبستر غواص و دیگر چیزه اگر حایل
 اجتناب است ناسی باشد و فرو رفتن سر بر آب و زده اش چنانچه کسبیکه دو سه باشد ناسی باشد
 که یکی اصلی و یکی نباید باشد مدار بر ناسی سر اصلی است پس اگر ناسی سر را بگذرد و زده اش باطل
 نمیشود لکن احوط اجتناب است اگر نباید از اصلی نماید ناسی من باب المقتدر بهیچ یک از ناسی
 تمامد و اگر یکی فضا از ناسی نماید ضرر ندارد یعنی روزه باطل نیست هر چند بگوئیم که گناه کار
 شده است و فرو بردن یکی ضرر ندارد و ناسی از روی فراموشی و افتادن بپای آب و اگر
 روزه دارد و مضامع احوط را غسل از ناسی کند پس اگر در وقت فاصد غسل
 یا شد روزه و غسلش هر دو باطل است هر چند غسلش باطل و روزه اش نیز باطل است اگر
 در وقت آب را در حال استغفار فصد غسل نماید و اما اگر در پیش از املا فاصد غسل ناسی و ز
 اش باطل است لکن غسلش صحیح چنانچه بعضی از علما ذکر کرده اند بلکه بعضی از سادات علما
 نیز ذکر کرده اند بلکه همین بزرگواران ذکر کرده است که اگر در وقت بودن در ناسی فصد غسل
 کند شاید حکم بعضی از مسندین باشد مع اشکال نیز بلکه همین بزرگواران ذکر کرده است که
 هرگاه ابطال صوم مشرب یا یکی از مفطران نموده مثل آنکه استغناء نموده و بعد از آن غسل از ناسی

کتاب الصوم

نما بد ظاهر البشکه غسل صحیح بجهت دیگر فایاندر نماز محض صائم است شامل فطر نیست لکن نور
 بجهت غسل در وقت فرض آخر شب یا رضعه است بجهت غسل در فرض اول و غیره سن هر چند خالی
 از مناسقه نیست و در نماز رابع معصوم بجهت نماز و در غسل باطل و صوم صحیح است و در
 آب مباح هر دو صحیح و جاهل غیر محله و مثل عامدا سنکه دروزه اش صحیح نیست علی الاحوط بلکه
 در روز نماز و نماز و کماله ان برای صائم و هم چنین در ابطال صوم بجهت که موجب فضا و کفاره هر دو
 باشد با عدم افسا ان بالمرة با فضا نهان بجهت خلافت و آنچه فی الجمله طینان یا و حاصل شد حرمه
 و نماز است بر صائم مثل حرمه ان نماز و محرم و اما فضا صوم و فضا و کفاره معلوم نیست مثل ان نماز
 صحیح علی احوط است چنانچه از اول اشاره شد بلکه لحوط افسا که ان نماز و در صوم صحیح نیز نهان است
 و هم چنین در صوم واجب که ابطال ان چنان باشد پس احوط نزل ان نماز است مطلقا شسته و خوابیدن
 جنب و در شب نیم با جهام یا بیشتر واجب با عدم جرم بیدار شدن برای غسل و در فتنه که امکان غسل
 باینم را داشته باشد که اگر جنب یا محض یا بیدار در شب نیم یا بیشتر واجب دروزه اش فاسد نیست
 و فضا بلکه کفاره لازم میشود علی الاحوط در صوم واجب و مستحب و شخص خواب و نیم از شب نیم
 می بیدار نشود و نوم جنب و در نیمه او اجازت است مگر با عدم غسل که با عدم غسل بلکه با عدم
 التفات بغسل بلکه با عدم غسل و عدم غسل نیز اجازت است با احتمال بیدار شدن و هم چنین
 خواب و نیم که اجازت است لکن احتیاطا نزل نماید و اما خواب نیم بالا از ان پس احتیاطا شد بیدار شدن
 اگر شب حتی با احتمال بیدار شدن مگر در فتنه بقیه بیدار شدن که بیدار خواهد شد و افوی عدم
 الحاق جابض و فضا بجنب میباشد و هر که نوم نیم علی احوط الحاق شب و فضا و فضا کلام و توضیح ان
 در شب است و مطلب اول در بیان حکم نوم جنب است که کجا اجازت است کجا جایز نیست
 و با فطر و نماز اول و ثانی و ثالث میباشد با نه مطلب ثانی در بیان آنکه مراد از نوم اول و ثانی
 کلام است مطلب ثالث در بیان آنکه کلام نوم موجب فضا و کفاره با فضا نهان است و کلام نوم موجب
 چیزی نیست پس میگوئیم که مراد از نوم جنب هم از آنکه جنبان نباشد و بیدار می باشد بسبب جماع یا استمناء
 یا آنکه جنبان نباشد و خواب باشد بسبب خلل که از خواب بیدار شود و مطلع با خلل نمیشود دان
 که این شخص خواب یا اجازت است با وصف اطلاع بجهت نیم مراد از نوم اول این است که شخص را وصف
 جنبان و با اطلاع بجهت نیم خواب که در آن خواب محتمل شود بیدار شدن نوم اول حس است
 میشود و در نوم دوم می آید اگر از این خواب بیدار شود و مطلع بجهت نیم نشود و بیدار شدن از خواب

و اینست
 و اینست
 و اینست
 و اینست

کتاب الصوم

بگویند باید از خواب بیدار شد و اگر در فترت دوم بخوابد قوم دوم خواهد بود که با نوب احتلام سر
نوم نکرده و نوب احتلام سر نوب مقبوض و بر میگویند که نوب جنب بر چند قسم است اول آنست که بخوابد
غسل با احتیاط بیدار شدن ظاهر آنست که این نوب جایز است این خواب نیز باعث نکاح و خصیة نیست
و نیز باعث فضا و نه كفارة و تم آنست که بخوابد بعد عدم غسل تا صبح و در آنوقت و ناسیج و در این
وضعا بخوابد حرام و باعث فضا و كفارة هر دو میباشد آنست که بخوابد و اگر نه قصد غسل کردن
داشتنه باشد و نه قصد غسل کردن با التماس یا با عدم التماس و بیدار نشود تا صبح و این وقت
این نوب جایز است و صحیح نوم نوب نیست فضا و لا نوب نیست لکن فضا بلکه كفارة احوط است این حکم
نوم اول و اما نوب ثانی که بعد از آنکه بعد از الطلوع بخوابد و بیدار شود و هم شد بعد از آن در وقت
خواهد بیدار شد تا صبح فضا لازم و كفارة احوط و نوب او نیز جایز با امکان بی دار شدن و عدم
بر نوب غسل با احوط نوب دوم است مگر با قطع بر بیدار شدن و احتیاط است در نوب
ثالث شبها هر چند افوی اینست که حکم نوب ثالث با نوب ثانی بخداست و صوة جواز وضع پس ظاهر شد
که احتمال بیدار شدن کافی نیست و جواز نوب جنب عطفاً بر نوب اول باشد چه نوب و چه سیم باشد
و خطبه بر بیدار شدن شرط جواز نوب میباشد علی ظاهر آنست که کسی بیدار شد که حادثی اینست که بعد
از خوابیدن تا صبح بیدار نخواهد شد و علم نیز داشته باشد که کسی نیست که او بیدار کند این منزله
عزم بر نوب غسل است یا اگر احتمال این برود که کسی او بیدار کند این وقت صدق عزم بر نوب
غسل محل نامل است الله العالم هفتم بفایز چنانچه است تا طلوع فجر که باعث بطلان روزه و فضا
و هر دو که واجب معین است میشود اما فضا و فضا پس بفایز چنانچه موجب بطلان است اگر چه
عیل نباشد احتیاط الحاق واجب غیر معین و صوم مند و نیست بفضا و فضا هر چند حکم بعد از
بطلان در صوم مند و میباشد افوی نباشد و باطل نمیشود شایع در غیر حال عیال و صبح نموند
و چنانچه چه صوة كفارة باشد چه غیر آن و اگر در ماه رمضان غسل چنانچه را در شب فراموش کند
تا آنکه روزها بگذرد باید روزها را فضا کند علی الاحوط و باید فضا کند هر نماز و ای
که در غسل کرده است بلکه الحاق فراموشی غسل جزو نقاس و چنانچه مثل الحاق نذر معین و
شماران پناه میباشد و فضا خالی از قوه نیست هم چنین در حکم بفایز چنانچه است جنب نمودن
خوردن و روزه و سعة غسل و بنیم هیچ کدام را نداشتنه باشد و هرگاه جنب کند خوردن و
رویت که وسعة بنیم را داشته باشد و غسل بعضی گفته اند که اگر استیذان افوی آنست که

بود

کتاب الصوم

بنیت روزی از غیر صلوات یا بنیم اگر چه احوط اجتناب از آن است بلکه احوط نیز فضا است بلکه
 بدین گفته اند که اگر غسل را عمدتاً بخاطر نداشتن بنیم و سبب غسل را ندارد معین
 کرده است بنیم از برای او قائده ندارد و روزه اش باطل است و اقوی آنست که در این فرض
 نیز روزه اش صحیح است یا بنیم و اگر بعد از نقصان حال و فساد سعته و فساد سعته و فساد سعته
 و بعد از فساد سعته و فساد سعته و فساد سعته و فساد سعته و فساد سعته و فساد سعته
 یا بدنای صبح بیدار باشد یا امکان و اختیار پس اگر اجتناب بخوابیدن ندارد و هرگاه نزل کنیم
 کند یا صبح مثل کسی است که نزل غسل کند و کسی که بیدار شود بعد از صبح بر حال اعتدال پس
 مثل کسی است که صبح نماید بجهان نداشتن که معلوم شود که جنبانش در شب نوده و الا مثل
 کسی است که در روز غسل شود بدن اجتناب از روزه اش صحیح است لکن احتیاط در تعجیل غسل
 در آنست و در چنانکه کند و غسل جنس و نقاس را هم باید بعد از نقاس قبل از صبح بجا آورد و بدان
 مثل بقا بر جنبان است در لزوم فضا بلکه كفاره علی الاحوط هر چند بعضی از سادات و اخلاص
 بغسل فضا را لازم دانسته اند كفاره را لازم ندانسته اند بجهت خلاف ظاهر در بجهت كفاره را
 احوط دانسته اند و غسل منتهی به صبح و صوم ندارد بلکه جایز است که روزه دارد و روز
 منتهی به غسل و هفت یا بنیم لازم است مثل جنبان که ذکر شد و در صبح و فساد سعته که ممکن است
 غسل یا بنیم بپاشد که صبح شود و روزه اش صحیح است مثل آنکه در بین غسل صبح شود و روزه اش
 یا اعتقاد سعته و فساد سعته و فساد سعته و فساد سعته و فساد سعته و فساد سعته
 را نکوبد با عتقاد آنکه در آن وقت جنس یا نقاس هنوز پاک نشده اگر روزه روزه با روزه واجب است
 دیگر باشد اما مستحاضه پس اگر قبل از آنکه وضو بشود و پیش از آنکه وضو بشود و پیش از آنکه وضو بشود
 آن مدخلیت در روزه ندارد و اما اغتسال مستحاضه پس اگر قبل از آنکه وضو بشود و پیش از آنکه وضو بشود
 استحاضه کثیره یا منو سطر در روز غرض شود قبل از ظهر یا بعد از ظهر یا بعد از ظهر یا بعد از ظهر
 بغسل نهاری کند و روزه اش باطل است بجهت جنس که اگر روز غسل شود و احتیاط در غسل جنس که
 روزه اش باطل نمیشود پس مستحاضه غسلها را که از برای آن وضو بجا آورد و اجتناب از صبح و ظهر
 عصر حتی غسل انقطاع استحاضه منو سطر و کثیره واجب است که بجا آورد و اگر آنکه نماید و نماز
 صبح بنیت که باید فضا نماید لزوم كفاره نیست بلکه بعضی بصریح بطلان لزوم كفاره و
 اندک از بعضی ظاهر میشود که مقدم داشتن منو سطر و کثیره غسل را بر طلوع صبح لازم نیست

کتاب الصور

یل احوط پیش انداختن منوط و کثیر غسل خود را بطول و جمع هر چند که جویش محل نامی است
 و اما غسل مغز و عشا پس از بناط اولی است پس ثانی بقای غسل مغز و عشا از آن برای
 صحت روزه اینده و کند نشد هر چند عدم مدخله اعتنا لیل در صحت روزه قوی میباشد
 و کسیکه بمضیل آب خالی از برایش ممکن نیست که غسل یا بیه کند تکلیف طهارت از او رها
 است و روزه اش صحیح است و سائید اعتبار است بر خلق هر چند بخوبی یا بشد که خود با عتد
 وصول بجای شود مثل باز گذاشتن درن در محل غنای و ایشان دو امکان بجهت آنکه غنای مخلوق
 او فرود و با ایشان در مکانی که قطع دارد که در آن مکان لا محاله غنای مخلوق او از باد و غیره
 خواهد رسید تا آنکه خود دچار و بکند بخوبی که غنای آن راه و هن مخلوق او فرود و غنی باشند
 در مظهر بودن میان اعتبار حلال مثل اردن احوام مثل خاک اگر خوردن خاک را نیز مثل کل را
 بدانیم چنانچه فرو نشیند و مظهر بودن غنای آنکه غلبه باشد یا در حق بلی شرط است که در
 احراز آن غنای عسر و حرج نباشد مثل اسبابان و کارکن خون و غیره اگر کشنده ارد یا کشند
 که غالباً مبدست نباشد اما از آن خصوص اگر بخوبی باشد که اگر در روزه مضایا بن کار مضوق
 نشود امرش نکند و در معاشش مختل خواهد شد چنانچه شرط است که از روزه و عمل اختیار باشد
 پس اگر از روزه قلموشی غفلت باشد ضرر ندارد چنانچه اگر عدم وصول کرد و بعد معلوم
 شد که مخلوق رسید تا آنکه فساد داخل مخلوق شود نیز ضرر ندارد بلکه اگر این حق یا بلیغ رسید یا غنای
 خارج شود ضرر ندارد و حکم بقضا روزه او نمیشود مگر آنکه معلوم شود که غنای او بر وجه
 محرم بمقتضی رسید چنانچه هر که خارج شود از مخلوق و غنای مثل کل و بقضا در هر غیر شد نیز ضرر
 ندارد بلی اگر دوباره فرو برد و او صومش فاسد شود و در حکم ایضا غنای مخلوق است که بشد
 فلان یا شطیب بخوبی که در آن مخلوق رسیده هر چند از غنای او و نه باشد که او نیز روزه را
 فاسد میکند هر چند لزوم قضا و کفاره خالی از منافعه نیست بل احوط بلکه احوط قضا و
 کفاره است و میباشد و اما آنچه غلبه و بخار طبع و در طبع و بخوان که بجای میرسد ضرر ندارد
 هر چند آن غنای او و نه باشد بلی احوط است که از بخار غلبه و آنچه غلبه مثل آنچه مثل است
 نماید که بعضی مخلوق ساختند غنای غلبه و آنچه غلبه و بخار غلبه و در غلبه طهارت حقینه
 کردن ببا بجان علی الاحوط هر چند از برای علاج مرض نباشد حقینه بجا آمد و در و طهارت
 ندارد اگر چه احوط اجتناب است ضرر ندارد و سائید چیزی به باطن از غیر مخلوق و غیره

كتاب الصور

[illegible]

خداوند که از سبزه بارها بختی که می خورم از شما با شکر و تقوی می خورم

کتاب الصوم

مذکور جان نبش و مفسد و است هم چنین است حکم رطوبت باقی مانده در دهان بعد از قضا
و بعد از چشیدن طعام و بخوان و چون مصطکی ضرر ندارد اگر چه طعمش لبخند آورد و در دهان
ماند هم چنانکه تلخ شدن کام بسبب لبیک خطل بکف یا ضرر ندارد هم چنانکه با روع زدن
فهری اگر طعام با آب پیروزان به اختیار رجوع نماید بر کرم رضوی نماید و هر چه که بخواهد
و با روع عذق نیز چنین است اگر چیزی با آب پیروزان نماید و اگر لبیک و عذق غذا با آب باز دارد
و بخوان بیرون نماید رجوع نماید اختیار احوط قضا است در روزی که با اختیار قضا
کفاره است بلکه احوط کفاره جمع است اگر از حیث است شود شرعاً و هم چنین است که در روزی که
عذائ که درین دندان باقی میماند و آب هینکه غلط میخورد باشد که قضا آن روزه نماید کفاره
بد شد بلکه احوط کفاره است در روزی که از عذائ روزه ای که دندان منعقد
شود و از حیث است شود و اگر سهواً باشد چیزی بر او نیست روزه اش صحیح است و غلظت کردن و
نبش و چندان احوط است **فصل چهارم** آنچه ذکر شد از عظام جنبیه با هر حیثی که حکم آن
بفصل گذشت باطل میکند روزه را اگر عدا بعمل آورد و تا فراموشی ناپدیدن قصد فاسد
نمکند هرگاه سهواً یا بسبب نا بخورد یا با شام اعتقاد کند که روزه اش باطل شده و از این
جهت عدا افطار کند پس از افطار عدا میباید روزه اش باطل است هم چنین اگر فراموشی کند
که روزه اش روزه واجب است پس افطار نماید اعتقاد اینکه روزه مشکی است بعد از افطار
که روزه اش واجب بوده نیز روزه اش صحیح نیست بلکه صحیح است روزه کسی که از روی اکراه و
جبر مفطر بعمل آورده باشد و بخوبی که اختیار و قصد از او مسلوب شود مثل آنکه با کراهت چیزی
حلق او بر زبان باشد یا اینکه بلغزاند و در آب اندازد که او ناسی بعمل آید اگر ناسی را مفطر بداند یا
آنکه ناگهانی مکس یا چیزی دیگر و حلق او داخل شده و فرقی در وقت بدو در قصد اختیار یا اینکه
خو میباید خوردن یا از ناسی نمودن شود بسبب نخویش و اگر کراهت او را در خوردن و از ناسی
نمودن پس روزه اش فاسد میشود لکن است نصاً آن نماید اگر چه از روی بقیه افطار نماید
اینکه با عدا افطار کند در عدا نشان و حال آنکه ماه یا آخر روزه باشد طاعتاً هرگاه بعد
او در کار بر او که در پیش عامه با عدا افطار شود پس شیخ استاد و جواهر الکلام و در و شافعی
فرموده است که در روزی که بصره روزه اش بلکه بعد نیست حکم بصره روزه هرگاه افطار
کند از روی بقیه بعد از استاد و این منجر بویه و مشی میباید و لکن بکتاب فضاء

این ۴۲

چهارم

کتاب الفقه

صوم دار و جمیع موارد که افطار نماید بجهت نفی علی الاطلاق است که افضا نماید و اکل و شرب بعد
 از افطار و در وقت چنانچه بعد از دفع شک اگر او بقیض یا بدکه افطار نماید و بانی باشد بر مسأله
 شام و عصر و شریعی هر چند بقیض و شرب مانده بلکه اگر چاره و اداری که کثیر السفر باشد و در سفر
 نشسته او را غایب باشد که خوف هلاک داشته باشد و هم چنین است معنادن برای و مسلمان که در وقت افطار
 نادر و غیره و شکره باشد نیز سدا از شراب بخوردن و هم چنین اگر در جنگ مشرغ مثل
 جهاد و دفاع اگر چنانچه بقیض از طعام یا آب یا مضطر بیکس شود که در این وقت جایز است خوردن
 بهمان ضرورت و سلفه و لکن زمان خوردن و مقدار و جهت و زمان و مقدار
 شرب و آب و ضرورت و سلفه و مقدار و جهت و زمان و مقدار و جهت و زمان و مقدار
 ان روزها یا بدفعه یا بمرحله هر چند که بجهت حفظ نفس کسی از غریب مثلاً اگر غاس بجل آورد و روز
 اش فاسد میشود وضو داد و نه کفاره اگر افضا بقیض ضرورت کند و غاس را نیز مضطر بدانیم و اگر
 در وقت و بعد از سوگواری بعد از آنکه ضرورت باشد و افضا است که وضو نماید و لکن واجب نبودن
 و وضو و سقوط آن فوری میباشد بلکه واجب نبودن وضو در وقت حلال فوری میباشد
 فصل در آنکه افطار در روز با عشاء وضو و کفاره نمیشود بلکه مخصوص است بجهت افطار و افشا
 روزه شریف افطار کردن روزه شهر رمضان با افضا ان بعد از نفل و هم چنین است روزه نذر صیوم
 و روزه کفار و روزهای ستمی نیز که در افطار اینها بعد از نفل یا نیتی نیست بنا بر جمیع و غیره
 بنشیند و مواضع خوب کفاره مابین عالم و جاهل و فاجر و غافل اما جاهل غیر متنبه و غیر مضطر
 در سوال پرس فوری است که کفاره را او نمیشود که کفاره دادنش احوط است اما کفاره شهر رمضان
 پس بجهت مابین ستمی است از کردن بنده و روزه گرفتن شخصیت و نذر که ستمی بگوید و نذر سوال
 باشد و اطعام کردن شخصیت بکف و در عایشه و غیره احوط است که با عدم تمکن از اول و بی اجتناب
 نماید و با عیال از آن ستمی بجا آورد و در افطار کردن بجمیع مواضع هر سه کفاره است اگر
 ستمی از آن ستمی بکفاره است و جمیع کفاره کردن بجمیع مواضع هر سه کفاره است و در وقت
 از یکماه مثلاً و اما اگر ستمی بگوید و در جمیع و غیره ستمی بگوید و در جمیع و غیره ستمی بگوید
 بدین باشد و خواه مابین و ستمی کفاره داده باشد لکن اجتناب از تکرار کفاره است و علم
 ستمی و جمیع و ستمی ستمی و در جمیع کفاره هم فاصله شده باشد و اگر مضطر
 به اکل و شرب و وضو و کفاره و لکن مسأله ناقصه بر او واجب باشد پس اگر در وقت

کتاب الصوم

خالد راشای این روزه مفطری که سبکبار باشد بعل آورد کفاره بر او واجب نیست در موی
 که کفاره بر او واجب شد پس اگر بختنا جوئی یا جنسه بر او راشای و دفعارض شود بابت
 سقوط کفاره منشوعی الا حوط هر چند اقوی سقوط کفاره است بختنا مخصوص سفر اضطرار
 نه احتیای بلکه اگر خود را اختیار السبب خوردن چیزی مثلاً بختنا یا احتیای نماید یا اینکه احتیای
 سفر نماید کفاره ساقط نمیشود خصوص اگر غرض از سفر احتیای فرار از کفاره باشد اگر غرض
 میل از باوغ مجد برخص و روزه خود را بخورد فضا و کفاره هر دو بر او لازم است اگر عدا و عا
 باشد اگر اهل حکم باشد فضا نماید و حوط کفاره متبایا و اگر قبل از شوق بوم الصید سبب
 کفاره را بعمل آورد و بعداً بتنبه شود که روزه عداست کفاره لازم نیست اگر حوط است یا نه که
 است کسی که حلال بداند افطار در رمضان را و خود را گناه کار بداند حاکم شرع باید او را مذکوب
 بجز درن و اشامیدن باشد اگر حلال نداند و خود را گناه کار بداند حاکم شرع باید او را مذکوب
 بمضار بکه صلاح میداند و غیر مذکوب نیست بیخ ناز بانه در خصوص جماع در مسئله که عیابد
 وارد شده است و عا بنان فی الجملة جزو ندارد هر چند در غیر جماع باشد مذکوب بکند و را
 به بیست بیخ ناز بانه و اگر غود کند بیست بیخ بکند و ده میشود و در فقه ستم گشته میشود
 بعد از مراجعت بجماع شرع در هر مرتبه باو فیه و غیر مرد و مرتبه ناسر مرتبه و احتیاطاً تا خبر کشن
 او است و فسخ چهارم و مرد و روزه دار اگر گناه نماید زوج و روزه دار جماع دو کفاره بر او
 لازم است بیخ ناز بانه روزه میشود اگر زن از اول جماع تا آخران راضی جماع نشده باشد هرگاه
 خود زن بی گناه قبول نماید بر هر یک کفاره و بیست بیخ ناز بانه فرامیگیرد و هم چنین اگر زن در
 اشای جماع راضی شده و نمکین نموده باشد حکم من یوز مخفی است اگر او زوج و زوج خود را بر
 جماع بخلاف اینکه زوج خود را اگر نماید یا اینکه دیگری هر دو اگر نماید یا اینکه زوج
 زوج خود را در غیر جماع اگر نماید یا اینکه زوج خود را در حالت خواب نماید یا اینکه موی کشن
 خود را اگر جماع کند یا اینکه زوج بیست بیخ ناز بانه روزه دار باشد یا اینکه مرد و روزه دار
 روزه دار و اگر جماع نماید اگر در این صورت حوط نخل و کفاره است مخصوصاً اگر غفله
 باشد که زوج خود را کشن است کسی که عا شود از روزه کفاره و فواه منواله بدلان هیچگاه
 روز روزه میگیرد و هم چنین است اگر عا شود از روزه و ماه منواله که بنزد منواله برنج
 لازم کرده باشد هرگاه از روزه گرفتن عاجز شود بک هر روز یک کفاره بصدق میگذارد

و عا بنان فضا
 کند

و احوط مستحب و فائده هیچ روز و اگر تمکن نباشد وضو کند تا قدریکه تمکن است و اگر
عاجز باشد استغفار میکند بر نیت بدل از کفاره لکن بعد از تمکن اینان بکفاره احوط است
کسیکه از هر سه خطا کفاره عاجز نباشد و شهر رمضان پس هجده روز و زیاده میباید بوضو
میکند یا چیزی بخورد و غیر اینها بین روز و کفر و وضو دادن لکن روزی که فطر احوط است
اگر چه جمع مابین روز و وضو احوط است و با عجز اینان مینماید بوضو یا چیزی بخورد یا عجز
استغفار میکند بدل از کفاره و بعد از تمکن از کفاره کفاره بدهد جای اینست کفاره دادن از
جانب اول بر عاقل و قبل از نیت و یا چیزی بخورد در اینجا چیزی است اگر چه موجب فضا است
بدن کفاره و از چند چیز است اول اینان یکی از مفطر است پیش از آنکه مراعاة کند که فطر طالع شده
یا نشد با فطره مراعاة بخلاف عجز از آن بسبب کوری و حبس و نحو آن لکن احوط اینان بوضو
خصوصا با نیت سوال و محض با وجود تمکن از آن هم چنین است علی الاقوی حال کسیکه
عاجز از شناختن فطر است کسیکه شخص کرد و چیزی بر او ظاهر شد خورد بعد معلوم شد که
در فطر تناول کرده است فضا نمیکند هرگاه پس از مراعاة شب یا فطر کند بطالع فطر بخورد
و بعد ظاهر شود که آن وقت فطر طالع بوده احوط در چنین وقت فضا کرد است بدانکه لازم نیست
بر کسیکه میخواهد و زیاده بکند در وقت صبح خوردن فطر باید از طلوع صبح بلکه اگر شخص
نکرده بخورد یا با شام یا جماع کند مثل ضرر ندارد بلکه اگر بعد از شخص یا قبل از شخص شک
در صبح نمودن نماید چیزی بخورد گناه کار نیست بلکه اگر بعد از شخص یا قبل از شخص مظنه بر
نماید صبح بودن این مظنه را عینا ندارد مگر اینکه این مظنه در وقت باشد که ظن بوقت چیز باشد
مثل اینکه اوقی را ابر غایت کفر باشد بدانکه حکم بعد از فضا و صوم تا تناول مفطر در
جاییکه خود مراعاة فطر نموده مخصوصا در صوم شهر رمضان باطل در صوم مضوم و صوم معتق
است که تمام نماید بعد از آن فضا نماید اگر فضائی برای او شارع مفطر کرده باشد و چند
اوقی فضا صوم غیر رمضان است و فطر معلوم شود که افطار در صبح نموده پس تناول
مفطر در صبح باید و در شب و زیاده را بکند چه مراعاة صبح کرده تناول نماید یا مراعاة نکرده
تناول نماید و بدانکه اگر در عاقل خبر دهند باینکه صبح شده است با این حال بخورد فضا
و کفاره هر دو لازم میشود چه معلوم شود که صبح بوده یا آنکه معلوم نشود بلی اگر معلوم
شود که صبح بوده فطر فضا لازم است و نه کفاره هر چه در هر سه فرض معصیه کرده در

کتاب الصوم

و بصیرت

خوردن یا فرخ خبر بعد این صبح که صبح شناس باشند کوزه هم نباشند مظنه شوخی در
خیانتان نداشته باشند پس اگر مکلف بخورد فضا و کفاره هر دو لازم میشود مگر مکی
اینکه معلوم شود که صبح نبوده و در پی خوردن و آشامیدن یا خوردن امکان اطلاع خود
بر معرفه خبر یا عناد بقول کسی که خبر میدهد که غلط است نشده و حال آنکه صبح بوده اگر خبر
عادل باشد بلکه احوط فضا نمودن هر چند خبر هنده و عادل باشد خبر خند کردن
که قول و عادل بمنزله حکم میباشد باینکه بخورد و صورتی که کسی خبر دهد باینکه غلط
شده و نزل کند عمل بقول کسی که گفته صبح طالع شده و اعتنا بقول او نکند بجهت آنکه کان کرد
که شوخی میکند یا بجهت آنکه علم برای او حاصل نشده و در واقع صبح طالع شده و محض تر نکرده
و اما اگر خبر هنده و عادل باشند احتمال شوخی مزاج دلتان نباشد بخورد فضا و کفاره
هر دو واجب است چنانچه کند شد و اگر یک عادل باشد احتمال شوخی در خبرش نه احوط فضا
بلکه احوط کفاره نیز هست هرگاه بخورد نباشد اطلاع غیر محالش معلوم نشد یا مظنون
که طالع بوده خبری بر او نیست و روزی صبح است چنانچه اشاره شد چهارم افطار کردن
بقول خبری که مغرب شده است حال آنکه مغرب نباشد اگر چه بسبب کوهی شبستان یا بسبب
مخبر افطار کرده باشد و اگر عناد بقولش جایز نباشد بخورد و اقوی جوب فضا و کفاره است
اگر چه جاهل باین حکم نباشد و فرقی نیست که این روزه رمضان باشد یا غیر آن بجز افطار باینکه
که بواسطه آن قطع کند که مغرب شده و باشد و دخول وقت یا مظنه بان کفاره واجب میشود
اگر چه جاهل باشد باینکه در اینحال افطار جایز نیست بلی هرگاه ناریکی بسبب بر باشد بواسطه
این گمان کند که مغرب شده است افطار کند فضا ندارد و کفاره و فرقی نیست که روزه رمضان
باشد یا غیر آن ششم داخل نمودن روزه در هفت یا ختم شدن آن پس اگر باین اختیار در حلقه داخل
شود فضا واجب نیست اگر چه این عمل جایز است بفرمودن این که روزی فراموشی فضا واجب
نمیشود اگر چه فضا احوط است اگر عرض صحیح و اب بدین کردن نداشته پس حکم بفضا احوط
بلکه خالی از حقه نیست اما اگر تان و شبستان یا بجهت عرض صحیح روزه گذارد پس بسبب فرود رفتن
آن در حلقه فضا واجب نمیشود اگر چه فضا احوط است هر چند است اگر چه استنشاق آب
در حلقه فرود و واجب نمیشود فضا بجهت فرود رفتن آب بخلق اگر در مضاعفه ضوایا غسل
داده و کند خواه از برای نماز باشد یا سایر غایب از هر چند واجب نمیشود فضا بجهت

کتاب الصوم

ناست

ابن حبه مضی که از برای ندای نایب هم بر من باشد اگر چه احوط فضا است در غیر صورتی که مضی
 انبری و خونی نماز فضا باشد حکم روزه غیر شهر رمضان و مضی که در مضی که در من بجهت خنکی
 در هر مثل شهر رمضان و در هر روزی که مضی میکند اگر روزه واجب معین باشد و باطل میشود
 هرگاه معین نباشد هر چند روزه معین تمام اولی باشد اگر چنان روزه روزه منتهی باشد
فصل بیست و یکم در مکروهات است بدانکه مکروه است برای روزه دار چند چیز اول مباشر
 زنان هر چند بر سر ایشان یا بوسیدن ایشان یا بباری کردن نباشد از برای کسی که شهوتش این
 افعال و نحو آن حرکت نماید لکن مضی داشته باشد یا اینکه جنب عیسی شود یا آنکه عادتش بر میندازد
 معین نباشد فاضل از آن هم نباشد الا امر است چنانکه سابقاً ذکر شد بلکه گراهه مظفر میباشد
 صائم زن حالی از قوه نیست و تهر سر کشیدن و چیزی در چشم ریختن خصوص اگر کمال بچری
 باشد که دوا و مثل باشد یا چیزی که طعم او بجاوی برسد بلی اگر عدا کحل بجاوی برساند حرام
 خواهد بود ستم اخراج خون که باعث ضعف شود از مضی باجماعی کردن بلکه هر عملی که موجب
 ضعف شود منرا عیاب و هوشی مثل کندن دندان و دخول حمام بسیار گرم و در روزه واجب
 یا مضی حرام است علی که مودت غش شود و در مقام ضرورت ضرورت ندارد و چهارم نشستن در
 دواب و مرد و بچتر چیزی در بینی کشیدن یا داخل در گوش کردن هر چند بطنش نباشد خصوصاً
 اگر نرسد که بدماغ یا بچو و برسد یا نرسد یا نرسد بجاوی یکی از آن دو حرام است اگر روزه
 معین باشد فضا بلکه کفار و غیر لازم است شمر بوبیدن و بچان یعنی که او خوشی و خصوصاً
 زکریا است عیال طیب مثل کلید عطر و نحو آن ضرر ندارد و لکن اولی اجتناب از استعمال مثل شستن
 بلکه بوبیدن هر بوی تند غلیظی که بجاوی میرسد اولی است هفتی شعر خرایدن حتی در شب مضی
 و حیوان شعر که بجهت آخرت باشد علی الاحوط هر چند اخضر که این شعر باطل اولی است و در
 یوم و شبی که طم نیز شعر خواندن مکروه است هشتاد و یکم کردن هفتی خور کردن هفتی خور کردن
 نمودن مثل شفاف یا در حمام زربین گذاشتن یا جامه بدن را نمودن و از دهن میگردن هشت
 خرم و نحو آن سوز دهن با بدن مصطکی یا که مصطکی از دهن برین آورده و دوا در داخل دهن
 ننگد مگر آنکه مصطکی خشک کند یا آنکه اثر از او برین مگر آنکه رطوبت او مستهلک باشد چنانچه
 چسبک طعام بجهت امداد الطعم و غیر شوری و بیشتر بی بشرط و سبب آن برای آن بجاوی و الا حرام است
 اگر عدا نباشد و مکروه است برای آن که مسازد شهر مضی علی الاقوی و بر کردن شکم از

كامل

[illegible]

کتاب الصوم

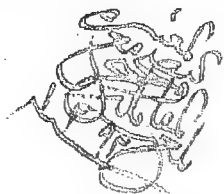
چنانچه گفته شد هم چنین روزه گرفتن کسیکه از سفر بیرون یا بخیل از امر حرام بپوشد یا از زوال اگر پیش
 او ظهر بچل اقامه برسد و نیت نماید و کسیکه عدل نموده از اقامه پیش از یک نماز تمام بعد از زوال نماز
 وضو میکند و روزه آن روز تمام میکند و نماز مثل باطل نیست پس روزه اش باطل است و
 هرگاه تا پیش با جاهل مسئله بداند روزه داشت که روزه در سفر هیچ نیست افطار نماید و فکند
 و هم چنین شروع و طمس و غیره روزه بطلان از مرض نیز کسیکه بداند روزه از برای او مضراست
 معتد به مطلق ضرر افطار میکند اگر چه بیمار نباشد هم چنین است اگر خوف عرض مرض یا
 طول مرض و روزه گرفتن باشد بطوری که معتد به باشد مطلق خوف که از قبل و سوائی
 نباشد و اگر یک بیک روزه ضرر ندارد و مکلف بحسب خبر خود روزه را مضری بداند بظن
 خود عمل کند چه از بجزیره مظنه و حاصل کرده باشد یا از حدس خود و هم چنین در عکس باید روزه
 را بیک روز هر چند لطیف ضرر نماید که روزه ضرر ندارد و شک و ضرر نیز باعث جواز افطار است
 و اگر با خوف ضرر روزه را بیک روز نماید عاده نماید هر چند ظاهر شود و او که ضرر ندارد و ضرر
 نیز نباشد بلکه اگر پیش از زوال را و ظاهر شد عدم ضرر و تجدید نیت نیز نمیتواند نماید هم چنین
 مشروط است بحدی که روزه با اینکه نرسد از این که روزه باعث تلف نفس محرم شود یا اینکه باعث
 تلف نفس خود مکلف شود بجهت کسی که فطر یا عطش یا اینکه باعث تلف مال شود که مضری باشد
 یا اینکه از مایه و اعتدال بپندارد یا اینکه باعث هلاک عرض مکلف یا نفس محرم شود بیکر شود و چنانچه
 گذشت که بسا می شود که اتفاق می افتد و مثل مکاری و ذراع و نایب و خواص بلکه هرگاه معافی ضرر
 یک روزه گرفتن با واجب بیکر که اهم از آن باشد می باید که آن روزه حرام است در خصوص حق
 مستحق آن مولی و شرط است و حق عتد حق متعصر و حق مکاتب در حق و جرحی منقطع
 شرط است از آن شوه علی الاحوط چنانچه شرط است و حق عدم منع والدین بلکه اگر والدین
 نامولا یا شوه رجوع نمایند از اذن و انشای بها و روزه مستحبی است میشود علی الاحوط بلکه
 احتیاط در حق ولد است که باطنی حجت بن بری و نه نکیر و بهر امر اعاده اذن والد بلکه والدی باشد
 یا اشترای اذن والد بلکه والد ثابت نیست مگر در صورتیکه او تکالیف غیر مانع از فیه مسئول
 اذن والد یا والد باشد الا حوط است که با وجود روزه فضا رخصا بلکه مطلق روزه واجب
 علی الاحوط نزل کند و نه مستحب او و پدر و زن و غیره و لغتاش که ناخوشی که سبب است
 شود و صلاحت او اگر آن روزه گرفتن عاجز باشد بجهت زیاده یا زیاده ناخوشی روزه را

کتاب الصوم

صیوم را در روزی که در آن روز قضا باشد لازم نیست که در مقام اکل شرب
 افطار باشد و در روزی که در آن روز قضا باشد اگر در روزی که در آن روز قضا باشد
 ایشان واجب است قضا بعد از زوال شفق و حصول صبح و چنانچه واجب است صیوم را در آن روز
 از کسب بدل هر روزی که بقیه و اگر ممکن نباشد کفاره ساقط است هم چنین حکم زن حامله
 که وضع حملش نزدیک باشد یا زنی شیرده که شیر او کم باشد و نیز کسی که بیمار باشد یا مسافر
 از روزه گرفتن بر نفس خود یا بر طاعت خود یا زنی که در مسکنی مضرت از آن ناشی شود و در غیر این
 عذر ثابت نیست خصی یا فطامه یا دیگران که از حد خود تجاوز کنند که در این وقت بقیه صیوم
 لازم است مگر بلکه در غیر این وقت نیز این اعداد را جاری نکنند و صدقه از مال زنی که از زنا
 شوهر و کسی که مرض او از روزه مضار باشد یا دیگران که در این وقت بقیه صیوم
 اول نشود قضا از او ساقط است بدل هر روز کفاره میدهد و قضا بخیر از کفاره نیست
 و احتیاط ایشان بقضا و کفاره هر دو است و این حکم در میان اعداء مثل طول کشیدن سفر یا
 در مضایق جاری نیست بلکه قضا در آن واجب است اگر چه کفاره نیز ساقط است اگر مایل به
 بی از مرض حاصل شود و نه از فقر و تنگدستی و همیشه عازم بر قضا بود لکن اگر از آن بجهت
 اعتماد بوسعه وقت یا بجهت انتظار وفات شریقه و بعد از آن حد روی و روی دهد که ممکن است
 قضا شود تا روزه قضا آید قضا لازم است کفاره هم ساقط و اگر نه او را عذره که عازم بر قضا
 پیوسته قضا و کفاره هر دو لازم است اگر چه از آنکه مرده در قضا و عذاب قضا یا آنکه او را عازم
 بر قضا شده و بعد از آن نام شده یا مرده شد یا آنکه عازم بر عدم قضا شده یا آنکه وفی بله
 نمائند یا آنکه عذر مانع از قضا عارض شده و مقدار کفاره بکدام است و در وقت افضل است
 و معتدل نمیشود کفاره بقله سالها قسمی است و از روزه روزها تمام است بدانکه هر روز
 روزه عید فطر و عید اضحی و روز یازدهم و روز دهم و یازدهم ماه ذی الحجه از برای کسی که
 در مری باشد و روزه آخر شعبان بهر جهت مضایقه و روزه و قای بنزد و معاصی و روزه که تکلیف
 کرد و فطر بپایند و قضا سال از آن تا قبل از روزه وصال و آن است روزه و روزه
 شبی که کسی ناسی باشد و روزه بکشد تا آخر فطار تا صبح و قیامت و در وقت افضل است آنکه بکشد
 روزه آن نگردد باشد و احوط احتیاط اینست که روزه که قضا است بکشد و اگر چه آن
 باشد که نشسته احتیاط اینست که روزه که قضا است بکشد و اگر چه آن

هر چند

اگر شود **حج** بغير طعام باشد و بهر آنکه اظهار روزه نکند و اعتسار
کند بلکه در اخبار ثواب افطار در منزل برادر مسلم هفتاد با نود مقابل ثواب
روزه داشتن میباشد و الحمد لله
اوگدا خرا



فمن رعت عن طاعة في ثلثمائة عشر من شهر جمادى الآخرة لما كنت سقيما في السجود ولقيت فيه عذابا

الحمد لله الذي سخر لنا هذا الكتاب لفصله وكرمه في

الجنة الميسرة بأدب حسن وأسماع طيبة

من بيت الخليلي سحره في البيت المأدوم عند

به لوي ناز حسن صا

في سنة ١٣٩٩ هـ

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

